

رضا پهلومی

آینده مردم سالاری
در ایران

نسیم دگرگونی

به یاد تمامی قهرمانان و میهن پرستانی که
جان در راه سربلندی و آزادی ایران باختند

از زمان نگارش و چاپ این کتاب، چندین رویداد مهم تاریخی بوقوع پیوسته اند، تراژدی ۱۱ سپتامبر و متعاقب آن، سرنگونی رژیم طالبان و برکناری صدام حسین در عراق، همه و همه آثار انکارناپذیری بر روحیه و اندیشه ملت ایران بر جای گذارده اند.

در همین راستا، تمرکز و توجه جهانیان به اوضاع وخیم منطقه و از جمله کشور ما، امید نوین و بی سابقه ایست که به روند یک نسیم دگرگونی در میهنمان شتابی بیش از پیش می بخشد.

فرصتی استثنائی برای یکایک ما فراهم شده است. مردم آزادمنش ایران، نور امید و گرمای آزادی را بوضوح حس می کنند.

تحریم موفقیت آمیز انتخابات مجلس هفتم، در واقع تجلی روح اتحاد ملی بود - روحی که برخلاف پیش گوئی بدبینان، با اتحاد و همبستگی در تضاد نیست.

امروز، این یک وظیفه و بایای ملی ست که با تمام توان خود از این نهضت میهنی پشتیبانی کنیم تا نسل های آینده، با نگاهی مثبت و با تحسین، به ارزیابی تلاشهای امروزمان بپردازند...

فهرست

۹	پیش گفتار
۱۷	فصل یک: بینش و دیدگاه من
۳۱	فصل ۲: ایران بر چهارراه تاریخ
۳۹	فصل ۳: نفت، انرژی و اقتصاد
۴۷	فصل ۴: سیاست خارجی
۵۳	فصل ۵: ایرانیان برونمرزی
۵۹	فصل ۶: پادشاهی مشروطه
۶۹	فصل ۷: قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی
۷۷	فصل ۸: انفجاری اجتناب ناپذیر از درون
۱۰۳	فصل آخر
۱۰۵	سپاسگزاری
۱۰۷	ضمائم
	(۱) پیام رضا پهلوی در مورد
۱۰۹	«ابعاد پیکار» - اردیبهشت ۱۳۸۲
۱۱۳	(۲) پیام به آزاد زنان ایران - اردیبهشت ۱۳۸۰
۱۱۹	(۳) پیام به جوانان ایران - فروردین ۱۳۸۰
۱۲۵	(۴) امروز... فقط اتحاد! - دی ۱۳۷۹
۱۳۳	(۵) ایران آینده - بیانیه ۱۴ ماده ای - دی ۱۳۶۸

پیام به آزاد زنان، جوانان و پیام «امروز فقط اتحاد»، با استفاده از آخرین فن آوری و تکنولوژی، از طریق ماهواره و تلویزیون، مسقیما برای هم میهنان داخل کشور و سراسر جهان پخش شد.

پیش‌گفتار

— با نگارش این کتاب امید دارم که هم میهنانم، در هر جای دنیا که باشند، بدور از پیش‌فرض‌ها و پس‌از‌آشنائی‌مستقیم‌با اندیشه‌هایم، به نقد و ارزیابی آن‌ها بپردازند.

— نقش و مسئولیت من، هیچیک، بر حول این محور نمی‌چرخد که پیشاپیش در مورد برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در دهه‌های آینده منافع ایران را تأمین خواهند کرد، تصمیم‌گیری کنم.

این کتاب به آینده وطنم، به هم میهنانم، بویژه به نسل جوان امروز کشور تعلق دارد. یکایک ما ایرانیان، بهترین‌ها را برای میهن خود آرزو می‌کنیم اگر چه برای دستیابی به این آرمان‌ها، اندیشه و دیدگاهمان همواره یکسان نیست. در این برهه از زمان، کشور ما با اوضاعی بسیار غم‌انگیز رو در روست. سرزمین ما امروز، در یوغ حکومتی دین‌سالار، در منجلابی از واپسگرایی، کهنه‌پرستی، افراط و اقتدارگرایی و در مردابی از فقر، فساد و خشونت فرورفته است. این در حالیست که ایرانیان، در هر کجا که هستند، صمیمانه سعی بر آن دارند که میهن خود را از قعر این تاریکی‌ها رها ساخته و تجدد و نوگرایی را به سرزمین خود بازگردانند. با بهره‌گیری از استعدادهای نهفته در سیرت نواندیش ایرانی، همگی ما آینده‌ای را برای مملکت خود ترسیم می‌کنیم که بازتابی از آرمان‌های ملی ماست.

من به این نکته باوری استوار دارم که برای یک تصمیم‌گیری

مسئولانه، ما ایرانیان باید حتی المقدور، با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون آشنا شویم. این کتاب دقیقاً به همین منظور نوشته شده تا نه تنها هم میهنانم بلکه سایر علاقمندان را نیز از آرمان‌های خود، برای آینده ایران، آگاه کنم.

از یک سو، من با گذشته زادگاهم، به واسطه شرایطی که در آن بدنیا آمده‌ام، رابطه‌ای ویژه دارم، و از سویی دیگر، من هم یک شهروند ایرانی هستم، شهروندی که آزرده خاطر و دردمند از شرایط کنونی، نگران آینده کشورش است. من این نوشته را با قلبی آکنده از مهر به ایران و با درک کامل مسئولیتم به نگارش در می‌آورم. در آشفتگی اوضاع وطنم و در کنار سایر میهن پرستان و شیفتگان ایران، پاکدلانه می‌کوشم تا برای درمان این دردها، راه کارها و راه حل‌ها را یافته و عنوان کنم.

شاید برای میلیون‌ها تن از هم وطنانم تعجب آور باشد که آنچه را که دیگران به من نسبت می‌دهند و جزئی لاینفک از اندیشه‌های من می‌پندارند، هرگز جانی در افکار و عقاید من نداشته است. به همین منظور، با نگارش این کتاب امید دارم که هم میهنانم، در هر جای دنیا که باشند، بدور از پیش‌فرض‌ها و پس‌ازآشنائی مستقیم با اندیشه‌هایم، به نقد و ارزیابی آن‌ها بپردازند. من آرزو دارم که ما ایرانیان، در راستای انجام وظایف ملی و مدنی، خود را برای چالش‌هایی که در پیش داریم، آماده کنیم.

من، بارها در باره دیدگاهم نسبت به دوران پیش از انقلاب، مورد پرسش قرار گرفته‌ام. واضح است که دلایل برحقی در خرده‌گیری و انتقاد از موارد گوناگون آن زمان، وجود داشت، مواردی که به بحران سیاسی افزود و سرانجام به استقرار رژیم دین‌سالار انجامید. ولی امروز، با نگاهی خردگرایانه به گذشته، اکثر ایرانیان با من همفکرند که اگر فرصت و مجالی برای رویارویی با طوفان حوادث و بهسازی برنامه‌ها وجود می‌داشت، اگر به همه دست‌آوردهای ارزشمند آن دوران پشت نمی‌کردیم، ایران ما می‌توانست مسیری دیگر و سرانجامی کاملاً متفاوت داشته باشد.

در راستای پیشرفت ایران، یکایک ما اندیشه‌هایی در مورد نقد عملکرد رهبران گذشته کشور داریم. در حریم سرزمینی با تیره‌های

گوناگون، مملو از استعداد‌های بی‌همتای فرهنگی و سیاسی، ما ایرانیان، در طول تاریخ، همواره با دیدگاه‌هایی چندگونه به جستارهای گذشته نگریده‌ایم. در این راستا، یعنی در تکرار مکررات یا در مطرح کردن بحث‌های کهنه، هیچ‌سازندگی خاصی وجود ندارد. این کتاب مربوط به آینده است و به آینده می‌نگرد، به هدف‌ها و آمل قلبی مان، به یافتن روش‌هایی برای درمان دردهایمان، به اینکه دوشادوش هم و به خاطر نسل جوان امروز و نسل‌های بی‌گناه فردا، چاره‌ساز مشکلات ملی باشیم.

امروز، ایرانیان شدیداً نگران اوضاع نابسامان سرزمینشان هستند. در این نظام، بخش‌بزرگی از شهروندان کشور، در شرایط اقتصادی بسیار وخیم و غیرقابل‌تصوری بسر می‌برند؛ ما از حکومتی دین‌سالار عذاب می‌کشیم که خواست‌های ملی را کاملاً نادیده گرفته و آینده‌کشور را بازیچه اهداف ضد ایرانی خود قرار داده است.

البته، سخن گفتن از خودفرمانی و در دست گرفتن سرنوشت خود، به مراتب آسان‌تر از دستیابی واقعی و رسیدن به چنین هدفی است. همانطور که اشاره شد، جامعه ایران مجموعه‌ایست از اندیشه‌های گوناگون سیاسی، با رنگین‌کمانی از دیدگاه‌ها، فلسفه‌ها و نظریه‌ها. ایران هم راست‌گرا دارد و هم چپ‌گرا، هم طرفدار پادشاهی مشروطه دارد، هم جمهوریخواه، در ایران میانه‌رو و افراطی و لیبرال، همه و همه، به نوعی به میهن خود عشق می‌ورزند، در عین آنکه پیشرفت و آینده کشور را با نگرشی ویژه خود ترسیم می‌کنند.

در چنین جامعه‌ای، با گوناگونی افکار، چالش اصلی آن است که توان خود را برای سازگاری در مورد هدفی مشترک و به منظور نجات کشور، ارزیابی کنیم. با این برداشت، قصد دارم بدون تبلیغ و یا ترویج یک ایدئولوژی بخصوص و یا سیستم حکومتی ویژه‌ای، مردم ایران را به اتحاد در پیرامون اندیشه‌ای بنیادی، دعوت کرده و در حقیقت، به روند تکامل سیاسی، سرعتی بیش از پیش ببخشم.

در باور من، صلاح و نیکبختی تمامی آحاد جامعه در دستیابی به این آرمان نهفته است: خودفرمانی!

هدفم اینست که ایرانیان را به سازگاری و کنار گذاشتن اختلاف‌هایشان تشویق کنم و از آنان دعوت کنم که در راه نجات ایران،

از ترویج عقاید و ایدئولوژی های شخصی پرهیز کرده و جانبداری از این اصول بنیادی را مد نظر قرار دهند:

- ترویج یک اتحاد ملی بر پایه اصولی کلیدی مانند نیاز به استقرار مردم سالاری، حقوق بشر، لائیسیته و حکومت عرفی و ملی.
- اتخاذ سیاستی کارساز و استوار و پیروی از یک استراتژی و رزم آرائی بدور از خشونت، به منظور ایجاد دگرگونی در ساختار سیاسی.
- زمینه سازی برای اجرای یک همه پرسی ملی و فراگیر با نظارت ارگان های بین المللی، تا ملت ایران بتوانند به دست خود، نظامی مردم سالار را برای کشورشان برگزینند.

نقش و مسئولیت من، هیچیک، بر حول این محور نمی چرخد که پیشاپیش در مورد برنامه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در دهه های آینده منافع ایران را تأمین خواهند کرد، تصمیم گیری کنم. در واقع خود را موظف می دانم که با در میان گذاردن دیدگاه های خود، در مورد بحران کنونی، نه تنها راه کارهایی را برای تغییر اوضاع فعلی عنوان کنم، بلکه با همکاری و همفکری، ساختار جامعه و سیستم سیاسی نوینی را پی ریزی کنیم که در آن، خواست ها و آرمان های ملی، بازتابی کامل داشته باشند. من، تنها منافع ملی و همگانی را در نظر داشته و نماینده و نمایانگر بخش ویژه ای از جامعه ایران نیستم. امید دارم که ندای آزادیخواهی من به گوش عده ای هرچه بیشتر از هم میهنانم، از طیف های فکری گوناگون، برسد. من می خواهم مسائلی را عنوان کنم که در دل یکایک ما ایرانیان جای دارند، چه ایرانیان درون مرز و چه آنانکه در برون مرز با آرزوی بازگشت به وطن، در انتظار روزی هستند که بتوانند در پیشرفت سرزمین اجدادی خود، نقشی بسزا ایفا کنند.

به عنوان عضوی از یک نسل قربانی، من درد و محنت غربت را به نیکی حس می کنم. آنچه که در چند دهه گذشته روی داد، به وضوح، من و همسن و سالانم را تحت تأثیر قرار داده است. ولی، جدا از این همگونی، من به خاطر نامم، بار سنگین انتظارات عمومی را نیز به دوش می کشم.

متأسفانه، زندگی در غربت، به من تحمیل شد. ولی، ناگفته نماند که در همین دوران، سعادت و تجربه برخورد با افرادی از طیف های

گوناگون را هم داشته ام. داد و ستدهای نامحدود فکری و گفتگوهای عمیق با این اشخاص، که برخی از آنها کاملاً از گذشته من ناآگاه بودند، نه تنها مرا با حقایق زندگی آنان آشنا کرد، بلکه این روشنگری و تجربه انسانی به قدری در آماده سازی من مؤثر بود که ابعادش در دوران قبل از غربت، تصورناپذیر می نمود. تعداد افرادی که با گذشته ای همانند گذشته من، فرصت داشته اند که به افکار و اندیشه های خود، در قالب یک شهروند عادی، شکل بدهند، انگشت شمارند، فرصتی که خالی از تشریفات، در مسافرت هایم به اقصی نقاط جهان به دستم آمد و مرا با فرهنگ ها و معیارها و افکار سیاسی گوناگون آشنا کرد.

در بیست و چند سال گذشته، در باره نقش من در رهبری مبارزه ملی برای رهایی ایران، بسیاری از ایرانیان، افکار و توقعات متفاوتی داشته اند. در زمانی که برخی از آنان، نقش مرا تنها در هرم یک نهاد ۲۵۰۰ ساله، یعنی نهاد پادشاهی، توصیف و تعریف کرده اند، من نقشم را ماورای نام خانوادگی ام می بینم، به عنوان یک ایرانی که مسئولیت «نگرش به آینده» و نه گذشته را بر دوش دارد. امروز، تعهد ملی ما باید در همصدا کردن فریادهایمان، در پایان دادن به ظلم، و در پی ریزی بنیادی استوار برای مردم سالاری در سرزمینمان خلاصه شود. آنوقت، به عنوان یک ملت، انتخاب پادشاهی مشروطه یا جمهوری، در انحصار مردم خواهد بود تا در یک روند دموکراتیک، یعنی در یک همه پرسی آزاد و عادلانه، آینده خود را ترسیم کنند.

آشکار است که ایرانیان حکومت مطلقه فردی را بر نمی تابند، چه این حکومت از جانب یک پادشاه، یک رئیس جمهور و یا یک ولی فقیه مستبد باشد. یک ایران مردم سالار، ضامن حکومتی است که برخاسته از مردم بوده و در آن حد و حدود قوای سه گانه با «رسیدگی و توازن»، مشخص گردد. در حقیقت، این لازمه یک جامعه مدنی پویاست که در آن مردم، از تیره ها و ادیان و سوابق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مختلف، در یک همزیستی مسالمت آمیز، به بازسازی سرزمین اجدادی خود بپردازند.

برای جهانیان، ایران هنوز به صورت یک مشکل پیچیده باقی مانده است. برای بیش از دو دهه، جهان، ایران را به عنوان کشوری غرق در منجلاب آشوب، خشونت، گروگان گیری، شهروندانی خشمگین،

شعارهای پوچ، جنگ، کشتار و ترور نگریسته است. به اختصار، ایران را به عنوان سرزمینی می شناسند که در آن معیارهای انسانی و مدنیت کاملاً نادیده و ناچیز انگاشته می شود.

اما در زمان نگاشتن این کتاب، دولت امریکا و دیگر قدرت های جهانی و بویژه مطبوعات غربی، بر این نکته پافشاری کرده اند که پویائی و عرصه سیاست در ایران به یک مبارزه دو قطبی میان «اصلاح گرایان» و «اقتدارگرایان»، خلاصه می شود. با این تفسیر جهانیان در نوعی سرگشتگی بسر می برند و نمی دانند که در برابر معمای ایران چه واکنشی از خود نشان دهند؟ کدام بیانیه، کدام شعار، کدام جناح و سرانجام، کدام وعده و وعید را باور کنند؟

مبارزه ای که امروز در ایران شکل می گیرد، در واقع میان خاتمی و دیگر ملایان نیست، بلکه میان نیروهای مستبد و ترورپرور حکومتی از یک سو، و نهضتی فزاینده و مردمی از سوی دیگر است، نهضتی که خواستار مردم سالاری، منزجر از بنیادگرایی و منکر ولایت مطلقه فقیهی ست که خداوند را گواه مشروعیت خود می پندارد.

نسل جوانی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ چشم به جهان گشود و رشد کرد، بزودی سه چهارم جمعیت ایران را در بر خواهد گرفت. پرسش های مناسبی که امروز باید در مورد ایران مطرح شوند، این است که: شکل و ساختار این نسل نوپا چیست؟ آرمان ها و آرزوهایش چیست؟ این نسل راهی کجاست؟ مقصدش چیست؟

باید نسل جوانان دیروز، ارتباط خود را با جوانان امروز حفظ کند و پرسش های فوق را همواره در مد نظر و در اولویت قرار دهد. بی توجهی به چنین نکات حساسی و کوتاهی در از میان برداشتن شکاف ها و مسافت های فکری، یک فرصت ملی را برای ایجاد تغییر و تحول سیاسی و رهائی از گرفتاری های کنونی، شدیداً به مخاطره خواهد کشاند. بی شک، توانائی و برآورده کردن خواست های شهروندان، باید تنها معیار حکومت هائی باشد که با هدف پیشرفت و تجدد بر سر کار می آیند.

براستی به کجا می رویم؟ ایران هرگز توان یک انقلاب خونین دیگر را ندارد. در حقیقت امروز باید برای رهائی از این تنگنا، راه کارهایی را جسته و به کار بندیم که به یک روند تکاملی (و نه

انقلابی)، سرعت می بخشند. آرزو و تعهد من اینست که تغییر و تحول سیاسی را در ایران، از طریق نافرمانی مدنی و قیام بدور از خشونت، پایه ریزی کنم.

عده بی شماری از ایرانیان، دلسرد شده و امیدی به بهبود اوضاع فعلی ندارند. از زمانیکه ملایان به حکومت رسیدند، واژه زیبای «ایرانی»، بار منفی و مفهوم ناگواری را در اذهان جهانیان تداومی می کند، مفهومی که متأسفانه و به غلط، مترادف با وحشیگری، بیدادگری و کوته فکری شده است.

این تصویر منفی و بدور از حقیقت، موجب دل آزرده‌گی و رنجش شدید بسیاری از ایرانیان در غربت شده است. این سرافکنده‌گی به جایی رسیده است که گهگاه برخی از ما، هویت خود را از ایرانی به پارسی تغییر می دهیم تا وجه تشابهی بین ما و رژیم خشمگین، کینه توز و ددمنش ملایان در تهران، ایجاد نشود. شهروندان ایران، که تا دیروز مورد احترام جهانیان بودند، باید امروز مانند بزهکاران و مجرمین در مرزهای خارجی، انگشت نگاری شده و این خفت را تحمل کنند.

یکی از هدف های من برای وطنم، بازسازی و ایجاد غرور در واژه های پرافتخار «ایران» و «ایرانی» است. این کار سترگی است که پدر بزرگم آغاز کرد و من مصمم هستم که آن را ادامه دهم. به عنوان شهروندان ایران، به عنوان ایرانیان، نباید از گذشته سیاسی خود شرم داشته باشیم. یک قرن پیش، سرزمین ما در زمره ممالک عقب افتاده و توسعه نیافته جهان بود. در ۱۲۸۵ شمسی، انقلاب مشروطه، سیستم پادشاهی مطلقه را منسوخ و نظام مردم سالار پارلمانی را برایمان به ارمغان آورد. پس از آن، پدر بزرگم، نقشی حیاتی در حفظ تمامیت ارضی و هدایت میهنمان ایران، در بزرگراه مدرنیته ایفا کرد. او در دوران کوتاهی که تصدی امور را بر عهده داشت، با درایت و رهبری خود، ایران فقیر، ناتوان و پرآشوب را به مملکتی امن و مترقی تبدیل کرد.

پدرم، در سنین جوانی، بار مسئولیت سرزمینی را بر دوش گرفت که مورد تجاوز قوای بیگانه قرار داشت. تحت رهبری او، دست متجاوزان از خاک کشور ساقط و در زمانی نسبتاً کوتاه، سرزمینمان تبدیل به کشوری یکپارچه و پررونق شد. طرفه آنکه برخی، بحران ۵۷ را تا حدی،

مدیون رشد و نوگرایی خارج از اندازه می‌پندارند. متأسفانه، در همان دوره، فرایند مردم‌سالاری از توان انداخته شد و پا به پای رشد اقتصادی تبلور نیافت. این مسئله، به بحران سیاسی ماقبل انقلاب ۵۷ به شدت دامن زد. رژیم ملایان، در رویارویی با سرزمینی در حال پیشرفت و ترقی، افراط‌گرایی و جنگجویی را در صحنه سیاست ایران پیاده کرد، که در حقیقت، این کوتاه‌فکری، جز دشمن‌سازی و انزوای کشور در عرصه بین‌المللی، ثمره‌ای در بر نداشت.

در نهایت، سرنوشت ایران، به دست شهروندانش تعیین خواهد شد. ایرانیان، مردمی هستند پر استعداد و با تمدنی بزرگ که در کنار علاقه به تجدد و مدرنیته، به سنت‌های دیرینه خود نیز ارج می‌نهند. اما، فرصت محدود است و در نتیجه، فرایند تعیین سرنوشت باید از همین لحظه آغاز شود.

این کتاب بر نکته‌های کلیدی متعددی تمرکز دارد. نخست، با در میان‌گذاردن فلسفه و اندیشه‌ام، گذشته و حال و آینده را ارزیابی کرده‌ام. سپس، افکاری را ارائه کرده‌ام تا هم میهنانم برای یک خط مشی کلی و در کنار برنامه‌ریزی و بازسازی آینده‌ای پویا، به آنها بیانده‌اند. سرانجام، راهکارها و راه‌حلهایی را برای رهائی و خروج از تنگنای کنونی، عرضه کرده‌ام. نسیم دگرگونی، بر سرتاسر سرزمین مان می‌وزد. رژیم ملایان، در مسیر یک سرایش بی‌بازگشت قرار گرفته است. روزها و رویدادهای مهمی در پیش است. اگر قصد نداریم که اسیر منجلابی تازه از خودکامگی و تک‌سالاری شویم، باید با درایت و هوشیاری به استقبال این دوران گذار و انتقال برویم. چگونه باید پیش برویم؟ چگونه می‌توانیم مسیر پرفراز و نشیب «گذار به مردم‌سالاری» را هموار کنیم؟ به عنوان یک فرد و به عنوان یک جامعه منسجم چه باید کرد تا در این تحول مثبت، نقشی مؤثر داشته باشیم؟

پاسخ یکایک این پرسش‌ها، در یک جبهه فراگیر و همبسته نهفته است، جبهه‌ای که در آن با همکاری، راه‌حل مشکلات و گرفتاری‌ها را پیدا کنیم. باشد که دوشادوش یکدیگر و دست در دست هم، تمام توش و توان خود را برای تحقق بخشیدن به چنین آینده‌ای به کار بگیریم.

فصل یک

بینش و دیدگاه من

— در صحنه سیاسی، یک تصویر کامل و بسی آرایش، یعنی حقیقت، تنها زمانی پدیدار می شود که با دگراندیشی و دگراندیشان، سر سازگاری داشته باشیم.

— تا کی می توان دیگران را مسئول بدبختی خود قلمداد کرد؟ آیا ما مسئول نیستیم؟ کی این مسئولیت را به دوش خواهیم گرفت؟ به راستی که چنین رویدادی اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه مردم فرصتی برای قبول مسئولیت پیدا کنند.

در حالیکه نام من، برای تمامی ایرانیان نامی آشناست، افسوس می خورم که ایرانیان، بویژه هم میهنان درون مرز، با اندیشه هایم آشنائی چندانی ندارند. اینکه افکار من و اساس باورهایم به نیکی و توسط تعداد هر چه بیشتری از ایرانیان دریافته شوند، در نظر من، بی اندازه اهمیت دارد. به همین دلیل، قصد دارم با ارائه چند نکته بنیادی که زمینه افکارم را در مورد آینده ایران تشکیل می دهند، به این مهم پردازم.

بسیار طبیعی است که در سیستمی آزاد، دموکراتیک و بدور از خفقان، اگر مردم با اندیشه های یک نهضت و یا یک رهبر همگام باشند و آنها را با آغوش باز بپذیرند، آن رهبر و آن نهضت، بی گمان فرصت خواهد یافت که به آمال و اندیشه های خود، جامه عمل بپوشاند. با این فرض، توانائی من در ارائه کردن یک رهبری نمادین و سمبولیک،

بستگی به پذیرش دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایم از جانب هم‌میهنانم دارد. تجربه بیش از دو دهه، فرصت‌های بیشماری را در اختیار من گذارده است که در مورد معضلات کنونی کشورمان، افکار و راه‌کارهایم را پرورش و پالایش دهم. دیدگاه‌های من، نتیجه تماس و داد و ستد فکری با تعداد بیشماری از دوستان و مخالفان من است؛ در این راستا، من خود را تنها به گفتگو با طرفدارانم محدود نکرده‌ام. حقیقت جوئی، برای من، یکی از نخستین درس‌های زندگی بوده است. در صحنه سیاسی، یک تصویر کامل و بی‌آلایش، یعنی حقیقت، تنها زمانی پدیدار می‌شود که با دگراندیشی و دگراندیشان، سرسازگاری داشته باشیم. در واقع، توان و نیروی یک رهبر نواندیش، از تماس و آشنائی با افکار و ایدئولوژی‌های گوناگون بوجود می‌آید. تصمیم‌گیری نمی‌تواند و نباید بر اساس داد و ستد فکری با مشاورانی که یک شکل و یکسان می‌اندیشند، صورت بگیرد.

من از دوران کودکی، از چاپلوسی و تملق و آدم‌هائی که کورکورانه در مقابل هر اشاره‌ای، عبارت «بله قربان» بر زبانشان می‌رفت، بیزار بوده‌ام. امروز، نزدیک‌ترین یاران و رایزنان من می‌دانند که من از آنها جز حقیقت و راستگویی، اندیشه دیگری را نمی‌پذیرم. البته، فرهنگ سنتی ما، مملو از تواضعات و تعارفات پیچیده و روابط بغرنج است. ناگفته نماند که رایزنی آغشته به دروغ و گزارش‌های دستچین شده‌ای که از جانب برخی به دست پدرم می‌رسید، در نهایت خیانتی بود به او و مهم‌تر از او، به ملت. با چنین خاطره‌ایست که من همواره، افکار و اندیشه‌های افراد گوناگون را جویا می‌شوم، افرادی با ایدئولوژی‌های متفاوت.

در صحنه بین‌المللی، من با رهبران برجسته، اعم از پادشاهان و رؤسای جمهوری و نخست‌وزیران و رهبران احزاب و شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و بازرگانی گفتگو داشته و در کنار آشنائی با یکایک آنان، از اندیشه‌هایشان بهره‌مند شده‌ام. من، تجربه‌ها و روش‌های آنان را مطالعه کرده و با آنها به تبادل نظر نشسته‌ام. این آزمون، نگاه ویژه‌ای را برایم به ارمغان آورده است، نگاهی که تحقق‌پذیری و کاربرد سیستم‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را برایم آشکار کرد.

من به این نتیجه رسیده ام که با وجود تفاوت های فرهنگی و موقعیت استثنائی ما، معضلات و مشکلاتمان، درمان پذیر بوده و همیشگی نیستند. در واقع، حکومت ها در سرتاسر جهان، با دشواری های مشابهی رو در رو هستند و با برخورداری و بهره جوئی از مدل ها و روش های متنوع به درمان دردهای ملی شان می پردازند. تمام این رده ها و مراتب در شرایطی آزاد و با توسل به مباحثه و داد و ستد فکری انجام می شوند - داد و ستدی که میان ارگان های دولتی و غیردولتی و نهادهای دانشگاهی داخلی و بین المللی صورت می گیرد. اگر که انتظار پیروزی نمونه «راه کارهای ایرانی» را داریم، بدیهی ست که کشور ما هم سخت نیازمند چنین فضای باز و آزاد است.

تجربه های این سال ها، برای من فرصت مناسبی بوجود آورده تا اندیشه های سیاسی و فلسفی خود را در بوته آزمایش گذارده، به ساماندهی و تنظیم افکارم پردازم. من خوش بینم چرا که باور دارم از تنگنای کنونی، بی گمان رهائی خواهیم یافت. بدبینی و نومیدی که روحیه بسیاری از هم میهنان ما را تحت تأثیر قرار داده، از عواقب مستقیم یک محیط بسته و سرکوبگرست. هم وطنان ما در چنین شرایطی، فرصت و موقعیتی برای شرکت در گفتگوها و مناظره های عمومی را نداشته اند تا ماهیت معضلات را بررسی و ارزیابی کنند یا اینکه مشروعیت و کلیت نظام ملایان را چالش کنند.

در این راستا، مایلیم که مرام و تفکرمان را ارائه کنم - تفکری که به پایه های اساسی دیدگاهم در مورد ایران شکل داده اند:

اول، من به «خودفرمانی» به عنوان ستون و محور اصلی و کلید تمامی آرمان های ملی، باوری استوار دارم. فقدان و نبود مردم سالاری در گذشته، یکی از بزرگترین سرچشمه های ضعف و آسیب پذیری ما بوده است. آنچه ایران ما نیازمند آنست، در واقع بیش از فرایند دموکراسی، یک تجربه عملی و پراتیک در بکارگیری مردم سالاریست. امروز، توانی که می پردازیم، فقدان همان تجربه عملی است.

با این گفته، رهائی و آزادی ایران، مهم ترین هدف و اولویت من است. بدون آن، هیچ پایگاه و بنیادی نخواهیم داشت. اینکه من فرزند آخرین پادشاه ایران هستم، نکته ایست که بر هیچکس پوشیده نیست اما

مسئله اصلی نیست. هدف من اینست که یک دموکراسی عرفی را در ایران بنیان کنم. برای این منظور، نخست باید هم میهنان ما از بند اسارت آزاد شوند و من به نیکی آگاهم که هر نوع بحث و جدل در مورد پادشاهی در ایران، یا من باب مثال جمهوری، منجر به تفرقه اندازی خواهد شد و در بخشی چنین حساس از تاریخمان، مسئله مهم و حیاتی «اتحاد» را متزلزل خواهد کرد. شایستگی نهادی که من نماد آن هستم، تنها بعد از زمانی سنجیده می شود که ما برخوردار از یک نظم سیاسی بر پایه خودفرمانی و یک مردم سالاری بی آرایش باشیم. در این برهه از زمان، ایرانیان نباید بگذارند که هیچ بحث و جستاری، روند دموکراسی را از صدر اولویت های ملی برکنار کند.

اما چرا در گذشته، استقرار یک رهبری دموکراتیک، برایمان دشوار بوده است؟ دلایل متعددی وجود دارد، ولی به نظر من باید نخست به روحیات ملی خود پردازیم، روحیاتی که گرایش به پرستش مردی شمشیر بدست و سوار بر اسب دارد و یا تقدیس یک ناجی که تمامی امیدها را می توان در او خلاصه کرد. به عنوان شاگردی که از تاریخ کشورش درس های فراوانی آموخته، من با قاطعیت می گویم که ایرانیان دیگر نیازی ندارند که در انتظار یک «ناجی» بنشینند، چرا که تنها سوارکار آن اسب، ما مردم و شمشیرمان، همان عزم و اراده ملی ست.

ایران، در دو دهه گذشته، دوران تاریک و غم انگیزی را سپری کرده است، دورانی که بر یکایک ما، در هر کجای دنیا که بوده ایم اثری نامطلوب بر جای گذارده است. ولی من اطمینان دارم که هر یک از ما درسی از این تجربه تلخ آموخته ایم. ما نمی توانیم و نباید در انتظار رهبری باشیم که تمامی راه حل ها را بر روی ظرفی زرین گذارده و به ما ارائه دهد، رهبری که با یک چشم بهم زدن، زندگی شیرین و بی دغدغه ای را برایمان به ارمغان بیاورد. باید از پایه آغاز کنیم. تلاش برای بازسازی ایران، برای آنکه دوباره تبدیل به کشوری نمونه و سربلند شود. وظیفه ملی تک تک ماست. باید بالاترین توان خود را به تحقق چنین آرمانی معطوف کنیم. مسئولیت تمامی تصمیمات و نتایج آنها باید بر دوش مردم ایران باشد. با این گفته، من تأکید می کنم که «مردم سالار شدن»، پیش شرط و لازمه پیروزی ماست. شکل و فرم ویژه

مردم سالاری می تواند در زمانی دیرتر از طریق یک همه پرسی ملی، معین و مشخص شود.

در درجه دوم، باید نه به گذشته، که به آینده بنگریم. رویدادهای بسیاری در طول نیم قرن گذشته، ما را مملو از احساسات گوناگون کرده اند. آنچه در مورد گذشته در باور ما جای گرفته است، چه خوب و چه بد، باید به خاطر داشته باشیم که حتی بهترین های دیروز هم نمی توانند پاسخگوی نیازهای امروز باشند. هر دوره ای شرایط و نیازمندی های ویژه ای دارد که در حین بازسازی آینده، ما باید درک کاملی از آن ها داشته باشیم. وقت انتقام جوئی نیست و نباید هم میلی برای آن وجود داشته باشد. در مورد مسائل گوناگون، هر یک از ما گله و شکایتی داریم ولی پی گیری این موارد می تواند ما را به گرداب انتقام جوئی و دور باطل کینه توزی بکشاند. ایران ما باید با برنامه و طرحی نو به پیش بتازد.

سوم، باید سنت «مدارا» را در فرهنگ خود احیا و تقویت کنیم. کشور ما مجموعه ایست غنی از ادیان و اقوام و گروه های سیاسی. در این قالب، هیچ گروهی نباید چیره دستی کند. در کشورمان، یکایک شهروندان ایرانی باید حس و باور کنند که در خانه خود زندگی می کنند. بدیهیست که دیدگاه ها و آرمان های آحاد جامعه، یکسان و یکنواخت نیستند. بی گمان باید جایی برای ابراز و ارائه آنها موجود باشد. وقت آن فرا رسیده است که بنیاد مدارای فرهنگی، مذهبی و قومی خود را دوباره استوار کنیم. این تنها به این محدود نمی شود که به دگراندیشان اجازه حضور و رخصت ابراز عقیده داده شود، بلکه نکته در شناخت اینست که تنوع و چندگونه گی، گهواره مردم سالاری و ضامن یک جامعه مدنی پویاست.

چهارم، وسایل پیوند و ارتباط - اینها ابزاری محوری هستند که تقریباً تمامی جوانب عصر حاضر را تحت تأثیر خود قرار داده اند - ما برای پیروزی به این ابزار حیاتی نیازمندیم. با این گفته، من باور دارم که می توان با سرخوردگان و مخالفان درون رژیم، گفتگو و ارتباط دوسویه ایجاد کرد. این پیوند و ارتباط نه تنها می توانند ابزار سرعت بخشیدن به روند دگرگونی باشند بلکه مهم تر از آن، اقتدارگرایان را از گوشه گیری

و از میان بردن دریچه کوچک تنفس برحذر می کند، دریچه ای که از طریق آن، دانشجویان دلیر ما، خواست های خود را برای دستیابی به آزادی کامل و بی قید و شرط، عنوان کرده اند. بدیهیست که در این راستا، پیوند و ارتباط با سرخوردگان نظام، به معنای چشم پوشی از کوتاهی های رژیم ملایان یا مشروعیت بخشیدن به آن نیست.

پنجم، ما به یک روند التیام نیازمندیم. یک نسل طول کشید تا مردم بتوانند دوران پیش از انقلاب را با برداشتی عینی و بدون تعصب بررسی کنند. در این راستا، برای درک کامل موقعیت نسلی که در یوغ رژیم ملایان به سن بلوغ رسیده، به زمان نسبتاً طولانی تری نیاز است. از هم اکنون شاهد تغییر عقیده عده بی شماری هستیم که خود، در برپائی نظام دین سالار نقشی فعال داشته اند. بیش از پدران و مادرانشان، فرزندان انقلاب که خود را قربانیان بی گناه آن رویداد می دانند، مجازند که به دنبال مطالبه حق تعیین سرنوشت خود باشند و تسلیم تصمیمی که نسل گذشته برایشان گرفته است، نشوند. خوشبختانه با کنار گذاردن احساسات، مردم برداشت عینی بیشتری نسبت به این روند پیدا می کنند. امروز، در گوشه و کنار کشورمان، مردم بوضوح و آشکارا، رژیم ملایان را چالش کرده در پی یافتن راه حل هائی هستند تا ایران عزیز را به سر منزل مقصود هدایت کنند. اگر هدف نخستین انقلاب، آزادی بیشتر بود، بی گمان، عکس آن ثابت شده است. هدف البته، همان است، ولی بی گناهی و سادگی، امروز به هوشیاری سیاسی تبدیل شده است. هیجان و آشفتگی ملی در بیست و چند سال پیش، بیشتر سرچشمه در احساسات داشت تا در خردگرایی و منطق. آشتی ملی، امروز، یک امر ضروریست. ششم، اصل تکامل مسالمت آمیز، عملکرد بدور از خشونت و ترویج مصالحه در سطح سیاسی در قلب تفکر من قرار دارند. اگر صادقانه به کارکرد ایران در یک چهارچوب مردم سالار، امید بسته ایم، شهروندان ایران باید پیش داوری ها، ترس های بی جا، سوء ظن ها و طعنه ها را کنار گذارده و توان خود را در تداوم یک اتحاد در عین تنوع، به نمایش بگذارند.

برخی از ایرانیان، زمانی که از مبارزه بدور از خشونت به عنوان یک اصل اساسی صحبت می کنم، مرا بی اندازه ساده و آرمان گرا تصور

می کنند، ولی من مبارزه بدور از خشونت را به عنوان یک شیوه آزمون شده سیاسی برای ایجاد تحول، پذیرفته ام. کافیسست که از دو تن، مهندس گاندی و دکتر مارتین لوتر کینگ نام ببرم. این دو با بهره جوئی از متدهای مبارزه بدور از خشونت، موفقیت های غیرقابل انتظاری کسب کردند. البته به خوبی آگاهم که مبارزه بدور از خشونت، چندان کاربردی ندارد مگر آنکه رژیم مورد نظر، به مرحله بحران رسیده و هیچ اعتمادی به سیاست های خود نداشته باشد. به اعتقاد من، این همان حالتیست که سراپای بسیاری از ملایان حاکم را فرا گرفته است. برخی علائم حاکی از این نکته هستند که شماری از افراد واقعیت گرا در درون همین رژیم، احتمالاً به دنبال کوره راهی برای خروج از این تنگنا هستند.

اما چگونه باید با این روند برخورد کرد؟ خبر دلگرم کننده آنست که اوضاع در تهران، البته بطور کلی، به سمت و سوی درستی سرازیر شده است. هر روز که می گذرد، رژیم اعتماد به نفس خود را بیشتر از دست می دهد. حتی بلندپایگان رژیم هم از ابعاد گسترده خشم و نارضایتی مردم آگاهند و قصد ندارند که شاهد تکرار وقایع بهمن ۵۷ باشند. عده بسیاری از سرکردگان رژیم پی برده اند که گزینه تهدید و اجبار، راه به جانی نبرده و سودی ندارد.

در حین اعتقاد و حمایت از مبارزه بدور از خشونت، نمی توان ساده و خام رفتار کرد. من حتی برای یک لحظه هم که شده مردم را به اطاعت و تسلیم و کرداری بی حال و کنش پذیر در رویارویی با وحشیگری و سرکوب دعوت نمی کنم. بی گمان وقتی که رژیم فروپاشی قریب الوقوع خود را حس کرده و برای استقرار خود دست به قتل عام و کشتار همگانی بزند، مردم جز دفاع از خود، چاره دیگری نخواهند داشت. جامعه و فشار افکار بین المللی هرگز چنین کشتاری را بر نمی تابد. من امیدوارم که با چنین شرایطی مواجه نشویم و رژیم واکنش خود را با درک آنچه اجتناب ناپذیر است، همگام کند، زیرا هدف نه یک انقلاب خونین که یک روند تکاملی بدور از خشونت است، روندی که دستاوردش، تحولی ست پایدار بدون ریشه کن کردن تمامی نهادهای اجتماعی.

اگر از دید تاکتیکی به این مسئله بنگریم، باید راه و دریچه خروجی برای ملایان حاکم در نظر گرفته شود. یک مرحله تغییر و گذار

بدور از خشونت، می تواند ملایان را از تالارهای حکومتی به مساجد بازگرداند، نه بصورتی تحقیرآمیز بلکه با شناخت آنان از مصلحتشان و اسلام.

چون عامل مذهب، در طول چند دهه اخیر، یکی از مسائل پراهمیت جامعه ما بوده است. مایلم که با دقت بیشتری به این موضوع و نقش ملایان در جامعه پردازم. بسیاری در غرب، با ناآگاهی در باره تاریخ ایران، این پندار را در ذهن خود پرورانده اند که اسلام همواره بخش لاینفکی از روند حکومتی ما بوده است و اندیشه و تفکر مذهبی ما، مانعی صعب العبور در راه پذیرش اندیشه جدائی دین و دولت بوده است. این تصور، بی اندازه از حقیقت بدور است. در واقع ایران، در طول چندین سده، در مدارج متفاوت و مستقل از دین و دیانت، شیوه های مختلفی از دولتمندی را آزموده است.

با این وجود، تعهدی ژرف، شخصی و عمیق به مسائل معنوی، در فرهنگ و میراث ایرانی جای گرفته و استوار شده است. به عنوان یکی از گهواره های تمدن بشری، ایران، سرزمین بردباری و مدارا و مأوانی برای تیره های متعدد با مذاهب و باورهای متفاوت بوده است. ریشه احترام به باورهای شخصی، در سرزمین ما پای گرفت و شکفت. این نیاکان ما ایرانیان بودند که بشر را با اندیشه یکتاپرستی و فریافت آفریدگار یکتا آشنا کردند. در طول این قرون و اعصار، آنان که به کسوت روحانی درآمدند، صرف نظر از دین و آیین شان، مورد احترام جامعه ایرانی بوده اند.

از دوران پیدایش اسلام، ملایان سعی بر آن داشته اند که نقش مربیان اخلاقی جامعه را ایفا کنند. معنویت، بخش لاینفکی از فرهنگ ما بوده است و مردانی که در کسوت روحانی درآمدند، مورد بزرگداشت لایه های گوناگون اجتماعی بوده اند.

اما ظهور حکومت دینی در بهمن ۵۷، این معیارها را تغییر داده و نقش کاملا متفاوتی را برای مذهب و مذهبیین مطرح کرد. برای نخستین بار، گروه قابل ملاحظه ای از ملایان انقلابی، پای از مسجد بیرون گذارده و علنا وارد صحنه سیاسی شدند. به جای آنکه رایزنان اخلاقی جامعه باشند به کسوت دولت مردان و تصمیم گیرندگان درآمدند

و ظاهراً کوشیدند که چرخ‌های اداره یک مملکت را به چرخش درآورند. به این هم بسنده نکرده، سعی کردند که تاریخ و فرهنگ و سنن ما ایرانیان را هم بازنویسی کنند.

دیری نپائید تا ملایانی که زمانی مورد احترام و بزرگداشت مردم بودند، در جایگاهی قرار گرفتند که می‌بایست روزانه، پاسخگوی پیچیده‌ترین پرسش‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشند. زمانیکه پاسخ‌های آنان نتوانست جوابگوی خواست‌ها و نیازمندی‌ها باشد، از احترامشان نیز به همان اندازه کاسته شد.

امروز سانسور عقاید از جانب این مذهب‌یون و فتاوی مستبدانه آنان، جایگزین هدایت اخلاقی از سوی آنان شده است. روزانه، ملایان حاکم در تهران، فرمان می‌دهند که کدام روزنامه و نشریه اجازه چاپ دارد و کدامیک باید توقیف شود، کدام پوشاک مجاز است و کدام نیست و کدام موسیقی آزاد است و کدام حرام. حقیقت تأسف انگیز این است که سیاست‌های ملایان حاکم منجر به تولید و گسترش کینه و خشم در جامعه شده و نتیجتاً لطمه بسیار بزرگی بر پیکر میراث مذهبی ما وارد کرده است.

ثمره غیرقابل انکار انقلاب اسلامی، فهم این واقعیت بوده است که دین‌سالاری بدترین شکل حکومت است. ایرانیان و در میان آنان، تعداد روزافزونی از ملایان دانش‌اندوخته و شجاع، آشکارا در مورد مزایای سکولاریسم - یا به عبارتی جدائی کامل دین از دولت - بحث و گفتگو می‌کنند.

شماری چند از ملایان و متفکران مذهبی، تضادی بین مدرنیته و اسلام نمی‌بینند. از این مهم‌تر، به نظر متخصصان مترقی‌الهیات، مردم سالاری و دموکراسی، «دین» را مستقیماً تهدید نمی‌کند. در واقع در سال‌های گذشته، بحث و گفتگو حول محور «دین» در ایران، از پیشرفته‌ترین و اندیشه‌برانگیزترین مباحث دنیای اسلام بوده است. این تفکر پیشرفته، سرچشمه از کوتاهی‌های واضح و آشکار در یک حکومت دینی دارد.

البته مردود شناختن حکومت دینی، یا به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی، به هیچوجه مترادف با تباه شمردن اسلام نیست. مطلب دیگری

که به همان اندازه اهمیت دارد، اینست که جدائی دین و دولت، نه تنها از دخالت ملایان در مسائل حکومتی جلوگیری می‌کند، بلکه دخالت حکومت در مسائل دینی را نیز، به همان اندازه و شدت، منع می‌کند. ایران، مانند بسیاری دیگر از کشورهای مسلمان، در مورد قوانین مربوط به خانه و خانواده، به مسئله غامضی برخورد کرده است، برای مثال مسائلی در مورد طلاق و حقوق زنان در وراثت، که در حال حاضر صرفاً بر مبنای شریعت اسلامی پایه ریزی شده‌اند. ولی چنانچه یک حکومت مردمی زمام امور را بر عهده بگیرد، باید این قوانین براساس خواست‌ها و آرای عمومی بنیان‌ریزی شوند. در آن صورت، شریعت اسلامی ممکن است در لفظ آن قوانین عرفی، تأثیری داشته باشد، به شرطی که خواست مردم چنان باشد. جزئیات و اسباب اجرای چنین اصولی را باید در قانون اساسی آینده جستجو کرد، قانونی که طرح و تصویب آن باید از جانب مردم صورت بگیرد.

بنابراین، من امید دارم که شاهد پایان دین‌سالاری باشم چرا که جدائی دین از دولت، نه تنها لازمه مردم‌سالاری است که به صلاح اسلام نیز هست. همانطور که اشاره شد، این جدائی، فرصتی است استثنائی برای سردمداران رژیم تا صحنه سیاسی را به صورتی مسالمت‌آمیز ترک کنند.

هفتم، در مورد عادی شدن روابط بین‌المللی من صراحتاً معتقد به اعاده و برقراری دوباره این داد و ستدهای سیاسی هستم، البته تنها در صورتی که پیش‌شرط‌هایی از قبیل رعایت کامل حقوق بشر، آزادی مطبوعات و رهائی بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی، از جانب رژیم کنونی رعایت و اجرا شود. روابط بین‌المللی در چنین چهارچوبی، باری غیرضروری را از دوش مردم ایران برخواهد داشت. ناگفته نماند که تاریخ گواه خوبی بر این نکته است که نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر با وجود فضای باز سیاسی و گفتگوی دوجانبه، به مراتب سریع‌تر سرنگون می‌شوند، چرا که فرمانروایان دیگر نمی‌توانند بی‌دغدغه و بدون چالش، در پشت دیوارهای انزوا پنهان شوند. دموکراسی، رهبران را در مقابل مردم مسئول و پاسخگوی خواست‌های آنان می‌کند. این دقیقاً همان نکته‌ایست که بسیاری از اقتدارگرایان از آن وحشت داشته و از عادی

شدن روابط سیاسی با غرب سرسختانه جلوگیری می کنند.
عادی شدن روابط و دیالوگ، مسئله ای مختص دولت ها نیستند بلکه جامعه بازرگانی بین المللی نیز در چنین مواردی خود را ذینفع می پندارد. در چهارچوب چنین سیاستی، شرکت های بین المللی، بی گمان پیشگام تماس و داد و ستدی دوباره با ایران خواهند بود. ولی این تلاش ها باید به شرط در نظر داشتن منافع دراز مدت مردم ایران اجرا و احیا شوند: پیگیری منافع تجاری هرگز نباید به قیمت پایمال شدن منافع انسانی صورت بگیرد.

هشتم، من قویا و با صراحت هرچه بیشتر، مسئولیت شهروندی را به یکایک هم میهنانم یادآوری می کنم. گرفتاری های امروز، تنها با همکاری و مشارکت فعال ما از میان برداشته می شوند. در این مورد و در مقایسه با گذشته، ایرانیان باید مسئولیت بیشتری را بر دوش بگیرند. باورهای سنتی، همواره ما را به سمت و سوی گرایش داده است که با اتکا بیش از حد بر رهبران قدرتمند، انتظار داشته ایم که تمامی تصمیم ها و ابتکارها از آنان سرچشمه بگیرد. با همین معیارها، ما به عنوان یک ملت، نفوذ بیگانگان و توطئه را منشأ معضلات و مشکلات خود دانسته ایم. به عبارت دیگر، «قربانی شدن» توسط نیروهای داخلی و خارجی، تبدیل به یک توجیه فراگیر برای «ما چگونه ما شدیم» و در واقع، تبدیل به یک ناله و سوگواری فرهنگی شده است.

تا کی می توان دیگران را مسئول بدبختی خود قلمداد کرد؟ آیا ما مسئول نیستیم؟ کی این مسئولیت را به دوش خواهیم گرفت؟ به راستی که چنین رویدادی اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه مردم فرصتی برای قبول مسئولیت پیدا کنند. اینکه مردم هرگز نتوانسته اند در ساختار سیستم بصورتی ملموس و سیاسی شرکت داشته باشند، در واقع یک نفرین و دشنام تاریخی ست. زمانی که این فرصت از آنان گرفته شود، نومید شده و مسئولیت شهروندی در روحیه آنان ریشه نمی گیرد. دقیقا به همین دلایل، ما اکثرا از مشارکت طلبی سیاسی نومید و بیزار شده ایم. این برخورد در دوران پدرم رایج بود و متأسفانه امروز هم ادامه دارد.

ایرانیان نمی توانند برای همیشه ادعا کنند که دلیل و سرچشمه

عقب ماندگی کشور، توطئه و دسیسه دیگران بوده است. ما باید با قبول مسئولیت، حقوق خود را بازگرفته و صدائی در سیاستمداری، در پیشنهادها و در تصحیح اشتباه ها داشته باشیم. ما باید آماده قبول دست آوردها و نتایج تصمیمات خود باشیم. هیچ نظام و هیچ فردی نمی تواند برای مردم ارمغان آور سعادت و پیروزی باشد مگر آنکه تکیه بر مسئولیت شخصی یکایک آحاد جامعه داشته باشد.

من امروز به وضوح حس می کنم که دورانی جدید با اندیشه هائی مدرن و با تمرکز بر «خودشناسی»، جایگزین دوران «ما قربانی شده ایم» و دوران «توهم توطئه» می شود. مردم ما به بیداری رسیده اند. ایرانیان قیمت گزافی برای دریافتن ارزش ها و شایستگی های مردم سالاری پرداخته اند. جوانان ما، بطور روزمره، برای توانمندسازی خود، مرزها را یکی پس از دیگری فرو می ریزند. دعوت و یادآوری من در مورد توجه به مسئولیت شهروندی، ریشه در باور استوار من به روشنگری و پشت کردن به پنداربافی ها و توهم سازی ها دارد. ما باید غرور ملی و خودفرمانی را جایگزین کهنه فکری کنیم.

واپسین اشاره من به نکته جدال برانگیز «تأثیر فرهنگ غربی» بر زندگی ایرانی ست. در حقیقت، این عنوان در کشور ما، مرکز ثقل جستارها و مناظره های تعصب آلود در دهه های اخیر بوده است. جدال برانگیز است چرا که با وجود نکات مثبتی که در فرهنگ غربی نهفته است، این فرهنگ از کوتاهی ها و نکات منفی بری نیست. از بزرگترین سهم های دنیای غرب در تمدن بشری، ارانه اصول دموکراسی، آزادی های فردی و حقوق بشر است که با اکثر فرهنگ ها و تمدن ها سازگاری دارد. اما ارزش های متفاوتی که در فرهنگ های شرقی و غربی به چشم می خورد، به این بحث دامن می زند که کدام جوانب را باید تحسین کرد و برگزید و کدامین را باید تقبیح کرد و بدور انداخت؟ ژاپن نمونه برتری است که چگونه جوامع شرقی می توانند بهترین های ارزش های غرب را در آغوش بگیرند و در عین حال، معیارهای فرهنگی خود را همچنان حفظ کنند.

با این وجه تشابه، با میراثی به وسعت هزاره ها، ایران هم می تواند بصورتی تمام عیار، با حفظ هویت فرهنگی و ارزش ها و

معیارهای معنوی خود، بهترین ایده‌ها و اندیشه‌های غربی را دست‌چین کرده به آنان جامه عمل بپوشانند. طرفه آنکه از یاد می‌بریم که بهترین ایده‌های غربی مانند حقوق بشر، تعدد حزبی و جمع‌گرایی، تحمل عقاید و دربرگرفتن تیره‌ها و ادیان مختلف، ریشه‌هایی استوار در فرهنگ بومی ما دارند.

رژیم ملایان از زمان ظهور خود، و به منظور منکوب کردن اندیشه ترقی‌خواهی و تجدد در صحنه سیاسی، بحث و گفتگو را به بیراهه انتخاب بین «غرب زدگی» و «استقلال ملی و فرهنگی» کشاند. در اینکه باید دخالت بیگانگان را در امور داخلی و ملی خود مردود بشماریم، بحثی نیست، در واقع تمامی میهن پرستان ایرانی دست رد بر این دخالت‌های می‌گذارند. اما مسئله اینجا مصالحه بر سر هویت فرهنگی ما نیست؛ بلکه یافتن متدها و راه‌کارهایی برای «دستیابی به مدرنیته» به مفهوم واقعی کلمه در ابعاد سیاسی و اقتصادی است. نیازی نداریم که برای موفق شدن، حتی ذره‌ای هم به سمت و سوی «غرب زدگی» برویم. به عبارت دیگر «مدرنیته»، بطور خودکار، با «غربی شدن» مترادف نیست. بی‌گمان، ما می‌توانیم در بازسازی آینده، تجربه‌ای کاملاً ایرانی را بنیان‌گذاری کنیم، تجربه‌ای آینده‌نگر و نواندیش، با روندی که دشمنی و بیزاری سایر جهانیان را به همراه نداشته باشد.

فصل ۲

ایران بر چهارراه تاریخ

– بیش از دو دهه حکومت دینی و آشفتگی و نابسامانی اقتصادی، ایرانیان را برانگیخته است که به هیچ چیز کمتر از یک مردم سالاری تمام عیار راضی نشوند. به راستی که هیچ نسلی در تاریخ ما به این درجه از بلوغ سیاسی نرسیده بود.

– این نسل، با نسل من تفاوت دارد. عذاب بزرگی را تحمل کرده است و با جنگ و سرکوب سیاسی و از دست دادن امکانات اقتصادی و حیثیت بین المللی خویش، قیمت گزافی را پرداخت کرده است.

رژیم ملایان در یک بحران عمیق گرفتار شده و در نهایت، به بن بست خواهد رسید. جا به جا کردن چند وزیر در یک کابینه یا دست زدن به اصلاحات ظاهری، دردی را درمان نمی کند. تغییر و تحول در ساختار رژیم، باید بنیادی و عمیق باشد؛ به عبارت دیگر، طرد یک سیستم مستبد و تک سالار و جایگزین کردن آن با نظامی فراگیر و مردمی و بدور از ترفند و ریا.

نیروهای سکولار و غیردینی، در زمان شکل گیری و ترقی خود، با مشکلاتی روزافزون از قبیل مقاوت، خشونت و خونریزی مواجه می شوند. بدون هیچ اصول و تبعیضی، روزنامه گاران و اهل قلم را به زندان می اندازند. روزنامه ها را یکی پس از دیگری توقیف، دگراندیشان را ارباب، منتقدان را ساکت، دانشجویان را مضروب و شکنجه و

مخالفان را سر به نیست می کنند. شورش و اعتراض در سرتاسر کشور به صورتی روزانه درآمده است. آشوب و بی نظمی اقتصادی هر روز وخیم تر می شود؛ در حالیکه بسیاری هنوز بی کارند و آنان که اشتغال دارند، باید برای امرار معاش، چندین شغل دیگر هم دست و پا کنند. در کساد بازار کار و در نبود کارهائی که درخور تحصیلاتشان باشد، در قیمت سرسام آور مسکن، جوانان ما، در کنار پدران و مادرانشان، از شعارهای پوچ انقلابی خسته شده و برای راه حلی واقعی بی تابی می کنند. کوتاه سخن، بیماری های اقتصادی و سیاسی، ابر تاریک نومییدی را به سرتاسر ایران کشانده و آینده نسلی بی گناه را به خطر انداخته است.

این شکست ها و ناکامی ها، سیاست خارجی ایران را هم تحت تاثیر قرار داده اند. طبقه بندی و رفتار با ایران به منزله «کشور یاغی»، موجب سرافکنندگی و تحقیر ملی ما ایرانیان شده است. انقلاب، به تفصیل، نوید استقلال ایران و خلاصی از فشار و تاثیر بیگانگان را می داد، ولی در واقع ایران، در طول تاریخ معاصرش تا این حد نسبت به فشار دولت های بیگانه، آسیب پذیر نبوده است.

متأسفانه، بزرگترین ضربه به افکار مذهبی و معنوی ما، از جانب رژیم می وارد شد که خود را حامی ارزش های اسلامی وانمود می کند، رژیمی که با ادغام دین و سیاست، به استقرار هیچیک از آن ارزش ها کمکی نکرد. با این کار، ملایان، نه تنها خود و ملت ایران را آسیب پذیر کردند، بلکه هر احترامی را که مردم برای سیاست و دین داشتند، یکباره از میان بردند. بسیاری از ایرانیان امروز، ملایان و نهاد دین را مقصر شمرده و سرزنش می کنند. روحانیان که زمانی مورد احترام آحاد جامعه بودند، امروز به منفورترین قشر اجتماع مبدل شده اند. بارها و بارها، من نومییدی بسیاری از روحانیان را شنیده ام، روحانیانی که از همان ابتدای کار با حکومت دینی سازگاری نداشتند. اینان از بی اعتبار شدن معیارهای دینی، از دست رفتن احترام و اعتبارشان و نابودی حرمت آن نهاد، گله مند و دل آزرده بودند. حتی تنی چند از ملایان انقلابی نیز، در گفتگوهای خصوصی خود با من، همین نکات را بازگو می کردند.

سیستم سیاسی، بطور کل، اعتبار و مشروعیت خود را از دست

داده است. ملایان حاکم، به خوبی از ابعاد بحران، خشم و انزجار مردم و حدود توان و قدرت خود آگاه هستند. رژیم، با فشارهای روزافزون عمومی رو در روست. مردم کلافه اند و جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند در پشت عذر و بهانه های پوچی مانند «توطئه استکبار جهانی» پنهان شود. دیگر بهانه معقولی برای ناتوانی رژیم در بازسازی معیارهای پیشرفته زندگی وجود ندارد، معیارهایی که پیش از انقلاب ایرانیان از آنان بهره مند بودند. معمای غیرقابل حل ایران مسئله لباس و حجاب نیست بلکه حل مشکل بیکاری و مسکن است، بالا بردن الگوهای بهداشتی و آموزشی ست، و سرانجام، از میان بردن شکاف های اجتماعی میان «دارا» و «ندار» است. کوتاه سخن، مسائل ما در مورد شایستگی و آبرومندی و حرمت زندگی انسانی ست.

پیروزی انتخاباتی و غیرمترقبه آقای خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶، به عنوان نمودار اولین شکاف در بطن رژیم، نقطه عطفی بود برای جمهوری اسلامی. رأی مردم در حقیقت نه برای شخص او، که برای یک سمبل بود، سمبلی که نمایانگر یک انشعاب در میان رژیم بود. رأی به جناحی بود که در ظاهر خود را متمایل به اصلاحات و ترقی خواهی وانمود می کرد. با وجودی که کارنامه آقای خاتمی در چهار سال اول ریاست جمهوری، ترازنامه ای مملو از وعده و وعید است، انتخاب دوباره او به آن سمت، آنهم با درصد کمتری از پشتیبانی عمومی، بر پایه ترسی منطقی صورت گرفت که مبادا گزینه های دیگر ضریب استیصال و بدبختی را بالاتر ببرند.

در دوره گذشته، یعنی در سال ۱۳۷۲، مردم به صورت فعال در گزینش هاشمی رفسنجانی، سلف آقای خاتمی، شرکت نداشتند. مردم نسبت به مزایای شرکت در روند انتخابات، بدگمان بودند. باور بر این استوار بود که رژیم، کاندیدای خود را از پیش دست چین کرده و احساسات و آرا ملی را نادیده خواهد گرفت. ولی در ۱۳۷۶ و مجددا در ۱۳۸۰، مردم فرصت کوتاهی یافتند تا افسار امور را در دست خود گرفته، پیامی روشن و واضح نه تنها به گردانندگان رژیم که به جهانیان برسانند که مردم ایران دیگر مطیع و تسلیم پذیر نخواهند بود و در راه از میان برداشتن موانعی که حکومت دینی در مسیر اصلاحات قرار داده

بود، از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد. بنابراین، انتخاب خاتمی، باوجود محدود بودن گزینه ها و انتخاب میان بد و بدتر، در حقیقت ابراز عدم اعتماد مردم نسبت به دستگاه حکومتی بود.

از یک دید، انتخابات سال ۱۳۷۶، گامی در جهت مثبت بود. خاتمی، به مراتب لیبرال تر از پیشینیان خود بود و در نظامی کاملاً بسته و خفقان آور، زنگ نداها و افکار محبوبی را به صدا درآورد. ولی آنچه که او به آن رنگ اصلاحات زد، تنها ظاهرسازی و تزئین نظام ملایان بود. خاتمی قصد نوسازی و بازسازی حکومت را در سر نداشت. صرف نظر از ویژگی های شخصی خاتمی، او در دوره نخست ریاست جمهوری اش به هیچیک از وعده های انتخاباتی خود، جامه عمل نپوشاند. او، نه یک بار که سه بار اکثریت آرا را در انتخابات ریاست جمهوری، شهری و پارلمانی بدست آورد. با وجود این، او در حین آنکه از نداشتن اختیارات گله مند بود، در زمان جنبش دانشجویی و بحران های دیگر، همواره جانب ولی فقیه و حکومتگران را گرفته و برای خواست های جوانانی که از او پشتیبانی کرده بودند، ارزشی قائل نبود. امروز پس از چهارمین دور انتخابات که به گزینش خاتمی برای بار دوم انجامید، مردم کماکان در انتظار تحقق وعده های کهنه شده او هستند و این در حالیست که اکثر طرفداران او، امیدی به توان وی در برآورده کردن آن تعهدات ندارند.

واقعیت آنست که هدف نهائی و اولویت آقای خاتمی همواره حفظ و استمرار نظام بوده است نه تغییر آن. هر کاندیدای غربال شده دیگری هم که از صافی ها و فیلترهای این رژیم مستبد می گذشت، همان مأموریت به او محول می شد.

با چنین ماهیتی، این سیستم ثابت کرده که نه تنها قابلیت نجات را ندارد بلکه ذاتاً اصلاح پذیر هم نیست. این نظام در برداشت اش نسبت به قانون گذاری و مسائل مذهبی، شدیداً سخت سر و انعطاف ناپذیر است. تصمیم گیرندگان مردم نیستند و برآورده کردن خواست های آنان از هیچ اولویتی برخوردار نیست، بلکه این تصمیم گیری در کف مشتی از ملایان قشری و واپسگرا و مجتهدان متکبر است که اندیشه و ایدئولوژی دستگاه حاکم را به نحوی تعبیر می کنند که ضامن استمرار موقعیت

شخصی آنان بوده و منافع مالی شان را هرگز به خطر نیاندازد. با این گفته، سازمان های مستقر شده و اقتدارگرا، هنوز سد راه اصلاح و مخالف سرسخت آزادی هستند. ساختارهای شبه دولتی و انقلابی، مانند بنیادها، در واقع به نگهداران منافع شخصی مشتی از طرفداران کلیدی رژیم تبدیل می شوند که از پست و مقام اجتماعی خود بی اندازه سود می برند، مقاماتی که در حقیقت نقش میانجی را میان دولت و بازار ایفا کرده و بازار آزاد و بازرگانی مستقل را در نطفه خفه می کنند. قوه قضائیه، سرویس های اطلاعاتی و ارگان های کنترل و سرکوب، حتی رسانه های دولتی، همه و همه در اختیار اقتدارگرایان قرار دارد. اگر عامل مذهب را لحظه ای از این معادله خارج کنیم، حکومت تهران، تفاوت چندانی با یک رژیم کمونیستی نمی تواند داشته باشد، حکومتی که تمامی فعل و انفعالاتش، فقط و فقط برای استمرار و ادامه بقا صورت می گیرد. این اقتدارگرایان مصمم هستند که هر صدای دگراندیش و مستقلی را در مطبوعات خفه کنند، ولی نویسندگان و روزنامه نگاران غیروابسته، با جرأت و شهامتی کم نظیر، انحصار قدرت را از سوی حکومتگران خودکامه، چالش کرده و بنام آزادی مطبوعات و افشای صادقانه کوتاهی های رژیم، به مبارزه می پردازند.

خوشبختانه، این رژیم هر چه بیشتر سعی در اصلاح خود کند، نیاز بیشتری به فن آوران و مدیران فنی پیدا خواهد کرد، مدیرانی که در واقع بزرگترین امید برای تحول و ترقی در ایران فردا هستند، ولی امروز راه بجائی ندارند. تغییر مداوم آیین نامه ها در کنار فساد فزاینده، سد راه کارمندان لایق شده و آنان را از انجام وظایفشان - دستیابی به اهداف، راه حل یابی و از میان برداشتن دشواری ها - باز می دارد.

امروز زندگی تک تک ایرانیان، در سطوحی بسیار بنیادی، تحت تأثیر سیاست های خفقان آور رژیم از یک سو و تصور دستیابی به دموکراسی از سویی دیگر، قرار گرفته است. بیش از دو دهه حکومت دینی و آشفتگی و نابسامانی اقتصادی، ایرانیان را برانگیخته است که به هیچ چیز کمتر از یک مردم سالاری تمام عیار راضی نشوند. به راستی که هیچ نسلی در تاریخ ما به این درجه از بلوغ سیاسی نرسیده بود. آنان تمامی پاسخ ها را در اختیار ندارند ولی اینجا روند فکری ست که از

اهمیت خاصی برخوردار است. برخلاف نسل من، تعداد بسیار معدودی هستند یا شاید هم اصلاً چنین افرادی وجود ندارند که مسائل را به صورت «فرض مسلم» بپذیرند. نسل من، از تسهیلاتی چون ابزار کار، دسترسی به آموزش و پرورش مناسب و معیارهای مترقی زندگی، برخوردار بود. ما در سراسر جهان محترم شماره می شدیم و از مناسبات عادی و سودمند بین المللی برخوردار بودیم که خطر تهاجم دشمنان را خنثی کرده بود.

این نسل، با نسل من تفاوت دارد. عذاب بزرگی را تحمل کرده است و با جنگ و سرکوب سیاسی و از دست دادن امکانات اقتصادی و حیثیت بین المللی خویش، قیمت گزافی را پرداخت کرده است. آنان به نیکی آگاه هستند که دنیای دیگری در ماورای آنان شکل گرفته است و به این نتیجه رسیده اند که در نباید همواره بر همان پاشنه بچرخد. جوانان امروز، آشکارا کوتاهی های دولت را بازگو کرده و علت ها را جستجو می کنند. نارضایتی موجب شده است که نسل جدید، بیش از پیش به مسائل سیاسی روی آورده و سرنوشت خود را در دست خود بگیرد. در حقیقت آنان به شهروندان مسئول تری مبدل شده اند.

برای هر روند اصلاح طلبانه ای که به سوی مردم سالاری گام برمی دارد، داشتن چنین شهروندانی، از پرارزش ترین سرمایه هاست. در چکسلواکی سابق، این اندیشه وران و روشنفکران بودند که با رهبری «واسلاو هاول» خواستار تغییر و تحول شدند. در لهستان، این کارگران و طرفداران اتحادیه های کارگری بودند که با رهبری «لخ والسا» ندای آزادیخواهی سر دادند. در آلمان شرقی سابق، دل کنندن و فروپاشی نیروهای امنیتی «استازی» بود که به سرنوشتی نظام انجامید. امروز، فضای ایران برای رویدادهائی مشابه و آمیزه ای از این راه کارها بی اندازه مناسب است. این تنها به خاطر نواندیشی نسلی جدید است، نسلی که از آن به عنوان «نیروی سوم» یاد می شود و محور اصلی خواست های دموکراتیک اش، استقرار سکولاریسم و یک حکومت غیردینی ست.

باید بخاطر داشت که مردم، به ندرت به دلیل فقر و بدبختی، دست به شورش می زنند. در واقع، زمانی که اوضاع ظاهراً رو به بهبود

می رود، مردم فشار واقعی را برای تسریع اصلاحات آغاز می کنند. دلایل خارجی نیز می توانند تأثیری جهت بخش داشته باشند. رویداد دردآور ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ که یک حمله تروریستی به خاک امریکا بود، زنگ خطری بود که چهره دنیا را به صورتی مشهود، نه تنها در رویارویی با مسئله تروریسم که در علت یابی آن رفتارهای پلید هم، دگرگون کرد. اگر سابقه ممتد رژیم در ترویج افراط گرایی و عداوت نبود، تهران به نوعی دیگر مورد قضاوت افکار عمومی قرار می گرفت. فشاری که امروز بر رژیم هائی مشابه رژیم ملایان در ایران، وارد می شود، خود عنصر دیگری ست که رهبری رژیم را به عقب نشینی وادار کرده و بهانه جدیدی برای حرکت های مبارزاتی در اختیار ایرانیان قرار می دهد. امروز روند ظاهری اصلاحات، روزنه ایست ناکافی برای فعالیت ایرانیان. دستیابی به مردم سالاری به مثابه خیابانی یک طرفه نیست و دموکراسی نباید با دیدگاهی زبردست نوازانه، از طرف دولت به مردم ارزانی شود. آزادی و مردم سالاری در واقع اعطا کردنی نیست بلکه باید از جانب آنان که خواستارش هستند، گرفته شود. این روندی ست که نیاز به شراکت کامل یکایک شهروندان دارد. فراموش نکنیم که این مردم هستند که در نهایت باید ماهیت و کیفیت آنچه را که از حکومت طلب می کنند، مشخص کنند.

فصل ۳

نفت، انرژی و اقتصاد

— برای استمرار تولید در سطوح فعلی، بر طبق ارقام دولتی، ایران فوراً نیازمند یک سرمایه گذاری سالانه در حدود ۳ تا ۴ میلیارد دلار، آنهم فقط به منظور نگهداری از تسهیلات کنونی، و سالانه چیزی در حدود ۲ تا ۴ میلیارد دلار برای افزایش میزان تولید کنونی دارد.

— در طول بیش از دو دهه حکومت جمهوری اسلامی، درآمد نفتی ایران به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده است. این رقم بیش از دو برابر کل درآمد نفتی ایران، از دوران کشف نفت (قرارداد ویلیام ناکس داری در ۱۹۰۱ میلادی) تا زمان انقلاب است.

مسائل سیاسی ایران، ماهیت رژیم ملایان، افراط گرایی هایش، دین سالاری نابهنگام و بی موردش، و بالاخره سیاست های داخلی اش، بصورتی مداوم در سرمقاله روزنامه ها ظاهر می شوند. آنچه که مد نظر نیست، اهمیت انکارناپذیر ایران به عنوان قدرتی اقتصادی ست، قدرتی که نقشی کلیدی در توسعه اقتصادی منطقه دارد. اضافه بر این، به عنوان پرجمعیت ترین کشور منطقه، و یکی از دیرینه ترین تمدن های جهان، استعدادی بالقوه و بیکران و مسئولیتی بزرگ در استقرار صلح و ثبات در خاورمیانه دارد و به همان دلیل، هر نوع اختلال و آشوب در استفاده صحیح از منابع ایران، به احتمال زیاد نتایجی وخیم برای منطقه و فراسوی آن در بر خواهد داشت.

در این برهه از تاریخ، آینده میهن ما مسئله ایست که ذهن تمامی ایرانیان را به خود مشغول داشته است. با شهروندانی که یکی از جوانترین کشورهای جهان را تشکیل می دهند، ایران چگونه می تواند از منابع طبیعی و انسانی خود حداکثر بهره برداری را کرده به آمال بیش از ۶۷ میلیون شهروندانش جامه عمل بپوشاند؟ شهروندانی که ۷۰ درصد آنان زیر سن ۳۰ سال هستند.

در سال های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، بسیاری از ایرانیان جو ترس و اختناق و سانسور را شکسته و آشکارا خشم خود را در نبود آزادی، بازتاب نشدن خواست های مردم، و دلسردی از شکست خاتمی در برآورده کردن وعده های انتخاباتی خود، ابراز کرده اند. از دید عامه مردم، شکست اقتصادی رژیم، سنگین ترین باری ست که بر دوش مردم گذاشته شده و بزرگترین جنبه آسیب پذیری نظام نیز، سرچشمه در همان دارد. بیکاری، تنزل و بی ارزشی واحد پولی، تورم و رکود اقتصادی تنها بخشی از معضلات روزافزون رژیم هستند.

پیش از آنکه کنترل کشور به دست ملایان بیافتد، میزان تولید شرکت ملی نفت ایران، به شش میلیون بشکه در روز رسیده بود. پس از گذشت بیش از دو دهه، و در حالی که جمعیت ایران، در طول این مدت دو برابر شده است، رژیم دین سالار، در استخراج نیمی از آن شش میلیون بشکه هم به اشکال برمی خورد. مانند دیگر بخش های اقتصاد ایران، به صنایع نفت و گاز نیز جنبه سیاسی داده شده است. در نتیجه، اهمال و فساد روزافزون، در کنار کوتاه فکری و نبود مدیریت سالم، به زوال شدید «صنعت مادر» در میهنمان انجامیده است.

اضافه بر این، برای استمرار تولید در سطوح فعلی، بر طبق ارقام دولتی، ایران فوراً نیازمند یک سرمایه گذاری سالانه در حدود ۳ تا ۴ میلیارد دلار، آنهم فقط به منظور نگهداری از تسهیلات کنونی، و سالانه چیزی در حدود ۲ تا ۴ میلیارد دلار برای افزایش میزان تولید کنونی دارد. بسیاری از ایرانیانی که متخصص امور نفتی هستند، این ارقام دولتی را خوش بینانه پنداشته و نیاز فوری به سرمایه گذاری در این امور را در سطوحی بمراتب بالاتر، یعنی حداقل صد میلیارد دلار در دهه آینده، تخمین می زنند. از طرفی، چون این رژیم، به دفعات، بی لیاقتی

خود را در بهره برداری صحیح از منابع ملی ثابت کرده است، تنها راه حل و آلترناتیو باقی مانده، جلب تکنولوژی و سرمایه خارجی ست. ولی آنچه که این گزینه را هم غیرممکن می کند، وجود محدودیت های مندرج در قانون به اصطلاح اساسی و دیگر قوانین خصومت آمیز است که با سرمایه گذاری خارجی مخالفت ورزیده و مانع از سرازیری آن به بخش تولید و انرژی می شود.

طبق قوانین کنونی ایران، مشارکت و سرمایه گذاری خارجی در اکتشاف و توسعه میدان های نفتی - «در دریا» و «در خشکی» - تحت سیستمی مضر بنام «بازخرید» انجام می شوند که آشکارا منافع ملی ما را به مخاطره می اندازند. این قوانین به خاطر ماهیت دست و پاگیر خود، لطمات بزرگی به صنایع ما وارد ساخته و سرمایه گذاری از جانب شرکت های متوسط و بزرگ نفتی را تا حد زیادی محدود کرده اند. این در حالیست که همسایه ما، جمهوری آذربایجان، از زمان استقلال خود در شهریور ۱۳۷۰ و با جمعیتی نزدیک به یک دهم جمعیت ایران، بیش از ۵۰ میلیارد دلار تعهدات سرمایه گذاری، یعنی بیش از ۱۰ برابر آنچه که ایران در بخش انرژی خود بدست آورده، کسب کرده است.

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره کنم. در طول بیش از دو دهه حکومت جمهوری اسلامی، درآمد نفتی ایران به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده است. این رقم بیش از دو برابر کل درآمد نفتی ایران، از دوران کشف نفت (قرارداد ویلیام ناکس داری در ۱۹۰۱ میلادی) تا زمان انقلاب است. اضافه بر این، این رژیم، وارث میلیاردها دلار از سپرده های مالی بین المللی ست. ولی بی لیاقتی فاحش در مدیریت، باعث شد که این رژیم در فاصله دو دهه، هم سپرده های بین المللی را بر باد بدهد و هم درآمد نفتی ایران را، درآمدی که در طول همان دو دهه، به بالاترین مقدار خود در طول تاریخ کشورمان رسیده بود. این بی کفایتی، آثار سونی در ساختار زیربنایی و صنعتی کشور بر جای گذارده است.

آنچه که این مشکلات را بغرنج تر می کند، استفاده از دستگاه ها و تسهیلات کهنه و منسوخ در توسعه میدان های نفتی ست. این مسئله نه تنها مدت زمان تولید و استخراج را به درازا می کشاند

بلکه در عین حال، ضررهائی هم به ذخایر نفتی وارد می‌کند. بیشتر متخصصان نفتی بر این باورند که بیش از ۴۰ میدان نفتی جدید «در خشکی» کشف شده‌اند که هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند. در حقیقت، استفاده از روش‌های اکتشافی کهنه که فاقد تکنولوژی «تزریق گاز» هستند، موجب از میان رفتن بسیاری از این چاه‌ها شده است.

بی‌گمان، ایران هنوز یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان نفت و گاز در قرن بیست و یکم است. در حال حاضر، نزدیک به ۱۰ درصد از منابع نفتی جهان و ۱۸ درصد از منابع گاز دنیا، متعلق به کشور ماست. اما برای بهره‌برداری صحیح از این نیروی بالقوه، به میلیاردها دلار سرمایه نیاز داریم. مشکل ما، مشکل مالی نیست، بلکه ماهیت این رژیم دین‌سالار و پی‌گیری آن از سیاست‌های بی‌کفایت اقتصادی و صنعتی است که سدی در مسیر پیشرفت و ترقی کشور شده است. کوتاه‌سخن آنکه، با وجود نیاز مبرم ما، تکنولوژی، کاردانی و سرمایه‌های خارجی، راهی به صنایع کلیدی ایران نیافته‌اند.

واقعیت آنست که انتظار می‌رود جمعیت ایران، در نیمه اول قرن بیست و یکم، از مرز یکصد میلیون نفر هم بگذرد. بنابراین، رژیم، با بحرانی اجتناب‌ناپذیر روبروست، چرا که در جذب سرمایه‌ها و تولید درآمد به منظور برآورده کردن اساسی‌ترین خواست‌های جمعیتی در حال رشد، شکست خورده است.

نتیجتاً، واضح است که ایران تا مدت‌زمانی قابل ملاحظه، برای حفظ بنیه اقتصادی خود، نیاز به تکیه بر درآمد حاصل از فروش منابع انرژی خواهد داشت. چالش اصلی، در مدیریت و اداره صحیح صنایع نفتی تا زمان تحلیل تدریجی آن منابع است. بخش بزرگی از درآمد ناخالص ملی، وابسته به نگهداری و نوسازی زیربنا و تجهیزات کهنه نفتی کشور است. حکومتی باثبات، دوراندیش و مسئول در ایران، باید برای آینده‌ای ماورای درآمدهای نفتی، برنامه‌ریزی کند. در این مورد هم، شوربختانه رژیم ملایان از نزدیک بینی در عذاب بوده و طرحی برای آینده ندارد. این نظام فطرتاً انعطاف‌ناپذیر است و دقیقاً به همان دلیل، سد راه هر گامی به سوی پیشرفت و ترقی است.

این نکته که کشور ما دارای دومین منابع بزرگ گاز در جهان

است، بی گمان، موجب دلگرمی و آرامش خاطر ایرانیان است. در واقع، نیروی بالقوه بزرگی برای توسعه این صنعت عظیم نو در اختیار ماست، صنعتی که فرصت ها و موقعیت های جدیدی را در بخش تولیدات بوجود خواهد آورد.

اضافه بر این، با پیدایش صنایع نفتی در میان کشورهای تازه به استقلال رسیده ای که در همسایگی و در حوزه دریای مازندران قرار دارند، نقش استراتژیکی ایران در زمینه حمل و نقل انرژی، به مراتب چشم گیرتر می شود. از لحاظ جغرافیائی، ایران منطقه ای طبیعی و گزینه ای به مراتب کم خرج تر از دیگر مسیرهاییست که برای عبور و حمل و نقل انرژی، احتمالاً از کوه های قفقاز، از میان ترکیه و یا حتی افغانستان می گذرد. ایران، در موقعیتی ست که می تواند درآمد هنگفتی از این حق ترانزیت دریافت کند. جهان صنعتی نیازی مبرم به این شاهرگ های ترابری دارد و ایران باید در این راستا، از ثباتی سیاسی برخوردار باشد تا بتواند امنیت این خطوط حمل و نقل را تضمین کند. تنها ایران است که برای کشورهای آسیای میانه و حوزه دریای مازندران، می تواند کم خرج ترین و کوتاه ترین مسیر حمل و نقل انرژی را مهیا کند - مسیری که صادرات انرژی آن کشورها را به آب های گرم خلیج فارس می رساند.

باوجودی که ما منابع گازی قابل توجهی در اختیار داریم، برای هیچ اقتصادی عاقلانه نیست که تنها بر روی یک فرآورده تکیه کند. ما باید به زمینه های دیگری نیز مانند اکتشاف معادن، بویژه معادن مس، توجه کنیم. برای سوخت و مصرف داخلی، باید استفاده از دیگر منابع انرژی را بصورتی جدی پیگیری کنیم. چنین روندی از تحلیل سریع منابع پرارزش نفتی ما جلوگیری کرده، از یک سو، با کارآئی و سودی به مراتب بیشتر، این منابع را صرف توسعه صنایع داروئی و پتروشیمی کنیم و از سوئی دیگر، اثر پرگزند گازهای سوختی را در آلودگی محیط زیستمان کاهش دهیم.

دسترسی استراتژیکی ایران به آسیای میانه و خلیج فارس، برتری و مزیت «جغرافیائی - اقتصادی» ما را تقویت کرده و ما را وادار می کند که اولویت بیشتری به صنایع سبک خود بدهیم. فرآورده هائی چون پودرهای زداگر و پاک کننده، وسائل خانگی، ماشین آلات سبک، و

بالاخره پوشاک و منسوجات، بازاری مناسب و تضمین شده در حوزه کشورهای همسایه ما دارند. ضریب ها و عوامل مشابهی، باید ما را همزمان به سمت توسعه و بسط اقتصادی در زمینه های تکنولوژی مدرن و وسائل الکترونیکی بکشاند. باز هم در این راستا، آنچه برای موفقیت ما حیاتی خواهد بود، سرمایه خارجی و انتقال تکنولوژی است.

مسائل زیربنائی برای مدت زیادی نادیده گرفته شده اند. برای آنکه به خواست های اساسی جامعه خود پردازیم و برای آنکه از توسعه و ترقی باز نمانیم، باید با تلاشی خستگی ناپذیر، گسترش و نوسازی ساختار ترابری و سیستم ارتباطی کشور را پیگیری کنیم. جاده ها و بزرگراه های اصلی و فرعی، پل ها و خطوط سریع السیر راه آهن از مهم ترین اولویت ها هستند.

در سال های اخیر، تباهی و تنزل کیفیت سیستم های رادار، فرسودگی تجهیزات ردیابی، و روند آهسته ای که در کنار گذاردن هواپیماهای کهنه پیگیری می شود، امنیت مسافرت هوائی را در ایران به مخاطره کشانده است. صنایع هواپیمائی مدنی ایران که تا چندی پیش غرورآفرین بودند، امروز نیازی مبرم به بازسازی دارند. نادیده گرفتن چنین مسئله ای نه تنها جان شهروندان ایرانی را به خطر می اندازد، بلکه بر امکان تبدیل ایران به یک محور بادوام استراتژیک در زمینه هوانوردی و بازرگانی، خط بطلان می کشد.

بطور کلی، ایران هنوز جاذبه خود را برای سرمایه گذاری خارجی از دست نداده است، ولی همچنان به شالوده های استوارتر و کادری آزموده و متخصص نیازمندیم تا خواست های جمعیت روزافزون خود را برآورده کنیم. در کنار نیازهایی که در زمینه های ترابری و ارتباطی برشمرده شد، به مسئله کمبود مسکن و تأسیس نهادهای تازه آموزشی و بهداشتی نیز باید اولویت ویژه ای داد.

نباید پنهان کنیم که در این برهه از زمان، ما عقب ماندگی فاحشی نسبت به معیارهای بین المللی برای کاردانی و مهارت های فنی داریم. با تنزل کیفیت های آموزشی در مراکز علمی و دانشگاه ها و در کمبود پژوهشگران و آموزگاران آگاه و پرتجربه، ایرانیان نمی توانند احساسی جز نومیدی و محرومیت داشته باشند. نسل جوان ما، که

بی گمان مهم ترین نقش را در برآورده کردن اهداف گوناگون توسعه و مدرنیته ایفا می کند، قربانی اصلی این کوتاهی ها و کمبودهاست. هر سال، نزدیک به ۱,۵ میلیون دانش آموز دلواپس ایرانی، برای هشتاد و پنج هزار صندلی دانشگاهی با یکدیگر رقابت می کنند. به عبارت دیگر، از هر ۱۸ نفر، تنها یک نفر به دانشگاه راه خواهد یافت. در زمان این نوشته، برای هر ۲۳ فارغ التحصیل دانشگاهی، تنها یک شغل وجود دارد یعنی بیش از ۹۰ درصد از باهوش ترین شهروندان ما یا به جرگه بیکاران می پیوندند، یا اینکه شغلی فراخور تجربه و آموزش دانشگاهی خود بدست نخواهند آورد.

توسعه داخلی مهارت ها و کاردانی های فنی، ما را از یک اتکای سنتی به کادر آزموده خارجی، بی نیاز خواهد کرد. بخش بزرگی از سرمایه ای که صرف متخصصان خارجی می شود، باید به مصرف توسعه زیربنای آموزشی خودمان برسد. به مثابه دیگر کشورهای در حال ترقی جهان، ایران نباید سرمایه های ملی را صرف پرداخت حقوق های هنگفت برای جذب متخصص خارجی کند. نسلی ایرانی، کارآزموده و ماهر، در آینده ما را از تکیه بر چنین سیاست هائی بی نیاز خواهد کرد.

کمبود ایران در نبود نیروی کارگری و اداری پرتلاش نیست، بلکه وضع وخیم اقتصادی ست که دستیابی به شغلی آبرومند را برای مردم بی اندازه دشوار کرده است. از یک سو، درآمدهای ناچیز و مشکلات صعب العبوری که تنزل ریال به همراه می آورد، و از سوی دیگر، افزایش روزافزون قیمت اجناس و مسکن، موجب تهیدستی شهروندان میهنمان شده است. امروز، نزدیک به نیمی از مردم ایران زیر خط فقر زندگی می کنند. آمار و میزان بیکاری در هیچ معیاری قابل توجیه نیست. کوتاه سخن، در حالی که درآمد ملی ما، چه اسما و چه رسما، به شدت نسبت به دوران قبل از انقلاب تنزل پیدا کرده است، جمعیت ما در طول همین مدت، دو برابر شده است.

نکته اصلی، موقعیت سیاسی ایران است که سرچشمه و زاینده تمامی گرفتاری هاست. سیاست های واقع گرایانه یا تحولاتی ملموس و پرمعنی، هنوز در اولویت های ملی و اقتصادی ما شکل نگرفته اند. با وجود وعده های متعدد دولت کنونی، در واقع هیچ چیز تغییر نکرده

است. قول و قرارهایی که در مورد اصلاح و ترقی خواهی داده می شد، تنها شعارهایی پوچ و توخالی بودند. در زمانی که اشتغال اصلی ملایان حاکم، فریب افکار بین المللی از طریق تغییر چهره ها و ایجاد وجهه ای میانه رو و به اصطلاح اصلاح طلب است، مردم ایران دیگر هیچ امید و باوری به کارآئی و مشکل گشائی رژیم ندارند.

همانطور که در میان خواست های جوانان به ستوه آمده میهنمان بیان شد، ترقی خواهی و نیاز به اصلاحات سیاسی، زیربنای اصلی آرزوهای ملی را تشکیل می دهند. تنها از طریق یک تحول دمکراتیک و فراگیر است که وضع اجتماعی - اقتصادی ما می تواند بهبود پیدا کند، تحولی که تنها در ماورای رژیم ملایان و در ماورای حکومت دینی امکان پذیر خواهد شد. هستند فقهایی که بدون وابستگی به هسته اصلی رژیم، هیچ تضادی بین دین و مدرنیته نمی بینند، اما در عین حال، این نکته را آشکارا تأیید می کنند که حکومت دینی نه تنها با مردم سالاری هیچ وجه مشترکی ندارد، که برای دین و ملایان هم زیان آور است. بار دیگر فرجام کار به اینجا می انجامد که جدائی دین و دولت، لازمه و زیربنای اصلی و یگانه درمان دردهای ملی ماست.

با وجود اوضاع کنونی ایران، من در مورد آینده اقتصادی و سیاسی کشور بسیار خوش بین هستم. ما در کنار نیروی کاری متعهد و پرتوان، منابع کافی دیگری هم در اختیار داریم. آنچه نیازمندش هستیم، تغییری اساسی در ساختار سیاست های داخلی و دگرگونی در روابط بین المللی است. دولتی که به راستی برگرفته و منتخب مردم باشد، بی گمان ما را به عرصه جهان مردم سالار وارد کرده و جوانان مستعد و باذوق ایرانی را برای بازسازی و سرافرازی ایران فردا توانمند و مشتاق خواهد کرد.

فصل ۴

سیاست خارجی

— بیگانه ستیزی تنی چند از مذهب‌بیون قشری نباید با اندیشه نوگرا و فکر روشن شهروندان ایرانی اشتباه گرفته شود.

— در نگاهمان به آینده، باید بر روی دو نکته اساسی تکیه و تمرکز کنیم: یکی شراکت ما در جامعه جهانی و دیگری نیاز و اشتیاقمان به خودفرمانی و حفظ ارزش‌های فرهنگی.

نزدیک به دو قرن است که تأثیرات عوامل خارجی و گهگاه، مداخله بیگانگان، در اینکه ایران چگونه سیاست خارجی خود را برآورد کرده و به تثبیت آن می‌کوشد، نقشی اساسی ایفا کرده است. مبارزات ما در حفظ و پاسداری از حق حاکمیت و تمامیت ارضی میهنمان، اندیشه ایرانی را همزمان با پیگیری روابط کشورمان با دیگر ممالک دنیا، صیقل داده است.

ایرانیان از اینکه به دفعات، کوشش‌های آزمندانه بیگانگان را در به استعمار درآوردن کشورمان، دفع کرده‌اند، به خود می‌بالند. مردم ایران، به روشنی به تاریخ کشور خود آگاهی دارند، تاریخی که مملو از حملات بیگانه، پیکارها و دستکاری‌های مداوم در مسائل داخلی ما از سوی نیروهای بیگانه بوده است. حتی امروز هم، اندیشه‌های ما، به شدت تحت تأثیر آن تجربیات تاریخی ست.

امروز ایرانیان توقع دارند که سیاست خارجی کشورمان، براساس

نگهبانی از حقوق و منافع ملی پایه ریزی شود. علاوه بر این، مردم ایران به نیکی از واقعیت های دنیای وابسته امروز آگاهند، دنیائی که از یکایک کشورها، به جای افراط گرایی و دشمنی، انتظار نزاکت و همکاری دارد. شاید بتوان گفت که ایران در برهه ای از تاریخ خود گام نهاده است که قادر به ایجاد توازن در دیدگاه خود نسبت به نظم بین المللی است - توازنی که در آن نه تنها به استقلال و خودفرمانی کشورمان ارج بگذاریم، که همکاری سازنده با جامعه بین المللی را نیز پیگیری کنیم.

ایران در ورود به هزاره ای نو، خود را در منطقه ای می یابد که مملو از فرصت هاست. در شمال، یعنی در حوزه دریای مازندران، فرصت های تازه ای در زمینه منابع عظیم نفت و گاز پدیدار شده و ارائه می شود. این آشکارا به معنی داد و ستدها و همکاری های درازمدت اقتصادی در منطقه است، داد و ستدهائی که ایران را به قطبی «محوری - حیاتی» و رابطی میان کشورهای آسیای مرکزی، حوزه دریای مازندران و خاور نزدیک تبدیل کرده است.

اما فراموش نکنیم که همان منطقه، پر از حوزه های بحران زاست که می توانند آستن مسائل بغرنج جدیدی باشند. ما هم اکنون شاهد تداوم کشاکش و اختلاف میان جمهوری های ارمنستان و آذربایجان هستیم، کشورهائی که با ما پیوستگی های جغرافیائی، تاریخی و فرهنگی داشته اند. در درون مرزهای ما، ایرانیان آذری و ارمنی، با یکدیگر، همزیستی مسالمت آمیزی داشته اند. با وجود این پیوستگی های فرهنگی، ایرانی معتبر، مردم سالار و باثبات می تواند در نقش طبیعی یک میانجی صادق، گره گشای آن بحران و بحران هائی نظیر آن در منطقه باشد. در این دوران، پس از فروپاشی جمهوری شوروی، بسیار بجاست که روابط حسنه و چندگونه ای را که همواره با همسایگان شمالی خود داشته ایم، احیا کنیم.

در شمال غربی ما، کشور ترکیه، پل مهمی به اروپاست. روابط ما در طول تاریخ، بر مبنای احترام متقابل و داد و ستدی پررونق بنا شده است. تجربه ترکیه با سکولاریسم، همیشه به صورت الگویی قابل بحث و تفکر در منطقه وجود داشته است. با در نظر گرفتن اوضاع کنونی،

بی گمان این تجربه، یک نکته حیاتی است که در صف مقدم جستارهای سیاسی، رژیم ملایان را به چالش می‌طلبد. در سال‌های اخیر و در مقایسه، تلاش جمهوری اسلامی در ایجاد آشوب‌های داخلی و در کنار صادرات ایدئولوژیکی‌اش، در واقع تردید و عدم اطمینان را رواج داده است. گذشته از همسایگی، وجود ایرانیان آذری و دیگر شهروندان ترک زبان، که قریب به یک چهارم شهروندان ایران را تشکیل می‌دهند، لزوم احیای روابط حسنه‌ای را که در طول تاریخ مابین دو کشور وجود داشته، مسلم می‌کند.

کشور عراق، در غرب ما، که با آن اختلافات مرزی درازمدتی داشته‌ایم، هنوز نقش مهمی را در زیربنای امنیتی منطقه ایفا می‌کند. جنگ خانمانسوز ۸ ساله با عراق، قیمتی بسیار گزاف در بر داشت. مدت‌ها طول خواهد کشید تا ایرانیان آمار وحشتناکی چون: نیم میلیون کشته، بیش از یک میلیون علیل و فلج جنگی و چندین میلیون آواره را از یاد ببرند. ماورای هزینه انسانی، ده‌ها سال و میلیاردها دلار سرمایه برای بازسازی شهرها، روستاها، خانه‌ها و مدارس، بیمارستان‌ها، صنایع و اماکن تاریخی لازم است. بزرگ‌ترین فاجعه اینست که ادامه جنگ ایران و عراق، در واقع کشمکشی مابین دو شخصیت جاه طلب بود؛ جنگی که سرچشمه در خودستایی بیمارگونه آن دو داشت. مردم عراق هم مانند مردم ایران، بهای گزافی پرداخته‌اند. اینکه آینده ما به هم گره خورده است، نکته ایست اجتناب‌ناپذیر. این آینده باید بر مبنای تعهدی مشترک به احترام متقابل و با در نظر گرفتن ثبات منطقه طرح ریزی شود. مردم سالار شدن هر دو کشور، بی شک به ثبات و اعتبار این روابط خواهد افزود.

در شرق ما، افغانستان و پاکستان، هر دو کشورهایی هستند که در طول تاریخ با آنها روابطی دوستانه داشته‌ایم. اما در زمان نگارش این کتاب، افغانستان به سبب سیاست‌های افراطی و زننده گروه طالبان، دچار نابسامانی و آشفتگی دردآور است. در واقع، به خاطر روابط طالبان و «بن لادن» و حمله تروریستی گروه او به آمریکا، بر شدت این نابسامانی افزوده می‌شود. ملت افغان، مانند هم‌تایان ایرانی خود، شاهد سرکوب ارزش‌های فرهنگی دیرینه و آمال و آرزوهایشان برای

دستیابی به مدرنیته هستند. یکی از ظالمانه ترین و غم انگیزترین عواقب رژیم طالبان، سرکوب وحشیانه زنان در افغانستان است. بیش از هر کس، زنان ایرانی از ابعاد این سرکوب آگاهند، چرا که با درد جانکاه تبعیض رو در رو بوده و با آنان هم مانند شهروندان درجه دو رفتار می شود.

برنامه سلاح های هسته ای پاکستان، بی گمان تأثیری مستقیم بر روی ایران و منطقه دارد. ثبات و امنیت درازمدت همسایه ما، تنها ضامن محدود نگاهداشتن تکثیر سلاح های هسته ایست. پاکستان، از زمان تولد خود، روابطی بر مبنای احترام متقابل و ارزش های مشترک با ایران داشته است. به عنوان کشوری دوست و همسایه، ایران می تواند شریک مهمی در ترویج همکاری های اقتصادی - اجتماعی در منطقه باشد، همکاری هایی که منجر به ثبات درازمدت پاکستان خواهند شد.

وقایع و رویدادهای چند دهه اخیر، ارزش استراتژیکی و بین المللی خلیج فارس را به نیکی آشکار می کنند. خلیج فارس نه تنها شاهرگ انرژی دنیای صنعتی ست، بلکه در موفقیت و کامیابی کشورهای پیرامون خود، نقشی بی اندازه حیاتی را ایفا می کند. با وجود گرم شدن و ترمیم ظاهری روابط، رژیم ملایان از زمان پیدایش خود، قصد صدور انقلاب و دیگر اندیشه های افراطی خود را به همسایگان جنوبی ایران داشته است. برای آنکه ایران نقش خود را بدرستی در صلح و ثبات منطقه ایفا کند، باید روابطمان را با همسایگان عرب بر پایه دوستی خالصانه، همکاری و اعتماد متقابل بنا کنیم.

البته، ماورای منطقه، ایران مانند هر کشور دیگری وابسته و پیوسته به جامعه جهانی ست. بیگانه ستیزی تنی چند از مذهبیبون قشری نباید با اندیشه نوگرا و فکر روشن شهروندان ایرانی اشتباه گرفته شود. ما ایرانیان در ملی گرایی، غرور و اشتیاق برای حفظ هویت فرهنگی خود، انحصار و ویژگی خاصی نداریم. ولی با در نظر گرفتن علاقه وافر ما به تجدد و پیشرفت، باید با آغوشی باز به استقبال داد و ستدهای بین المللی برویم، داد و ستدهائی که دانش و فن آوری و پیشرفت همه جانبه را به همراه خواهند داشت.

در حال حاضر، سیاست خارجی ایران، که با دیدگاه و زمینه ای

ستیزگر و ضد امریکائی طراحی شده، کارنامه آشکاری در پیگیری از معجون «التهاب انقلابی» و «دشمنی با غرب» دارد. این سیاست ثمره نیاز برای ایجاد مشروعیت ست، مشروعیتی که در داخل مرزهای ایران، بسیار سست بنیاد است. اما همانطور که از رفتار متظاهرانه و فریبنده برخی از عوامل درون رژیم عیان است، ایران دیگر نمی تواند خود را از محافلی مجزا کند که باید در آینده به آنان در مورد سرمایه گذاری مالی، فن آوری و مهارت، تکیه داشته باشد. بنابراین، برخلاف خطوط سیاسی سابقی که از دستگاه های تبلیغاتی نظام ترویج می شد، رژیم اسلامی سعی کرده است که با دادن امتیازاتی عمده ولی مشکوک و ناشفاف - امتیازاتی که بوضوح با منافع ملی ایران در تضاد هستند - به دیگر قدرت های غربی، در کنار کشورهایی چون روسیه، چین و کره شمالی، به خصومت همیشگی خود نسبت به امریکا، توازن و تعادلی ببخشد.

در نگاهمان به آینده، باید بر روی دو نکته اساسی تکیه و تمرکز کنیم: یکی شراکت ما در جامعه جهانی و دیگری نیاز و اشتیاقمان به خودفرمانی و حفظ ارزش های فرهنگی. برخلاف عقاید تعصب آمیزی که زیربنای سیاست خارجی این رژیم را تشکیل می دهند، شراکت و همکاری بین المللی، خودفرمانی و حفظ ارزش های فرهنگی، با یکدیگر در تضاد نیستند.

فصل ۵

ایرانیان برونمرزی

— آزاد زیستن در زادگاه و وطن خود، لذت بردن از چشم اندازها و مناظر و رایحه ها و طعم ها و لهجه ها و سنت های شگفت انگیز آن، همه و همه موهبت هائی هستند که فقدان و نبود آنها، مسائلی دردآور و غم انگیز برای یکایک ماست، بویژه برای آنهایی که درد غربت و دوری را بیش از دو دهه تحمل کرده اند.

— دولتی دوراندیش و متعهد به بهروزی نسل های آینده، باید آنچه غرور ملی را در دل ایرانیان برون مرزی زنده کند که آنان در مقابل، از هیچ نیرو و سرمایه ای برای خدمت به میهن خود دریغ نکنند.

از نتایج دردآور انقلاب ۱۳۵۷، در به دری و پراکندگی بیش از ۳ میلیون ایرانی در اقصی نقاط دنیا است. آمریکا و کانادا، میزبان بیش از یک میلیون، نزدیک به یک سوم آن تعداد در اروپا و بقیه در آمریکای لاتین و خاور دور و اقیانوسیه، پراکنده شده اند. خروج صدها هزار متخصص از ایران، فقدان حیرت آوری ست. نویسندگان، شاعران و خوانندگان، پزشکان و دانشمندان، مهندسين. ارتشیان، وکلای دادگستری، دیپلمات ها، پژوهشگران و دانشگاهیان، همه و همه در کنار دیگر صاحبان مشاغل حرفه ای، در کمال بی میلی، از ترس شکنجه و آزار و مرگ، ترک وطن کردند. متأسفانه، بعد از گذشت بیش از دو دهه، این مهاجرت دسته جمعی، هنوز ادامه دارد. فقط در سال گذشته، طبق آمار

دولتی، ۲۲۰ هزار تن از بهترین و نخبه‌ترین مغزهای ایران، کشور را ترک کردند که به احتمال زیاد هرگز باز نخواهند گشت. ابعاد فاجعه، در فرار مغزها و از دست دادن استعدادهایی که می‌توانستند در خدمت به میهن خود به کار گرفته شوند، برآستی قابل محاسبه نیست.

وعده و وعیدهای پوچ و توخالی، در کنار سرکوب دگراندیشی و تنزل معیارهای رفاه و زندگی انسانی در ایران باعث شده که احساس نادیده انگاشتن، خشم و یا نومییدی به مردم القا شود. به جز تعدادی از سرسپردگان نظام که منافعی آشکار در استمرار رژیم دارند، حکومت ملایان در ایجاد حس همبستگی و بهره‌گیری از مهارت‌های شهروندان، شکستی فاحش خورده است. این نظام، در ترغیب ایرانیان موفق و ماهر برون مرزی، به بازگشت به وطن و مشارکت در بازسازی و پیشرفت کشور هم ناموفق بوده است.

پس از گذشت بیش از دو دهه زندگی پر دغدغه در غربت، اکنون اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان، در کشورهای میزبان خود، شهرت و مقامی برای خود کسب کرده و زندگی موفقیت‌آمیزی را بنیان گذارده‌اند. ولی انگشت‌شمارند آنهایی که می‌توانند زادگاه و میهن و هویت خود را بکلی فراموش کنند. آزاد زیستن در زادگاه و وطن خود، لذت بردن از چشم‌اندازها و مناظر و رایحه‌ها و طعم‌ها و لهجه‌ها و سنت‌های شگفت‌انگیز آن، همه و همه موهبت‌هایی هستند که فقدان و نبود آنها، مسائلی دردآور و غم‌انگیز برای یکایک ماست، بویژه برای آنهایی که درد غربت و دوری را بیش از دو دهه تحمل کرده‌اند.

از اولین وظایف یک دولت مردم‌سالار در ایران فردا، رسیدگی و برآورده کردن خواست‌ها و اولویت‌های مردم، از جمله کار و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش است. همان دولت، باید طرح‌ها و برنامه‌هایی به منظور بازگرداندن ایرانیان برون مرز و ترغیب آنان به مشارکت فعال، در راه پیشرفت مملکت، ارائه دهد. در واقع، ایرانیان برون مرز، سرمایه‌ای پنهانی برای آینده سرزمینمان هستند. بسیاری از آنان، نه تنها در جوامع میزبان به مقام و شهرت دست یافته‌اند بلکه در سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها نیز به طرز فعال، مشارکت دارند. نسلی از ایرانیان که امروز، خارج از مرزهای زادگاه

خود به سن بلوغ می رسند، اکثرا در تمامی فعالیت های اجتماعی موفق بوده در زمینه های گوناگون، از بازرگانی و شرکت در فعالیت های سیاسی و انتخاباتی گرفته، تا کسب مدیریت بیمارستان ها، بانک ها و مؤسسات پژوهشی و علمی در بالاترین سطوح، و خدمت در نیروهای انتظامی و ادارات دولتی و فعالیت در زمره دانشمندان و پژوهشگران و هنرمندان مورد احترام، همه و همه، از پیشگامان جوامع خود بوده اند.

تنها یک سیستم سیاسی باثبات و معتبر، می تواند برای ترفیع و بهبود آینده ایران، موجبات بازگشت این ایرانیان ماهر و میهن پرست را فراهم کند. دولتی دوراندیش و متعهد به بهروزی نسل های آینده، باید آنچه غرور ملی را در دل ایرانیان برون مرزی زنده کند که آنان در مقابل، از هیچ نیرو و سرمایه ای برای خدمت به میهن خود دریغ نکنند. این سرمایه انسانی، عقلانی و مالی باید در کنار توانمندی های درون مرزی، به عنوان متمم و مکمل آن به کار گرفته شود. دوشادوش هم، ایرانیان میهن پرست، فرصتی خواهند یافت که توان خود را در راه سازماندهی آینده، دوچندان کنند.

پرواضح است که هموطنان داخل کشور، بخش اصلی سرمایه های انسانی میهنمان را تشکیل می دهند. آنان در حالیکه روزانه بافت سیاسی داخل ایران را لمس می کنند، با محدودیت های غیرقابل انکار و حتی خطرهایی که نظام انعطاف ناپذیر ملایان برایشان ایجاد کرده است، رو در رو هستند. از سوی دیگر، ایرانیان برون مرز، از آزادی کامل سیاسی، یعنی آزادی بیان و عمل برخوردارند ولی بنا به تعریف، از صحنه سیاسی روزانه داخل ایران بدورند. آنها از مشارکت مستقیم در روند سیاسی محروم و در نتیجه اثرگذاری آنها نیز تا حد زیادی محدود است. این حقیقت، ما را به سمت ایفای نقش های تکاملی می کشاند - نوعی تقسیم کار - بین دو گروه که هر یک برای دیگری، نکته و مزیت خاصی را ارائه می کند.

با این وصف، بسیار دردآورست که آدمی شاهد از میان رفتن یا بهره برداری نکردن از سهم سازنده دو نسل از ایرانیان برون مرزی باشد، ایرانیانی که می توانستند سهم بزرگی در سوق دادن میهنمان به سوی قرن بیست و یکم داشته باشند. من هیچ شکی ندارم که اگر ایران به جای

انقلاب، سیری تکاملی را می‌پیمود، امروز از لحاظ اقتصادی می‌توانست شانه به شانه کشورهای بساید که به «ببرهای آسیائی» معروف شده‌اند. متأسفانه رژیمی که تفکری قرون وسطائی دارد، مسیر تلاش‌ها و دست‌آوردهای نسل‌های گذشته را به بیراهه کشاند و ایرانیان را وادار کرد که در درون مرز، با سرکوب و فقر و بیکاری و در برون مرز با غربت و پناهندگی دست به گریبان باشند.

بعد از تجربه تلخ انقلاب و پیامدهای آن، ما نمی‌توانیم که یک شبه تمام آنچه را که صورت گرفته است نادیده گرفته و عقربه زمان را به عقب بازگردانیم. ساده‌انگاری یا حتی خودپسندی ست اگر تصور کنیم، آنان که دو دهه و شاید بیشتر در خارج از ایران زندگی کرده‌اند و در برون مرز پرورش یافته‌اند، می‌توانند به ایران بازگردند و بپندارند که آب از آب تکان نخورده است. آنان که در طول این سال‌ها، در ایران مانده‌اند، گرفتاری‌ها و نگرانی‌های خود را دارند. باید به این نکته توجه بیشتری مبذول کنیم که ممکن است از جانب آنان که در ایران زندگی کرده‌اند، رنجش‌هایی نسبت به آنان که ترک وطن کرده و باز می‌گردند، شکل گرفته باشد. ولی هم میهنان درون مرز باید به نکات مثبت این بازگشت نیز توجه کنند، نکاتی از قبیل مهارت و فن‌آوری و سرازیر شدن سرمایه‌های ایرانیان از خارج به درون، تمامی اینها باید با آغوشی باز به عنوان سرمایه‌های جدیدی برای ایران پذیرفته شوند.

از سوی دیگر، من انتظار دارم که هم میهنان خارج از کشور از یاد نبرند که ایرانیانی که ترک وطن نکردند، بیشترین و سنگین‌ترین دشواری‌ها را در طول این سال‌ها بر دوش کشیده‌اند. آنان بیش از دو دهه است که از درون نظام با آن مبارزه کرده و با وجود کوتاه‌فکری و مواضع اقتدارگرایان، پیشرفت‌هایی را به چنگ آورده‌اند.

شاید بیشترین رنجش‌ها، متوجه آن دسته از ایرانیان است که تنها به دلایل اقتصادی ترک وطن کردند ولی در واقع، برای آنان، زندگی خارج از کشور، مملو از رفاه و آسایش هم نبوده است، چرا که آنان به دفعات دچار بیقراری، افسردگی، غم، تنهایی و گرفتاری‌های تبعیض شده و امروز چشم‌امید، به بازگشت دوخته‌اند. اشخاصی که زمانی در رده‌های بالای جامعه خود مشغول به خدمت بودند، در خارج از کشور،

به کارهای بسیار متواضع تری روی آورده و قدر و منزلت سابق خود را از دست دادند. برای بسیاری دیگر، به عنوان مثال برای اقلیت های مذهبی، در مقابل تهدید جان و مالشان، ترک وطن نیازی بود مبرم. برای گروهی دیگر، تنها به خاطر عقاید سیاسی و مسلکی شان، اقامت در ایران، آنان را با شکنجه و آزار حتمی روبرو می کرد.

کوتاه سخن آنکه، اشتیاق ایرانیان از افشار مختلف، برای بازگشت به وطن، نمایانگر عشق و دلبستگی آنان به کشورشان است. من امیدوارم که همگی ما بتوانیم با این نکته که احساساتی قابل درک از هر دو سو، در مورد آن وجود دارد، برخوردی شایسته و منطقی داشته باشیم. در واقع، با در نظر گرفتن اولویت های ملی، ما باید سعی بر آن داشته باشیم که این معضلات احساسی را در کوتاه ترین مدت، حل کرده و از سر راه خود برداریم. هر دو گروه، بی گمان، از مهارت های ویژه ای برخوردارند و سرانجام، محتاج به یکدیگر هستند.

کشورهائی که شهروندان باهوش و خردمند خود را به آغوش مام میهن بازمی گردانند، از همان آغاز کار، بهترین فرصت را برای استقرار یک سیستم پویا، موفق و مردم سالار ایجاد می کنند. سهمناک ترین جنبه حکومت های مستبد و تک سالار آنست که انتقادهای سازنده را خفه کرده و صداهائی را که راه کارهای بهتر را ارائه می دهند، ساکت می کنند. این رژیم های خودکامه، تاوان این ندانم کاری را با محروم ماندن از اندیشه ها و افکار شهروندان فرهیخته خود می پردازند. با تکیه بر استعداد هم وطنان برونمرز و کادر حرفه ای و ماهر هم میهنان درونمرز، و البته فداکاری و ازخودگذشتگی یکایک ایرانیان، ما تمامی ابزار لازم را برای یک جهش فکری به سوی سازماندهی اقتصادی پویا و استقرار جامعه ای موفق و پررونق در اختیار داریم.

فصل ۶

پادشاهی مشروطه

– پادشاهی مشروطه به همان میزان با مردم سالاری سازگاری و همسازی دارد که یک حکومت جمهوری می تواند داشته باشد. امروز نمونه های خوبی از هر دو الگو در کشورهای موفق و آزاد و مستقل جهان وجود دارند.

– روزی که ایرانیان، آزادانه برای تعیین مسیر آینده خود به پای صندوق های رأی بروند، من مأموریت خود را انجام یافته تصور خواهم کرد. صراحتاً بگویم، من اصلاً نگران آن نیستم که چه آینده ای در انتظارم نشسته است. اگر از جانب ملت، تصمیم بر آن گرفته شود که وظایف یک پادشاه را بر دوش بگیرم، آن تکالیف را به منزله بزرگترین افتخار تلقی خواهم کرد.

نهاد پادشاهی، در طول بیست و پنج قرن تاریخ مدون ایران، یکی از ارکان اصلی کشورمان بوده است. بدیهی ست که گذشت زمان، فرایندها و اندیشه های نونی، از جمله در مورد روش های اداره کشور، به ارمغان آورده است. من امروز، نقش بالقوه پادشاهی را در قالبی کاملاً متفاوت با آنچه در گذشته کشورمان وجود داشته است می بینم.

در طول هزاره ها، پادشاهی به عنوان عاملی پراهمیت در یاری بخشیدن به تداوم تاریخی کشورمان، موجب ثبات امپراتوری ایران و به کرات حافظ تمامیت ارضی میهنمان بوده است. اما پادشاهی در قرن

بیست و یکم، باید در اساس با نمونه هایی که در گذشته وجود داشته است، متفاوت باشد و استمرار آن تنها در قالب حکومتی مشروطه و در چهارچوب جامعه ای برآستی مردم سالار میسر است. به سخن دیگر، پادشاه، مظهر و سمبل یک ملت می شود و در واقع، هیچ مسئولیتی در هیچ شکل و صورتی، در امور دولتی نخواهد داشت.

در این راستا، من باوری راسخ دارم که مردم سالاری و حاکمیت ملی، همواره خواست اکثریت قریب به اتفاق هم میهنانمان بوده و آینده همه ما در گرو دستیابی به این اولویت حیاتی است. در حالیکه بسیاری، دشواری های امروز ایران را در قالب گرفتاری های اقتصادی و اجتماعی خلاصه می کنند، در واقع ژرفای تمام این بیماری ها در ماهیت سیاسی رژیم فعلی نهفته است. همانطور که در واپسین روزهای شوروی سابق مشاهده شد، نجات نهائی نه فقط از راه بعضی میانه روی ها و تعدیل سیاست ها، که به شکل تحولی کامل و بنیادین در سیستم، پدیدار شد. به عبارت دیگر، گرفتاری الزاما به خاطر رهبری استالین و برژنف و گریباچف نبود، مشکل نهایتا، در ساختار نظام و سیستم بود و این خود رژیم بود که باید از میان می رفت.

هم چنین، مشکل ایران هیچ ربطی به شخصیت و ماهیت رهبران کنونی آن ندارد. صرف نظر از آنکه افراد در مورد آقای خاتمی چه می اندیشند و یا آنکه تا چه حد به سخنرانی هایش اعتبار می دهند، او به همان اندازه ناتوان و فلج شده در سیستم خویش است که گورباچف در سرانجام کارش بدان دچار آمد. به عنوان یک سیستم، سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی، زمانی که به آن تنگنا و بن بست اجتناب ناپذیر برسد، حتمی است. هیچ فردی قادر نیست آنچه را که ذاتا غیرقابل تغییر است، اصلاح کند. بنابراین، تنها راه نجات ایران بستگی به توانایی ما در ترویج و گسترش آزادی دارد، و در این مقوله باید با در نظر گرفتن هویت ملی و پیشینه فرهنگی، بالاترین اولویت ما، برقراری و استقرار سریع و هموار سیستمی سراپا مردم سالار باشد.

در حال حاضر، دو الگو برای حکومت های مردم سالار در دنیا وجود دارند: یکی پادشاهی مشروطه و دیگری، جمهوری دموکراتیک. به عنوان وارث تخت و تاج ایران، من مرتبا در باره اندیشه هایم در مورد

نقش پادشاهی در ایران مدرن فردا و سازگاری آن با دموکراسی، مورد پرسش قرار می‌گیرم. به همین منظور، در اینجا به تصریح چند نکته کلیدی خواهم پرداخت.

نخست، پادشاهی مشروطه به همان میزان با مردم سالاری سازگاری و همسازی دارد که یک حکومت جمهوری می‌تواند داشته باشد. امروز نمونه‌های خوبی از هر دو الگو در کشورهای موفق و آزاد و مستقل جهان وجود دارند، کشورهایی چون اسپانیا، سوئد، فرانسه، آلمان، ژاپن، نروژ، ایالات متحده آمریکا، کانادا و بسیاری دیگر.

دوم، در نظام پادشاهی مشروطه، ریاست دولت، آشکارا بر دوش نخست وزیر منتخب است و نه پادشاه. نخستین تصور نادرست از جانب اکثر طرفداران نظام جمهوری در ایران، این فرضیه آنان است که پادشاه هم سلطنت می‌کند و هم حکومت. دومین تصور اشتباه اینست که چون پادشاه مقام خود را به ارث برده و تابع یک روند انتخاباتی نیست، مردم هیچ گزینه‌ای در رهبری نداشته‌اند و در نتیجه خدشه‌ای به مردم سالاری وارد شده است. برای پاسخ به این ادعا باید مجدداً به این استدلال اشاره کنم که نخست وزیر - که در این مورد، قابل قیاس با یک رئیس جمهور منتخب در نظام جمهوری است - عهده دار سیاستمداری و تصمیم‌گیری است و پادشاه از این مسئولیت مبرا است؛ در واقع پادشاه مظهر اتحاد و پایداری ملی است و نه فردی مسئول در روند دولت و دولت‌گردانی.

بهترین نحوی که یک پادشاه می‌تواند به کشور خویش خدمت کند، حفاظت و پاسداری از قانون اساسی و تضمین حاکمیت قانون است. این نکته به صراحت در مورد ایران مصداق دارد. پادشاه، چه مرد باشد و چه زن، برای آنکه از آسیب و نکوهش در امان باشد، باید از روند و اداره روزمره حکومت، که در واقع مسئولیتی بر دوش نخست وزیر منتخب خواهد بود، پرهیز کند و جدا بماند.

پادشاه باید ماورای تمام دسته‌بندی‌های سیاسی باشد و برخوردار از بی‌طرفی، بی‌غرضی و عاری از تعصب، با یکایک گروه‌های عقیدتی، قومی، مذهبی، و دیگر اقشار اجتماعی و سیاسی، داشته باشد. تنها در چنین شرایطی است که پادشاه می‌تواند عامل یکپارچگی و وحدت

کشوری باشد که متشکل از اقوام گوناگون است. این مشروعیت نهایی، به ثبات و پایداری درازمدت، ضمانتی استوارتر خواهد بخشید. توجه به این نکته همچنین حائز اهمیت است که آموزش و تربیت وارث تاج و تخت، از بدو تولد، صلاحیت و شایستگی ویژه ای را برای وی به منظور انجام یک وظیفه افتخارآمیز، به ارمغان می آورد. ماورای قوه تفکر و استعداد ذهنی، وارث تاج و تخت از فرصت ویژه ای برخوردار است تا در کنار پی بردن به ارزش های فرهنگی کشورهای گوناگون، به ترویج روابط با شخصیت های مختلف سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی در سطح جهانی، ابعاد گسترده تری بخشد. چنین تجربه ای بی شک، تنها می تواند به سود کشور و ملت باشد بدون آنکه پادشاه دخالتی در دولت داشته باشد.

همشکلی و تشابه اساسی مابین یک پادشاهی مشروطه و یک جمهوری دموکراتیک در این واقعیت نهفته که مسئولیت و ریاست دولت بر عهده فردی ست که به راستی منتخب مردم است. برای مثال، در بریتانیای کبیر، نخست وزیر در یک انتخابات ملی و سراسری برگزیده می شود. این روش در کانادا، هلند و بلژیک نیز مرسوم است. در ایالات متحده آمریکا، آلمان و فرانسه، انتخابات برای گزینش رئیس جمهور صورت می گیرد. به هر حال در سیستم های جمهوری، ما به نمونه های گوناگونی برخورد می کنیم. در برخی از کشورها، مانند هندوستان و اسرائیل، رئیس جمهور نقش اجرائی نداشته و ریاست دولت را نخست وزیری بر عهده دارد که منتخب مردم است. در دسته ای دیگر از کشورها، مانند ایالات متحده آمریکا و کره جنوبی، رئیس جمهور، به تنهایی فرمانده کل قواست و ریاست قوه اجرائیه را نیز بر عهده دارد. در برخی دیگر از جمهوری ها، مانند فرانسه، هم نخست وزیر و هم رئیس جمهور مشترکا - و گهگاه از دو حزب مخالف - عهده دار اداره دولت هستند.

علی رغم این تفاوت ها، در تمامی این کشورها، شخص مسئول، فردی ست منتخب مردم. در نظام های پادشاهی - برای مثال، به ملکه الیزابت، اعلیحضرت خوان کارلوس، اعلیحضرت کارل گوستاو و یا ملکه بناتریس - و هیچیک از پادشاهان به عنوان مقام مسئول و پاسخگوی

دولت نگریسته نمی شود. در حقیقت، به عنوان سران آن کشورها، آنها نماینده ملت خود هستند و این در حالیست که هیچکس در ماهیت «مردم سالار» آن کشورها شکی به خود راه نمی دهد. بنابراین زمانی که من از پادشاهی مشروطه به عنوان یک آلترناتیو و یک گزینه برای فردای ایران سخن به میان می آورم، به این مثال ها در قالب الگوهای ممکن اشاره خواهم کرد.

سوم، علی رغم آنکه من، به عنوان وارث تاج و تخت ایران، نماینده آن نهاد هستم، طرفداری و دفاع از پادشاهی را در صدر اولویت های خود قرار نداده ام، بلکه نقش فعلی خود را در قالب دفاع از روندی زندگی ساز به سوی مردم سالاری می بینم، روند و قیامی بدور از خشونت برای تحول در ایران امروز. اگر قرار بر اینست که مردم ایران در یک همه پرسی آزاد و ملی (که در واقع، آینده من نیز در آن رقم خواهد خورد)، پادشاهی مشروطه و یا جمهوری را برگزینند، ما باید شرایطی را فراهم کنیم که طرح این تصمیم گیری به واقعیت پیوندد و جامه عمل بپوشد. به باور من، در این راستا و در این برهه حساس از زمان، هر بحث و منازعه ای در مورد مزیت و برتری یک سیستم حکومتی بر دیگری، نه تنها می تواند نابهنگام و تفرقه انداز باشد، بلکه امریست که روند تغییر و تحول حیاتی در ایران را نیز به تعویق خواهد انداخت.

من هرگز خواستار آن نیستم که اسباب تضاد و تفرقه را فراهم کنم. کاملاً برعکس، نقش من، نقش یک کاتالیست و عاملی برای ایجاد وحدت ملی است. بنابراین، من این حقیقت را تأکید می کنم که تمامی این تلاش ها و کوشش ها به خاطر من نیست و بر محور شخص من نمی گردد، بلکه برای آزادی ایران و ایرانی است. به علاوه، زمانی که ایرانیان دیدگاه هائی گوناگون و متفاوت دارند، و به نقش من با دیدی ناهمگن می نگرند - طرفداران پادشاهی مشروطه به عنوان پادشاه خود و جمهوری خواهان در قالب یک شخصیت سیاسی - با دفاع از مردم سالاری به عنوان یک اولویت و یک وجه مشترک ملی، من هرگز مجالی نداده ام که این تنوع و تعدد نظرات، ابری از ابهام بر سر دیدگاهی مشترک در مورد نیاز همگانی ما به اتحاد و همبستگی بیافکند.

چهارم، از میان بیش از ۶۷ میلیون مردم ایران، من خود را در

جایگاهی ویژه می یابم چون تنها فردی هستم که مسئولیت تاریخی «نماینده‌گی یک نماد» را بر دوش دارد، ولو اینکه آن نماد امروز، به یک گزینه بالقوه تبدیل شده باشد. تا زمانی که مردم ایران، در یک همه پرسی واقعی، سرانجام آن نهاد را مشخص نکنند، من موظفم که با تمام توان خود و به بهترین وجهی، نماد و نمایانگر آن نهاد باشم. به آن دسته از کسانی که با استناد به وقایعی که در بهار ۱۳۵۸ صورت گرفت، ادعا می کنند که آن همه پرسی در واقع انجام شده است، یادآوری می کنم که آن روند، با هیچ تفسیر و ابتکاری، نمی تواند به صفت «آزاد و عادلانه» آراسته شود. به علاوه، باید در نظر داشته باشیم که قریب سه چهارم جمعیت امروز ایران، از مشارکت در آن تصمیم گیری بدور بوده اند و در نتیجه، هیچ سهمی در آن تصمیم نداشته اند. با این گفته، باید به ندا و اندیشه واقعی ایرانیان امروز، که بی شک از بیان کردن آمال راستین خود در این نظام عاجز و محروم مانده اند، فرصتی داده شود تا بتوانند یا مهر تأیید خود را بر پیشانی این نظام بگذارند یا آنکه رژیم و ساختار سیاسی مورد قبول خود را برای آینده ایران رقم بزنند. با این استدلال هاست که مجدداً باید یادآوری کنم که در باور من، بسیار پیش تر از آنکه ما به بحث و مناظره در مورد مزایای جمهوری یا برتری پادشاهی پردازیم، باید یک فضای باز سیاسی در اختیار داشته باشیم.

به علاوه، آنچه در این برهه از زمان اهمیت دارد، محتوای رژیم آینده است. مسئله اساسی برای ایرانیان، دستیابی به خودفرمانی از طریق یک سیستم مردم سالار است که شرکت کاندیداهای گوناگون، از احزاب مختلف را در فرایند انتخابات تضمین کند. حکومت های آینده ایران، صرف نظر از شکل و ساختار نهائی شان، در نتیجه یک روند دموکراتیک واقعی، بر سر کار خواهند آمد.

پنجم، در این برهه از تاریخ میهنمان، من شخصا برای ایران، نظام پادشاهی مشروطه را برتر از جمهوری می یابم. اگر غیر از این بود، بیش از دو دهه پیش، وظایف وارث تاج و تخت ایران را بر دوش نمی گرفتم. بخشی از استدلال من تا حد بسیار زیادی از ماهیت و چگونگی ایران و ساختار فکری و فرهنگی ما ایرانیان نشأت می گیرد. برای مثال، اگر قرار بود که در مقام مقایسه با ایران، به کشور ایالات متحده آمریکا

بنگریم، احتمالا این پرسش را از خود می‌کردیم که یک آمریکائی، ساکن شهر بوفالو، از لحاظ هویت فرهنگی (یا قومی و مذهبی در مورد ایران)، با کدامیک از این دو بیشتر احساس نزدیکی می‌کند: با یک شهروند کانادائی که در نزدیکی او، در شهر تورانتو سکونت دارد یا با یک آمریکائی دیگر که فرسنگ‌ها دورتر، در آنسوی آمریکا، در شهر الپاسو تگزاس زندگی می‌کند؟ پاسخ، به حدس من، آن شهروندی است که در الپاسو سکونت دارد. از سوی دیگر، اگر از یک بلوچ سنی مذهب که در جنوب شرقی ایران زندگی می‌کند بپرسید که آیا او از لحاظ فرهنگی با یک آذربایجانی شیعه مذهب، که ساکن شمال غربی ایران، در نزدیکی عراق و ترکیه است، بیشتر احساس نزدیکی می‌کند یا با یک بلوچ پاکستانی که چند کیلومتر دورتر، در آنسوی مرز سکونت دارد، احتمالا پاسخ دیگری دریافت خواهید کرد.

بنابراین، در حالیکه همبستگی ملی در آمریکا، مستقیما ربطی به نقش یک فرد در سیستم ندارد، در ایران، نهاد پادشاهی، در واقع عنصری کلیدی و حیاتی برای حفظ اتحاد و یکپارچگی ملی بوده است. با در نظر گرفتن فرهنگ غنی و تنوع قومی ایران، در کنار بافت کوچی ایل‌ها و عشایر گوناگون، به نیکی می‌توان دریافت که چرا ایرانیان در طول هزاره‌ها، مظهر اتحاد خود را گرامی داشته‌اند. امروز، در شایستگی نهاد پادشاهی برای ایران، همان اهمیت و همان ارزش تاریخی مطرح است، اهمیت و ارزشی که حتی از دوران پیش از انقلاب هم احتمالا فراتر رفته است.

احتمال تجزیه ایران، نه تنها در درازمدت، تهدیدی پوچ و بی‌اساس نیست، بلکه در واقع با ادامه اوضاع کنونی، یک نگرانی مشروع و منطقی است. اینجاست که یک مظهر اتحاد، می‌تواند بر سرانجام کار، تأثیر گذاشته و نقشی حیاتی ایفا کند. در شرایطی دیگر و با در نظر گرفتن ماهیت آسیب‌پذیر و شکننده یک دموکراسی نوپا، همان مظهر و همان سمبل اتحاد، می‌تواند ضامن همبستگی در دوران نهادینه شدن اجزای گوناگون سیستم و تضمین‌کننده ثبات در زمان شکل‌گیری یک جامعه مدنی در حال رشد باشد. در سال‌های گذشته، بهترین نمودار این رفتار، نقش حساسی است که خوان کارلوس، پادشاه

اسپانیا، برای ایجاد ثبات و آرامش در دوران بعد از فرانکو ایفا کرد، دورانی که دموکراسی نوپای اسپانیا و دولت سوسیالیست آن، با یک کودتای بالقوه نظامی از جانب دست راستی ها، مورد تهدید قرار گرفته بود. این مثال تاریخی، گواه آنست که برای یک پادشاه مشروطه، تفاوتی ندارد که کدام ساختار فکری و ایدئولوژیکی کابینه و دولت را تشکیل بدهد.

تا آنجا که به من ربط دارد، چه نخست وزیر آینده کشورمان از یک حزب محافظه کار باشد و چه عضوی از یک حزب سوسیالیست، برای من علی السویه و یکسان است. در اینجا، آشکار است که صرف نظر از مذهب، پیشینه قومی و نژادی و صرف نظر از گرایش های شخصی و اجتماعی افراد، هر شهروند با صلاحیت ایرانی که شایستگی احراز آن مقام را دارد، باید این فرصت را داشته باشد که در ساختار دولت و اداره کشور شرکت کند. این همان آینده ایست که من برای وطنم آرزو می کنم، و اگر هم میهنانم مرا به عنوان یک پادشاه مأمور خدمت به وطن بکنند، تا آخرین لحظه زندگی، مطابق با وظایفم در حفاظت از حقوق مردم، و مطابق با قانون اساسی آینده کشور در پیشگیری از هر نوع تبعیض، مدافع آن مبانی و اصول یاد شده، خواهم بود.

با این گفته، چه بسا که هنوز ایرانیان، نظام جمهوری را برای خود برگزینند. ممکن است یکی از دلایل آنان، این نکته باشد که حس کنند دیگر نیازی به یک پادشاه به عنوان سمبل و مظهری برای حفظ اتحاد ملی، نیست.

این مطلب تنها محدود به ایران نیست. در واقع، اخیراً دو کشور سوئد و استرالیا، در یک همه پرسی، گزینه مشابهی را به آرای عمومی سپردند. در شرایطی کاملاً متفاوت، پرسش این بود که آیا نظام پادشاهی را حفظ کنیم یا اینکه رژیم جمهوری را جایگزینش کنیم؟ آنچه مشهود شد، این حقیقت است که در هر دو کشور، اکثریت تصمیم گرفتند که نظام پادشاهی پابرجا بماند.

منظور نهانی این است که ایرانیان می باید از حق انتخاب برخوردار باشند، انتخابی که باید در فضائی آزاد و غیرآلوده صورت گیرد. مانند سایر مردم در اقصی نقاط جهان، ایرانیان نیز از حقوقی

جدائی ناپذیر برای تعیین آینده خود، برخوردارند. در واقع این تصمیم گیری و رقم زدن آینده، می تواند شکل سرانجام و پایان دورانی تاریک در تاریخ ایران و همزمان با آن، آغازگر فصلی روشن و تازه باشد. روزی که ایرانیان، آزادانه برای تعیین مسیر آینده خود به پای صندوق های رأی بروند، من مأموریت خود را انجام یافته تصور خواهم کرد. صراحتا بگویم، من اصلا نگران آن نیستم که چه آینده ای در انتظارم نشسته است. اگر از جانب ملت، تصمیم بر آن گرفته شود که وظایف یک پادشاه را بر دوش بگیرم، آن تکالیف را به منزله بزرگترین افتخار تلقی خواهم کرد. اگر غیر از این شد، در چهارچوب باورهائیم، ایمان دارم که وظیفه مدنی من ایجاب می کند که به کشور و زادگاه خود، در قالب یک شهروند عادی خدمت کنم.

ششم، این نکته از اهمیت بسیار مهمی برخوردار است که ایرانیان می باید به من ماورای یک پیام آور بنگرند و پیامم را درک کنند. خوشبختانه بسیاری از هم میهنانم این نکته را به نیکی دریافته و در این مقطع حساس از روند تکاملی تاریخ کشورمان، با شناخت و قدرشناسی از یک نیاز مبرم برای ترویج اتحاد میان گروه ها و سازمان های مختلف با ایدئولوژی های رنگارنگ، به یک توافق عمومی در سطح ملی رسیده اند تا تمامی توش و توان خود را صرف احیای خودفرمانی در ایران کنند.

در طول بیست و چند سال گذشته، من نقش خود را بطرز خستگی ناپذیر در دفاع از همکاری و اتحاد میان گروه هائی که به این اصول باور دارند، ایفا کرده ام. برای هموار کردن و تسهیل این روند، چه در میان گروه های اپوزیسیون برون مرزی و چه در میان رهبران و سازمان های درون مرز، من با بسیاری از هم میهنانم رابطه ای نزدیک و تنگاتنگ برای بسط و توسعه و ترویج این زمینه ایجاد کرده ام. در حین آنکه دستیابی و ایجاد رابطه با ایران آسان تر می شود، باید به برقراری تماس با هم میهنان درون مرز، بویژه با روشنفکران و نسل جوان، شدت ببخشیم.

باید، به عنوان یک ملت، به این روند باور داشته باشیم و به تعهد صادقانه یکدیگر برای دستیابی به هدف مشترکمان، اعتماد کنیم. تا

زمانی که به قواعد جاری - یعنی روند دموکراتیک - احترام می‌گذاریم، باید حاصل آن روند را نیز، محترم بشماریم. در همین راستاست که می‌خواهم نمونه‌ای برای دیگران باشم و در محترم شمردن گزینه اکثریت، پیشقدم شوم. به دلیل آنکه به دوراندیشی و دانش سیاسی هم وطنانم باوری استوار دارم و به دلیل آنکه می‌دانم در محیطی بدور از شکنجه و ارباب و استبداد، بهترین گزینه را انتخاب خواهند کرد. از یکایک ایرانیان دعوت می‌کنم که به روند مردم‌سالاری ایمان بیاورند. اگر باور داریم که قانون اساسی آینده کشورمان ضامن حقوق فردی تک‌تک ما در چهارچوب حکومت قانون خواهد بود - صرف نظر از آنکه جزئی از اقلیت یا بخشی از اکثریت باشیم - نباید هیچ ترس و هراسی از سرانجام و حاصل کار داشته باشیم.

کوتاه سخن آنکه، در این دوران حساس از تاریخ کشورمان، بسیار مهم است که هم میهنان من این نکته اصلی و احتمالاً حیاتی را به نیکی درک کنند که: من نقش خود را در تشویق و تقویت یک روند انتقالی و بدور از خشونت برای تحول ترسیم کرده‌ام و به جز اعاده و احیای خودفرمانی، از نتیجه و سرانجام ویژه‌ای پشتیبانی نمی‌کنم. من از یکایک ایرانیان دعوت می‌کنم که در این روند شرکت کنند. باشد که دوشادوش یکدیگر، آن صحنه و فضای سالم و مناسب سیاسی را برای تعیین آینده خود، ایجاد کنیم.

فصل ۷

قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی

— تحول سیاسی ای که در نتیجه خشونت شکل بگیرد — حال چه از راه یک کودتای نظامی باشد و چه ترور و قتل و جنگ داخلی — در اغلب اوقات، یک موقعیت نامطلوب سیاسی را با نمونه ای به مراتب وخیم تر و بدتر جا به جا می کند.

— هر چند ممکن است برخی تصور کنند که مبارزه «بدور از خشونت»، نوعی بی ارادگی و کنش پذیری ست، ولی در واقع، مبارزه بدور از خشونت، پیکاری فعال و پرتوان است؛ بخاطر اینکه نافرمانی مدنی از نیروی مردم — از نیروی تمامی مردم — نشأت می گیرد؛ مردمی که فعال و مصمم و همگی به طرح مشخص و رفتاری آگاهانه متعهد هستند.

قیام بدور از خشونت و نافرمانی مدنی علیه ملایان حاکم، از باورهای اساسی من در مورد مبارزه ملی ما برای رهائی ایران ست. البته به نیکی آگاهم که بسیاری از هم میهنانم، بدون خونریزی و بدون وقوع یک رویارویی خشونت بار، تحول سیاسی در ایران را امکان پذیر نمی دانند چرا که کارنامه سیاه این رژیم، مملو از سرکوب، قتل، ظلم و ستم است. اما به عنوان یک دانش آموز تاریخ، من باور خود را بر مبنای نیروی مردم و توانائی آنان در به ثمر رساندن آنچه که باید به یمن اراده، تصمیم، سازماندهی و برنامه ریزی انجام پذیرد، پایه ریزی کرده ام.

در گذشته نه چندان دور، شاهد رویدادهای مهیجی در یوگسلاوی بودیم که به عزل و سرنگونی دیکتاتوری چون اسلوبودان میلوسویچ انجامید. مهیج تر از آن، نحوه فروپاشی امپراتوری شوروی سابق بود که در واقع، بدون خونریزی، بدون یک کودتای خشونت آمیز، یا حتی قتل و ترور صورت گرفت. اندونزی، آفریقای جنوبی و شیلی، نمونه های دیگری هستند که اقتدارگرایان نتوانستند در پشت پرده زورگوئی پنهان شده و در مقابل پایداری مردم و سرکوب قیام بدور از خشونت آنان، راهی به پیش نبردند.

تا آنجائی که به ما ایرانیان مربوط است، نیازی نیست که برای یافتن پدیده هائی مشابه، به افق های دوردست بنگریم؛ برای مثال، انقلاب سیاسی ۱۳۵۷ و خشونتی که جمهوری اسلامی از زمان ظهور خود در رویارویی با ایرانیان بکار برده است. پس از گذشت بیش از دو دهه، کشور ما در چنگال آهنین رژیممی گرفتار شده است که از وحشیانه ترین نظام هائی است که نقش خود را بر صفحات تاریخ گذارده اند. در همان زمانی که جهانیان در جستجوی راه حل های قرن بیست و یکمی برای ایجاد همزیستی مسالمت آمیز و پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی هستند، حکومت دینی ایران، مصرانه تمام توان خود را صرف مبارزه برای در قید و بند کشیدن شهروندان ایرانی می کند. تاریخ، دو درس اساسی را برایمان به ارمغان آورده است: نخست آنکه تحول سیاسی ای که در نتیجه خشونت شکل بگیرد - حال چه از راه یک کودتای نظامی باشد و چه ترور و قتل و جنگ داخلی - در اغلب اوقات، یک موقعیت نامطلوب سیاسی را با نمونه ای به مراتب وخیم تر و بدتر جا به جا می کند. قیام بدور از خشونت برای ایجاد تحول، بر مبنای این اصل پایه ریزی شده که «وسیله»، نه تنها بر «هدف» تأثیر می گذارد بلکه سرانجام آن را نیز معین می کند. در این راستا، اگر هدف ملی ما دستیابی به آزادی، مردم سالاری و ایجاد ثباتی درازمدت در امور سیاسی و اجتماعی است، بنابراین وسیله یا وسایل دستیابی به چنین هدف پرارزشی نیز باید به اندازه همان هدف، پرارج و پرارزش باشند.

درس دوم، در طول دو دهه اخیر فرا گرفته شده است، در زمانی که جهان شاهد دگرگونی های مهیج سیاسی در کشورهای متعددی بود که

در سیطره رژیم های منفور و تک سالار قرار داشتند. تقریباً در تمامی این موارد، این تغییرات و دگرگونی ها حاصل قیام های مهم و مؤثر بدور از خشونت و شامل مبارزات نافرمانی مدنی بود که به نحوی احسن ساماندهی و تبلیغ شده بودند. به نظر من، درس مهم تنها این نیست که سرنگونی رژیم های منفور اجتناب ناپذیر و حتمی است، بلکه صرف نظر از ددمنشی و بیرحمی این نظام ها، آنها سرانجام، راهی جز تسلیم در برابر عزم و اراده مردم ندارند. به علاوه، ما دریافته ایم زمانی که عزم ملی به صورت مبارزه ای بدور از خشونت و با نافرمانی مدنی شکل گرفته و متبلور می شود، در اکثر اوقات سرانجام کار، استقرار یک سیستم سیاسی مردم سالارست.

نمونه هائی از مبارزات بدون خشونت

مبارزات بدور از خشونت و سازمان یافته جمعی، سوابقی طولانی داشته و پیکار بر این نکته استوار است که در برابر خشونت یک رژیم سرکوبگر، مبارزان از توسل به شیوه ها و متدهای مشابه خودداری می کنند. یک تکنیک پایداری و مبارزه بدور از خشونت و شیوه مهیج که مورد تقلید بسیاری هم قرار گرفته است، راه جسورانه ولی بدور از کشت و کشتاری بود که گاندی در مبارزه برای استقلال هندوستان از یوغ امپراتوری بریتانیا برگزید. البته، در مورد کاربست پذیری این شیوه، نمونه های متعدد دیگری، هم در باره رویارویی با مسائل و مشکلات داخلی و هم در مورد دخالت های بیگانگان وجود دارد.

انقلابیون آمریکائی با تحریم چای و امتناع از پرداخت مالیات، به مبارزه با انگلیسی ها پرداختند. دو قرن پس از آن، فعالین نهضت حقوق مدنی در آمریکا، تصمیم گرفتند که با مقاومت بدور از خشونت به پیکار خود ادامه بدهند. آنان از شیوه های گوناگونی چون تحصن، راه پیمائی با هدف آزادی، خودداری از رأی دادن، پر کردن زندان ها و غیره، استفاده کردند. دهه ۱۹۶۰ میلادی شاهد فعالیت های مخالفین جنگ ویتنام بود که به تاکتیک هائی چون سوزاندن کارت نظام وظیفه، تظاهرات و نپرداختن مالیات روی آورده بودند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی، نافرمانی مدنی، در بیش از ده ها مرکز تحقیقات سلاح های

اتمی، مناطق انبارداری، سیلوهای پرتاب موشک، ادارات دولتی و شرکت‌ها به منظور مخالفت با مسابقه تسلیحاتی صورت گرفته است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، نهضت مخالفت با جداسازی نژادی (نهضت ضد آپارتاید)، روزانه در مقابل سفارت کشور آفریقای جنوبی در شهر واشنگتن دست به تظاهرات می‌زد، تظاهراتی که اغلب در آن، نمایندگان مجلس آمریکا، رهبران مذهبی، شخصیت‌های برجسته اجتماعی و دانشجویان نیز شرکت می‌کردند.

ناگفته نماند که نافرمانی مدنی و مبارزه بدور از خشونت، به هیچوجه یک پدیده جدید نیست. در روم باستان، در واقع در سال ۴۹۴ قبل از میلاد، رنجبران و اعضای طبقه عوام، تصمیم گرفتند از کشتن نمایندگان که در مجلس، خواست‌های آنان را نادیده گرفته بودند، خودداری کرده و در عوض، شهر را ترک کرده به تپه‌ای در حوالی آن کوچ کردند، که بعدها «کوه ورجاوند» نام گرفت. چند روزی نگذشت که دولت، بهسازی چشم‌گیری را در اوضاع زندگی آنان پدید آورد.

مردم هلند، در دهه ۱۵۶۰ میلادی با مبارزه‌ای بدور از خشونت به پیکار حاکمان اسپانیایی خود رفتند. مجارها در دهه ۱۸۵۰ میلادی، از همین شیوه برای مقاومت در برابر سیطره اتریشی‌ها استفاده کردند. وقتی دانمارک و نروژ، در جنگ جهانی دوم، با استفاده از متدهای بدور از خشونت، در برابر «نازی کردن» سیستم آموزشی خود مقاومت کردند، بسیاری از یهودیان در آن دو کشور از هلاکت نجات یافتند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، برداشت مردم ال سالوادور از مبارزه بدور از خشونت، شامل تصرف و تحصن در دانشگاه‌ها، ادارات دولتی و کارخانه‌ها از سوی گروه‌های دانشجویی و اتحادیه‌های کارگری بود.

در ۱۹۲۰ میلادی، برلن به یمن یک مبارزه بدور از خشونت، شاهد شکست یک کودتای دست راستی علیه دولت مشروع آلمان بود. در ۱۹۲۳ میلادی، رویداد مشابهی در «رور» اتفاق افتاد. در ۱۹۸۶ میلادی، مردم فیلیپین، بدون کشت و کشتار، فردیناند مارکوس را از اریکه قدرت به زیر کشیدند. در بهار ۱۹۸۹ میلادی، تظاهرات و

اعتصاب غذای صدها هزار شهروند چینی برای دستیابی به آزادی بیان و اصلاحات دموکراتیک، جهانیان را شگفت زده کرد. میدان «تسی یانان من» مملو از دانشجویان چینی شده بود که شعار «پیروزی از آن ماست» را بر روی پلاکاردهای خود نوشته بودند.

و امروز در ایران، دانش آموزان، دانشجویان و جوانان، با بهره جویی از متدهای گوناگون نافرمانی مدنی، پیشگام یک یورش ملی برای دستیابی به مردم سالاری و حکومت عرفی شده اند. تحصن، راه پیمائی های ساکت، اعتراض های خیابانی، شب نامه نویسی، تکثیر خبرنامه ها و دعوت به تحریم از سوی گروه ها و رهبران دانشجویی، الهام بخش اعتراض ها و اعتصاب ها و حتی شورش قشرهای ناراضی جامعه چون کارگران، کشاورزان، پدران و مادران و کارکنان صنایع نفت و گاز شده است.

تا همین چند سال پیش، ایرانیان کمتر جرأت می کردند که علیه ملایان حاکم سخن بگویند، ولی امروز آشکارا خشم خود را بازگو کرده و در سراسر ایران، در شهرها و روستاها، متهورانه رژیم ملایان را به چالش می طلبند.

این نمونه درخشانی ست که چگونه مبارزه از خشونت و فشاری که از جانب آحاد مردم بر رژیم وارد می شود، می تواند به تغییر و تحول بیانجامد. ما ایرانیان باید تا زمان دستیابی به یک حکومت عرفی، تا استقرار یک جامعه مدنی، و نهادینه شدن یک دموکراسی واقعی که بر مبنای عزم و اراده ملی پایه ریزی شده، به مبارزه خود ادامه دهیم.

مبارزه بدور از خشونت و نافرمانی مدنی چیست؟

باور و اعتقاد من به مبارزه بدور از خشونت به عنوان روشی کارساز برای ایجاد تحول سیاسی در ایران، بر مبنای این حقیقت پایه ریزی شده که این راهکارها نهایتاً نتایجی فراگیر و همیشگی بر جای می گذارند. هر چند ممکن است برخی تصور کنند که مبارزه «بدور از خشونت»، نوعی بی ارادگی و کنش پذیری ست، ولی در واقع، مبارزه بدور از خشونت، پیکاری فعال و پرتوان است: بخاطر اینکه نافرمانی مدنی از نیروی مردم - از نیروی تمامی مردم - نشأت می گیرد؛

مردمی که فعال و مصمم و همگی به طرح مشخص و رفتاری آگاهانه متعهد هستند. اکثراً، این نهضت‌ها بر پایه اصول معینی بنیان‌گذاری شده‌اند. در مورد ایران، این اصول بر مبنای اعتقاد به جدایی دین از دولت - سکولاریسم - مردم‌سالاری و ترقی‌خواهی و جامعه‌مدنی پایه‌ریزی شده است.

نومیدی و عدم اتکا به نفس، ممکن است که نفرت و حس انتقام‌جویی را در قلب و ذهن مردم بوجود بیاورد. من اغلب چنین احساساتی را در کنار فریادهای کمک و یاری از زبان هم‌میهنان ستم‌دیده خود می‌شنوم. احساس درماندگی کاذب، باعث می‌شود که آنان به هیچ چیز کمتر از یک «مشت آهنین» که نیرومندان، به سرعت و بدون عفو و آمرزش، دشمن را یک شبه از میان ببرد و راه آزادی را هموار کند، رضایت ندهند. چنین گزینه‌ای، به بهانه‌رہائی، کشت و کشتار و خشونت را تجویز می‌کند.

اما هر نوع تحولی که براساس خشونت سیاسی پایه‌ریزی شود تنها به یک راستگری ناقص و درمان‌ناامی از رفتاری اصلی منتهی خواهد شد. بویژه آنکه راهکارهای خشونت سیاسی، تنها به فرمان‌عده معدودی صادر می‌شوند، در نتیجه نمی‌توانند فراگیر باشند و به ندرت توان همگانی را بسیج می‌کنند. بهمین جهت، چنین عملکردهائی، به یک پیش‌شرط لازم برای دستیابی به یک دموکراسی باثبات و همیشگی تبدیل نشده و در مشارکت دادن مردم شکست می‌خورند.

فلسفه من، مبارزه ملی ما را فراتر از یک «مأموریت رهائی بخش» می‌بیند، چرا که آن را به صورت یک پیکار در راه کاشتن نهال ثبات سیاسی و نهادینه کردن اصول مردم‌سالاری و استقرار یک جامعه مدنی ترسیم می‌کنم.

نیرو و توان یک نهضت بدور از خشونت که بر مبنای نافرمانی مدنی استوار شده، سرچشمه در پشتیبانی آحاد مردم دارد. چنین مبارزه‌ای تمامی اقشار جامعه را در برمی‌گیرد و ماهیتی فراگیر دارد. در نهایت، این شیوه مبارزه می‌تواند برای عده‌ای که در آنسوی صحنه مبارزه قرار دارند، تسهیلاتی را ایجاد کند تا بدون خونریزی، تسلیم اراده مردم شوند.

امروز باید ایرانیان خود را والاتر از انتقام جوئی و ماورای هرگونه رغبت به کشتار و خشونت ببینند. باید این افسانه را به زیاله دان تاریخ بریزیم که می گوید: ما قادر نیستیم که بطور دسته جمعی و پیوسته آینده خود را رقم بزنیم.

مسیری که در پیش داریم

در این مبارزه ملی برای دستیابی به آزادی های فردی و سیاسی، باید به آرمان های خود متعهد بمانیم، از رفتار و کردار ستمگرانه پرهیز کنیم، چرا که در غیر این صورت، به جرگه ستمگران پیوسته ایم. باید بیش از هر زمان، بر این نکته پافشاری کنم که اگر تاریخ درسی به ما آموخته، اینست که با تکرار کجروی های گذشته، خود را محکوم به رویارویی با همان نتایج فجیع می کنیم. من به انتخاب مسیری که آرامشی موقت را به همراه بیاورد، باوری ندارم. در عوض، به روندی معتقدم که صرف نظر از هزینه و زمان، هدفش از میان بردن و حل کردن معضلات بصورتی همیشگی ست. به عبارت دیگر، کافی نیست که تنها از شدت درد بکاهیم، بلکه باید بیماری را تشخیص داده، برای همیشه درمانش کنیم.

تنها از طریق ایجاد یک تحول و تکامل عمیق در روند اندیشه و تفکرمان، در آگاهی فرهنگی مان، و بالاخره در قوه درک و خردمان است که می توانیم به عنوان یک ملت، به ترقی و مدرنیته ای درخور قرن بیست و یکم و فراتر از آن، دست پیدا کنیم. باید اصول ملی گرانی، میهن پرستی، استقلال، حاکمیت ملی و هویت فرهنگی خود را گرامی داشته و همزمان با آنها، به مدارج و مراحل بعدی بیاندهشیم، مراحلی که شامل بازسازی جامعه و در دست گرفتن و شکل دادن به آینده میهن مان ست. هیچ دستی از عالم غیب، هیچ معجزات و کراماتی و هیچ ناجی و پیشوائی، آینده رویائی را در ظرف زرین به ما ارمغان نخواهد کرد.

آنچه هرگز نباید از یاد برود، و آنچه که نهایتاً سرنوشت ملی ما را رقم خواهد زد، تعهدمان برای ساماندهی آینده از طریق پیاده کردن آرمان ها و جامه عمل پوشاندن به این اندیشه هاست. ما باید برای بدست آوردن چنین آینده ای زحمت بکشیم و تلاش کنیم. دوشادوش یکدیگر!

فصل ۸

انفجاری اجتناب ناپذیر از درون

– احتمالاً تصویری ساده لوحانه است که انتظار داشته باشیم رژیم، بی دغدغه از صحنه سیاست خارج شده، از کنترل دستگاه های دولتی چشم پوشی کرده و پایان جمهوری اسلامی را اعلام کند.

– در این زمان یکی از مهم ترین مسائل، نیاز به پشتیبانی گسترده مادی و معنوی از ناحیه جامعه ما برای تمامی این شبکه ها و سازمان های داخل و خارج کشور است. هر ایرانی صرف نظر از امکانات خود، می تواند و باید در حدود توانائی، به این نهضت و جریان کمک کرده و در این تلاش شریک باشد.

جمهوری اسلامی ایران، در قالب یک ساختار سیاسی به بن بست رسیده است. بیش از دو دهه پس از ظهورش، نه توانائی و نه تمایلی برای اجرای اصلاحات اقتصادی مؤثر یا آزادی و رفع محدودیت های سیاسی از خود بروز داده است.

هر چند که سر و کار رژیم ملایان با مردمی بی اندازه صبور و پاکدل بوده، ولی با این وجود، دیگر قادر نیست که خود را بر اریکه قدرت نگهدارد و در واقع با انفجاری اجتناب ناپذیر از درون روبروست. شکاف و تفرقه در میان جناح های ظاهری و مختلف رژیم در سال های اخیر شدت یافته و امکان فروپاشی داخلی، هر لحظه بیشتر می شود. دستیابی به یک حکومت مذهبی فاسد و بی کفایت آرمانی نبود که

مردم بخاطرش انقلاب کنند. امروز همه در جستجوی فرصتی هستند تا با سرنگونی این نظام، آینده سیاسی بهتری را برای خود رقم بزنند. البته نحوه سقوط رژیم هم حائز اهمیت است چرا که در ماهیت دولت آتی تأثیری انکارناپذیر خواهد داشت.

پیش شرط هائی برای تغییر و تحول

اولا اوضاع داخلی ایران باید آمادگی تغییر را داشته باشد. واضح است که یک رژیم سرکوبگر و خودکامه به آسانی سرنگون نخواهد شد، همانطور که شاهد سرسختی دیکتاتوری های نظامی و کمونیستی بوده ایم. ولی اوضاع ایران تحول یافته و دورنمای تغییری مثبت کاملا مشهود است. در درون طبقه حاکم، ازهم پاشیدگی و چند دستگی افزایش یافته و شکاف بین جناح های به اصطلاح «رقیب» را وسیع تر کرده است.

از زمان مرگ آیت الله خمینی، دار و دسته ویژه ای از ملایان در ایران حکومت کرده اند، ولی حتی همین دار و دسته نیز آن قدر هوشیار بوده که به انزجار مردم از اغلب سیاست هایش پی ببرد. خود این ملایان هم در بیست و چند سال پیش، هیاهوی انقلاب را تجربه کرده و به نیکی آگاهند که اگر افکار عمومی و خواسته های مردم را نادیده بگیرند، با خطر یک هرج و مرج جدی و یا حتی آشوب همگانی روبرو خواهند شد. کوتاه سخن آنکه، امروز در نتیجه کورفکری های این رژیم، ما اینک جامعه ای داریم که آماده یک تغییر و تحول بنیادی است.

ولی برخلاف نگرش جهان خارج، که هنوز هم به اعتدال و اصلاح پذیری رژیم اسلامی امید بسته است، ایرانیان به این نتیجه رسیده اند که حکومت دینی ذاتا انعطاف ناپذیر بوده و نمی تواند نقشی در آزادی و ترقی خواهی داشته باشد. حتی اگر ملایان حاکم نیز، خود به ضرورت دگرگونی بنیادی پی ببرند، بزرگترین مانع و سد راه آنان، قانون اساسی جمهوری اسلامی است. برای نمونه، مردم غالبا انتظار داشتند که خاتمی به وعده های انتخاباتی خود جامه عمل بپوشاند، وعده هائی که موجب شد اکثریت قابل توجهی از آراء به ویژه آرای زنان و جوانان را بدست بیاورد، ولی شکست او در این راه، صرفا به این دلیل بود که برای پی گیری



دهه ۱۳۴۰، در حین ضبط یک پیام رادیوئی (تهران)



دهه ۱۳۴۰، در کلاس درس دبستان (تهران)



دهه ۱۳۴۰، به همراه پدرم در حین بازدید از یک مانور نظامی



دهه ۱۳۴۰، در کمپ پیشاهنگی بابل (مازندران)



دهه ۱۳۴۰، به همراه پدرم



دهه ۱۳۵۰، در کنار جت F-5 (فرودگاه مهرآباد)



دهه ۱۳۵۰، پیش از پرواز در اطاقک خلبان جت F-5 (جزیره کیش)



دهه ۱۳۵۰، در کنار پرزیدنت انور سادات (بازگشائی کانال سوئز)



۱۳۵۶، در برابر آکادمی نیروی هوایی (ایالت کلرادو)



دهه ۱۳۵۰، با جمعی از کارگران و صنعت‌گران ایرانی (تهران)



۱۳۵۷، در کنار هواپیمای جت تعلیماتی T-38 (پایگاه هوایی ریس در تگزاس)



۱۳۵۶، در حین مسابقه فوتبال (پایگاه هوایی ریس در تگزاس)



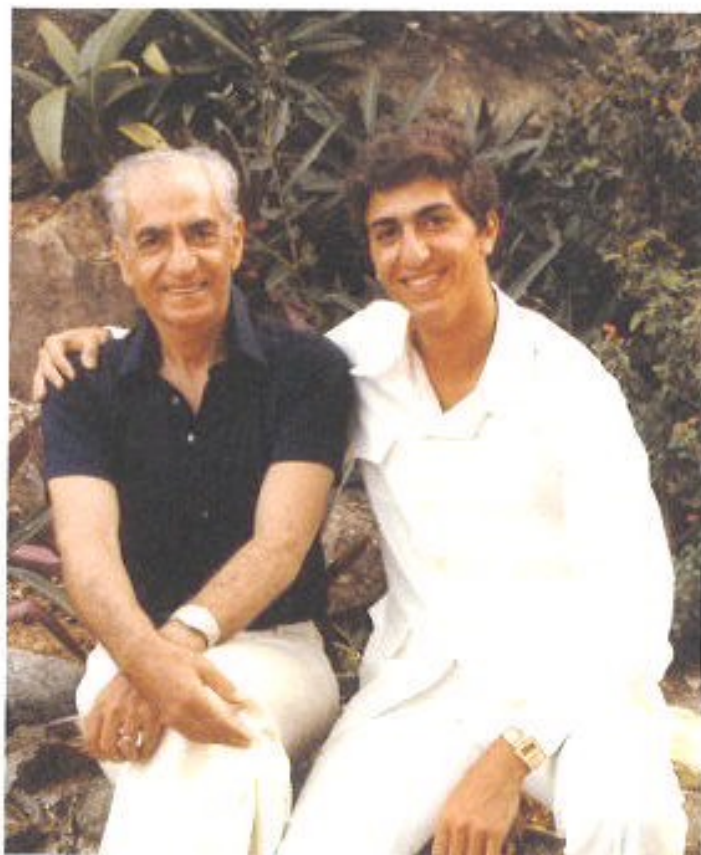
۱۳۵۵، به هنگام بازدید از مسکو



۱۳۵۶، با ملکہ الیزابت (اسکات، انگلستان)



دهه ۱۳۷۰، در کنار «کارل گوستاو» پادشاه سوئد و خوان کارلوس پادشاه اسپانیا (انگلستان)



۱۳۵۷، در کنار پدرم در جزیره کانتادورا (پاناما)



دهه ۱۳۵۰، در کنار افراد خانواده، بر سر میز شام



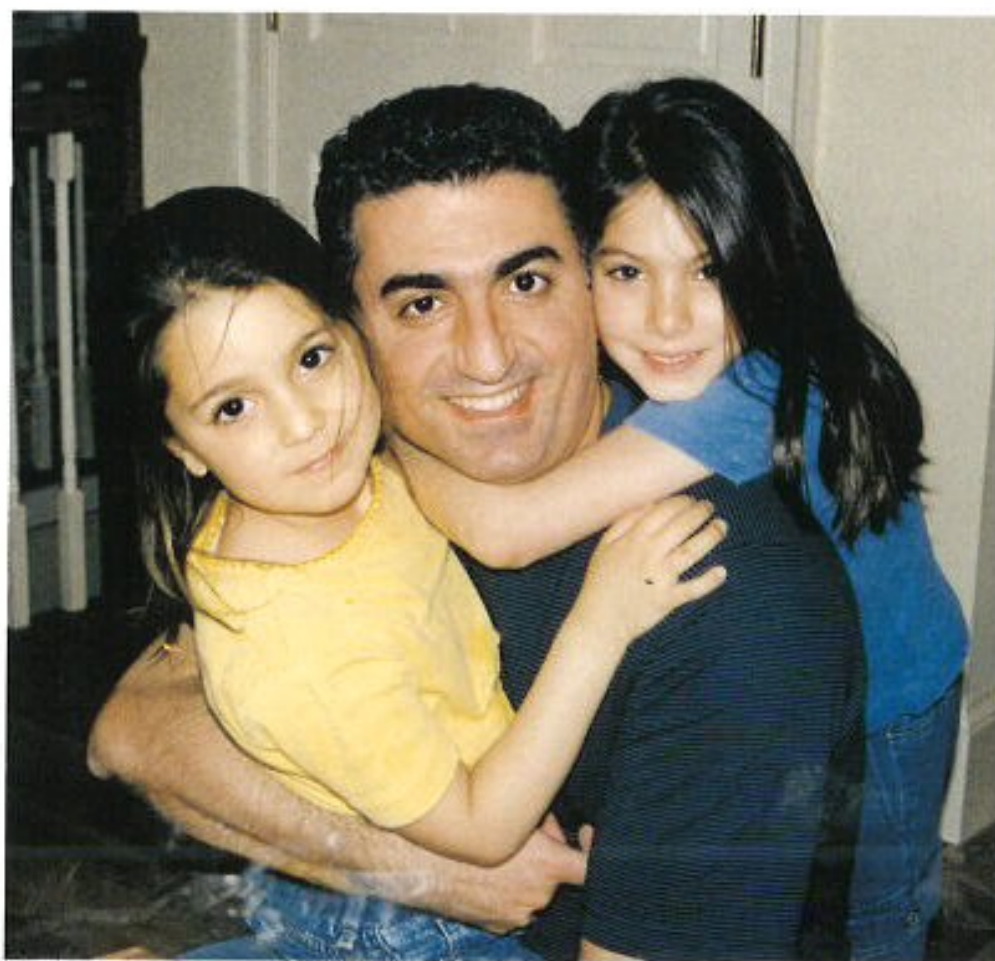
دهه ۱۳۶۰، در گردهمایی بزرگ ایرانیان در یک استادیوم ورزشی (لس آنجلس)



دهه ۱۳۶۰، به همراه همسر یاسمین، در گردهمایی بزرگ ایرانیان (لس آنجلس)



دهه ۱۳۷۰، در حین یک مصاحبه رادیویی (لس آنجلس)



دهه ۱۳۷۰، به همراه فرزندانم، نور و ایمان



همسر و دخترانم - نور، همسر م یاسمین، نوزادم فرح و ایمان



۱۳۸۱ - در کنار همسر م یاسمین، مصاحبه تلویزیونی با شبکه NBC



۱۳۸۰ - مصاحبه تلویزیونی با شبکه جهانی CNN



۱۳۸۰ - مصاحبه تلویزیونی با شبکه جهانی CNN



۱۳۸۲ - در حین یک مصاحبه با شبکه خبری فاکس در آمریکا



۱۳۸۰ - مصاحبه رادیویی با شبکه سراسری NPR

و اجرای آن وعده ها، او می بایست نص صریح قانون را نقض کند. نکته مهمی که باید در مد نظر داشت این است که قانون اساسی جمهوری اسلامی، نهایتاً بر مبنای قوانین الهی پایه ریزی شده و مقام رهبری یا ولی فقیه که امروز در ید آیت الله خامنه ای ست، در تفسیر قوانین به صلاحدید خود، تام الاختیار است و در واقع با حق وتو، می تواند هر مصوبه ای را که با رأی او سازگار نبود، رد کند. اجمالا، قوه مقننه و یا حتی رئیس قوه مجریه، مضحکه سیستمی هستند که سردمداران رژیم، اصرار بر مردم سالار و دموکرات منش بودن آن می ورزند.

سرخوردگی و نادیده گرفته شدن خواسته های مردم، به ویژه در طبقه روشنفکر و جوان، به صورت بحث های جدی عمومی در مطبوعات شکل گرفته و متبلور شده است، و این در حالیست که رژیم تا توانسته، صدای بسیاری از نویسندگان و اهل قلم را خاموش کرده است. حتی بعضی از جانبداران اولیه نهضت اصلاحات که تا چندی پیش، مبلغ اصلاحات در چهارچوب قانون اساسی بودند، امروز به امکان پذیری چنین اصلاحاتی اطمینان ندارند. نتیجه عمده ای که اینک عاید بسیاری از مردم از جمله دانشجویان و برخی از طرفداران خاتمی شده است، این است که تنها یک دولت غیرمذهبی (سکولار) می تواند بصورتی مؤثر، دست به اصلاحات عمیق زده و یک نظام مردم سالار واقعی را مستقر کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، همه چیز به جدائی دین از حکومت بستگی دارد.

برخی از ملایان حاکم، علی رغم آنکه هنوز به نوعی دیگر از دولت مذهبی معتقدند، اذعان می کنند که اگر رژیم برای تغییر و تحول، از خود تعهدی جدی نشان ندهد، آنان از صحنه سیاسی بیرون ریخته خواهند شد. در این میان، ملایان سنتی، که رژیم آنان را به سکوت وادار کرده، از ابتدا بر این عقیده بوده اند که دخالت مستقیم روحانیان در حکومت، در واقع هم به ملایان و هم به مذهب، آسیب خواهد رساند. صحت این پیش بینی امروز بعد از بیست و چند سال حکومت دینی در ایران به روشنی مشهودست. با این گفته، معتقدم که برای اولین بار بعد از دو دهه برای فراهم آوردن تحولی نوین، زمینه نویدبخشی را در اختیار

داریم. با دقت و دلسوزی و عزم و اراده ملی، نهضت غیرمذهبی (سکولار) امروز، بعد از رژیم فعلی، به یک دموکراسی و کشوری لائیک تبدیل خواهد شد.

به عنوان پیش شرطی دیگر، این نهضت نیازمند سازمان‌هائی برون مرزی و درون مرزی ست تا روند تحول را با نیرو بخشیدن به یکدیگر، تقویت کنند. در واقع این تحول به خاطر آنکه خواست مردم است، و یا به دلیل اینکه ملایان حاکم روزی زمان کناره‌گیری را دریافته و با آرا مردم، ازیکه قدرت را رها کنند، به خودی خود شکل نخواهد گرفت. ملایان حاکم هرگز داوطلبانه قدرت را رها نکرده و موجبات دستیابی مردم را به دموکراسی میسر نخواهند کرد. تنها زیر فشار خواسته‌های مردم، فشاری بی‌امان و تسلیم‌نشدنی، می‌توان آنها را وادار به ترک حکومت و تمکین از آرمان‌های مردم کرد. بنابراین نقش نیروهای مردم‌سالار و مخالف رژیم، چه در داخل و چه در خارج، اساساً باید به مجرائی برای بازتاب احساسات و آرمان‌های مردم تبدیل شود.

اما داشتن سازمانی در گروه‌های اپوزیسیون، به تنهائی کافی نیست. عناصر مخالف به ویژه آنهائی که در برون مرز به سر می‌برند، باید به نحو مؤثرتری با یکدیگر همکاری کنند. گروه‌هائی که در داخل هستند و اکثراً خود را به صورت سازمان‌های زیرزمینی تشکل داده‌اند، این وظیفه مهم را بر دوش دارند که به خاطر یک تلاش همگانی، دست به دست هم دهند. فقط یک چنین ائتلاف نیروها در سطح ملی ست که به ایرانیان امکان خواهد داد تا حالتی تهاجمی گرفته و نه تنها روند تغییر و تحول را هدایت کنند، که عملاً شرایط خود را برای تأمین یک آینده سیاسی نوین به رژیم تحمیل کنند.

به نظر من، فعالان سیاسی در خارج دو وظیفه اساسی بر عهده دارند: نخست، صف‌آرایی و جلب حمایت جامعه ایرانیان برون مرز، به منظور کمک‌رسانی مالی و فکری به هم‌میهنان درون مرز، به ویژه به پرچمداران مبارزه ما - یعنی دانشجویان و گروه‌های گوناگونی از اندیشه‌وران - و دوم، ساماندهی و اطلاع‌رسانی منظم به جوامع بین‌المللی با هدف بالا بردن سطح آگاهی و حساسیت جهانیان به واقعیات ایران.

همانطور که در آفریقای جنوبی و یوگسلاوی شاهد بودیم، پایداری و جدیتی که مردم در بدست آوردن خواسته های خود به خرج دادند، توانست با فشار بر حکومت های دمکراتیک، آنان را وادار سازد که در سیاست خارجی خود، دست از روش های معمول برداشته و به سوی حمایت از یک روند مردم سالار به منظور ایجاد تغییر و تحول گرایش پیدا کنند. به همین مصداق، ایرانیان، پس از گذشت بیش از دو دهه، در انتظار دریافت پیام های روشنی از سوی آزادیخواهان جهان هستند، پیام هایی مبنی بر اینکه نه تنها سایر دولت های جهان، با ادامه رژیم فعلی در ایران صرفاً به خاطر حفظ پاره ای از منافع اقتصادی، موافق نیستند، بلکه در راستای اصولی که به آنها باور دارند و در دفاع از حقوق بشر و آزادی، عملکرد حکومت فعلی را در نقض فاحش همان اصول، دیگر تحمل نخواهند کرد. انتظار ایرانیان، چیزی بیشتر و یا کمتر از آنچه که در مورد دیگر ملت های ستمدیده انجام شده، نیست.

در عین حال، باید به منظور دستیابی به اهداف ملی، اهمیت اتحاد و همبستگی را در میان گروه های مختلف اپوزیسیون، در مد نظر داشته باشیم. هرگونه انحراف به سمت بحث ها نابهنگام مسلکی و ایدئولوژیکی و یا پافشاری بر باورهای سیاسی ای که تنها منافع شخصی را در بر می گیرند، لطمه ای جبران ناپذیر به روند آزادی و ترقی خواهی وارد خواهند ساخت. همانطور که قبلاً اشاره شد، تا جایی که تلاش های خود را معطوف به ایجاد فضائی مناسب و مساعد برای یک همه پرسی آزاد و عادلانه کنیم، فرصت تبلیغ و ترویج سیاست ها و عقاید شخصی، بدون شک پیش خواهد آمد.

باوجود اهمیت دیدگاه هایی که هم اکنون در عرصه جهانی به چشم می خورد، من همچنان نگران این نکته هستم که تفاوت این نقطه نظرها، که البته منافع کوتاه مدت واشنگتن و اروپا به آن شدت بخشیده است، مانع از آن شده که کشورهای غربی، مابین یکدیگر، برای رویارویی با مسئله ایران به توافق برسند. در سیاست های سایر مراکز قدرت، مانند چین و روسیه، در مورد منطقه، از زمان پایان جنگ سرد، تغییر چندانی صورت نگرفته و بالنتیجه، واکنش های مشابهی را نسبت به اروپا و بویژه ایالات متحده به همراه داشته است.

منافع تجارتي و پی گیری از برخی معاملات بدنام و ننگین نفتی، باعث شده که بسیاری از کشورها، سنگ دلانه، سعادت مردم ایران و موقعیت وخیم حقوق بشر را در کشور ما نادیده بگیرند. با وجود آمد و شد و بر سر کار آمدن دولت های گوناگون و پیاپسی آمریکائی، چه از حزب جمهوریخواه و چه از حزب دموکرات، به نظر می رسد که دولت آمریکا هنوز در چنبره سیاست خودساخته «محدودیت دوگانه» و «تحریم اقتصادی» گیر کرده و فراتر از آن نرفته است.

گرچه در آخرین روزهای دولت کلینتون، تماس های دیپلماتیکی با رژیم ملایان گرفته شد، در واقع، تلاش مذبوحانه برای یافتن عوامل «میانه رو» در بطن حکومت دینی، هرگونه تغییر در سیاست عادی کردن روابط با تهران را به بن بست کشانده است. اما بدتر از همه اینها، پی گیری از سیاستی کاملا متفاوت و بی اندازه خطرناک، یعنی سیاست «دلجویی» از رژیم ملایان است.

تحریم اقتصادی

تلاش و مبارزه ایرانیان برای ایجاد تغییر و تحول سیاسی و چشم انداز طرح سیاست هائی نو در دولت جورج دبلیو بوش، موقعیت کنونی را تبدیل به مساعدترین زمان برای ایجاد روابط بین ایران و آمریکا، از آغاز پیدایش رژیم ملایان می کند.

مبارزه ای که امروز در ایران شکل می گیرد، در واقع، پیکار بین دو نیروست - مبارزه یک نهضت مردمی ست علیه خودکامگی و تک سالاری - مبارزه ای که بنیادگرانی اسلامی را رد کرده، حکومت «ولایت فقیه» آیت الله علی خامنه ای را مردود شناخته و خاتمی به اصطلاح «دوباره انتخاب شده» را به عنوان یک نیروی استفاده شده و یک مهره سوخته سیاسی می نگرند.

نیروی جوانی که تازه پدیدار شده و از آن به عنوان «نیروی سوم» یاد می شود، شدت ناسازگاری میان مردم سالاری و دین سالاری را به نیکی تشخیص داده، و به همان شدت و اندازه باور دارد که تشوکرآسی ویژه خاتمی از بنیادگرانی رژیم، قابل تفکیک نیست. این جوانان دریافته اند که عقیده رهبران غربی مبنی بر اینکه خاتمی در دوره دوم

ریاست جمهوری، به یک اصلاح طلب واقعی مبدل خواهد شد، امیدی عبث بیش نیست. مهمتر اینکه می دانند سیاست های غرب که به خاتمی بابت اصلاحاتی انجام نشده، پیشاپیش پاداش داد، در زمانی صورت گرفت که بیش از دو دهه حکومت مذهبی و استبداد، در ایران برقرار بوده است.

خاتمی و سایر مذهبیون حاکم در ایران، با نقاب تقوا و دیانت، سرکوب های سیاسی، نابسامانی اقتصادی و فساد اخلاقی را ترویج داده اند. آنان ایران را به صورت یک کشور منفور و مطرود ساخته و شهروندان را از حقوق اساسی خود محروم کرده و نیمی از مردم را از طریق انتخابات نمایشی که در آن کاندیداهای انتخاباتی با نظارت استصوابی رژیم برگزیده می شوند، به ورطه فقر افکنده اند. عواقب این عملکردها به اینجا انجامیده است که رهبری این نظام یا ولی فقیه، خالی از هرگونه دادگری نوین و حکومت مردمی است؛ تروریزم دولتی، پیگیری از فن آوری هائی که مصارف دوگانه دارند، دستیابی به سلاح های کشتار جمعی، بی کفایتی در مدیریت اقتصادی - به دلیل قوم و خویش پرستی - و فساد و غارت منابع طبیعی، مجموعه ای از دست آوردهای این رژیم را تشکیل داده است.

دولت ایالات متحده و کنگره آمریکا، به حق، ارکان رژیم ملایان را محکوم می کنند. ولی اینک موقع آن رسیده که کانون فکری سیاست غرب به تحولات داخلی ایران معطوف شود. این امر تا حدی به این خاطرست که تغییر و تحول در ایران، بدون شک، از درون کشور سرچشمه خواهد گرفت. واشنگتن و متحدانش، باید از طریق حمایت سیاسی و معنوی، از مردم ایران پشتیبانی کنند. آنها باید به تحولات دمکراتیک، از طریق کمک های غیرمستقیم به نهضت های نوپای مخالف رژیم، یاری بخشیده و با بهره گیری از امکانات و فرصت های جدیدی که اینترنت و سایر فن آوری های جدید فراهم آورده، پخش و تکثیر اطلاعات بی غرضانه را گسترش دهند تا نه تنها مایه امید جوانان ایران، بلکه وسیله ملموسی برای تحقق آمال آزادیخواهانه آنان شوند.

در عین حال هر سیاست پویا و مؤثری که ایالات متحده آمریکا و متحدان آن برای پشتیبانی از ایران مردم سالار فردا دارند باید دربرگیرنده

تحریم های مسئولانه در رویارویی با رژیم فعلی باشد. به عقیده من، کوشش به منظور لغو بدون قید و شرط تحریم ها، سیاستی ست اشتباه. هر نوع کاهش در ابعاد تحریم، باید با توجه به سابقه رژیم در زمینه مراعات حقوق بشر، مانند آزادی زندانیان سیاسی یا رفع ممنوعیت های مطبوعاتی و یا از میان بردن محدودیت فعالیت احزاب سیاسی صورت بگیرد.

اگر چنین تغییرات و تحولاتی در عملکرد رژیم صورت گرفت، آنوقت است که ایالات متحده آمریکا، ممکن است برای صدور فرآورده های کشاورزی و طبیی به مؤسسات غیردولتی ایران اعتبار صادراتی داده و فروش رایانه و نرم افزار به ایران و فروش قطعات هواپیماهای مسافربری و غیرنظامی را مجاز سازد تا ایرانیان از وحشت پرواز با هواپیماهای غیرقابل اعتماد ساخت شوروی پیشین، رهائی یابند. شرکت های انرژی آمریکائی از جمله واحدهائی هستند که بیش از همه برای کاهش تحریم ها تلاش می کنند. متأسفانه ذخایر نفتی ایران نه تنها یک موهبت اقتصادی ست بلکه، برای حیات رژیم فعلی در حکم یک شاهرگ سیاسی ست. در این زمینه لازم است که تحریم ها علیه رژیم کنونی ایران کاهش نیابد و مؤسسات خارجی اجازه نیابند که در معامله با نظام ملایان، به نحوی موجب تقویت رژیم و در نتیجه تسهیل سرکوبی مردم ایران بشوند.

در یک ایران مردم سالار که قانون و شفافیت مالی حاکم باشد، شرکت های غربی خواهند توانست ذخایر و منابع نفت و گاز طبیعی ایران را به نحوی منصفانه و با رقابتی سالم، استخراج و توسعه دهند، بدون آنکه این داد و ستدها از چشم مردم پوشیده و یا به آنان تحمیل شود.

سودی که از این رهگذر، عاید آمریکا می شود، کاملاً روشن است. بسیار حیاتی ست که ایران، به عنوان پرجمعیت ترین و مهم ترین کشور ژئوپولیتیک خاورمیانه، به سرزمینی دموکراتیک و مردم سالار تبدیل شود. ایرانی آزاد، خواهد توانست با غرب از لحاظ سیاسی در منطقه و ماورای آن به توافق و هم فکری برسد؛ نقشی سازنده در نهادهای بین المللی ایفا کند؛ داوطلب میانجی گری سازنده در روند صلح اعراب و

اسرائیل شود؛ معبر مطمئن و قابل اعتمادی برای عبور منابع نفت و گاز دریای مازندران به بازارهای بین‌المللی شود و سرانجام، ثبات و پایداری را به خلیج فارس و تنگه هرمز بازگرداند، تنگه ای که مسیر استراتژیک حمل و نقل دو سوم ذخایر انرژی جهان است.

اپوزیسیون برون مرزی

در این مرحله، برای اپوزیسیون برون مرز، جنبه حیاتی دارد که همکاری با دولت‌ها و سازمان‌های سیاسی و غیرسیاسی بین‌المللی را فراهم و تسریع کنند تا این نهادهای علاقمند نیز، فعالیت‌های خود را با سازمان‌های مبارز داخلی، همگام کنند. علاوه بر آن، نباید از یاد برد که رسانه‌های بین‌المللی، به طوری که در روند ترقی‌خواهی و رفع محدودیت‌ها در سایر نقاط جهان مشاهده شد، نقشی حیاتی دارند. به همین دلیل، یاری و خدمت به هم‌میهنان درون مرز، میتواند از طریق پخش، تکثیر و افشای هر چه بیشتر اطلاعات دقیق و مبسوطی باشد از آنچه که روزانه در داخل ایران رخ می‌دهد. این فشار می‌تواند دولت ایران را وادار کند تا از روند نوپای مردم‌سالاری جلوگیری نکند. رویدادها اینک به سمت و جهتی درست در حرکت‌اند. ایرانیان برون مرز، با آگاهی از پیکار هموطنان خود در سنگرهای داخلی، نیروئی تازه یافته و اینک موج دوم فعالیت خود را آغاز کرده‌اند.

جای نگرانی است، در حالیکه نسل جوان ایران مرحله بیداری سیاسی را طی می‌کند و طرز فکر آنها در نتیجه واقعیات تلخ رژیم ملایان تغییر کرده، هنوز برخی از افراد و گروه‌ها در جوامع برون مرزی، به زحمت می‌توانند گذشته را پشت سر بگذارند. آنان، در واقع، از عقاید سیاسی‌ای پیروی می‌کنند که همگام با این دوره و زمانه نیست. اما چه طرز تفکر این اشخاص تغییر و تکامل پیدا کند یا دست نخورده باقی بماند، حوادث ایران منتظر نخواهند ماند که آنان خود را به قافله آزادی برسانند.

من صمیمانه معتقدم که اگر قرار بر اینست که به جوانان کشورمان در تلاششان برای دستیابی به آزادی کمک کنیم، نباید مسائل بی‌ارتباط گذشته را سربار و سد راه آنان کنیم. من همچنین قویا

استدلال می‌کنم که هیچکس - از جمله خودم پیش از هر فرد دیگری - نباید رفتاری «قیم‌وارانه» با مردم آزادمنش ایران داشته باشد و یا نتیجه‌ای از قبل تعیین شده را به آنان تحمیل کنیم. ما باید به توانائی هم‌میهنان خود در اخذ تصمیمات عاقلانه برای آینده کشور، باوری استوار داشته باشیم.

اغلب، استدلال‌هایی را در طرفداری از یک رهبری قدرتمندانه می‌شنوم. افرادی مرا مورد انتقاد قرار داده و بی‌میلی مرا در ایفای نقشی پرخاشگر و سلطه‌جو، دلیل عدم پیشرفت برخی مسائل می‌پندارند. برای من شگفت‌آور است که همان اشخاصی که زمانی پدرم را در زیاده‌روی و سوء استفاده از اختیاراتش سرزنش کرده و او را یک دیکتاتور می‌پنداشتند، به آنجا رسیدند که او را در پرهیزش از پرخاشگری و سلطه‌جویی در جلوگیری از انقلاب، مورد شماتت قرار دادند. طرفه آنکه، امروز افرادی با همان دیدگاه، از من می‌خواهند که نقشی مشابه را ایفا کنم. آنان فراموش کرده‌اند که در واقع، همین برخوردها و دیدگاه‌ها، باعث پیدایش بحران سیاسی در ایران پیش از انقلاب شده بود.

من شک دارم که چنین افرادی درس‌های تاریخ را فراگرفته باشند، اما در مورد خودم، اطمینان دارم که آموزه‌های تاریخی را فراموش نخواهم کرد. صرف نظر از آنچه که گفته شده و یا گفته خواهد شد، من هرگز به وجدان خود پشت نکرده و نخواهم کرد. من، منافع ملی و وطنم را با گرفتار شدن در چنین تله‌هایی، پایمال نخواهم کرد. شک ندارم که یک رهبری پرجذبه و گیرا از مزایای انکارناپذیری برخوردار بوده و فردی مانند من می‌تواند نقش مهم و یاری‌دهنده‌ای در معرفی و نهادینه کردن تفکر عرفی، مردم‌سالاری و یا جامعه‌مدنی داشته باشد. من مصرانه باور دارم که مهم‌ترین نقش من به عنوان یک رهبر، بالاتر از هر چیز دیگر و در کمال فروتنی، در میان گذاردن تجربه‌ها، دانسته‌ها و کاردانی‌هایی است که در طول این سال‌ها بدست آورده‌ام. به عبارت دیگر باید به جای تحویل ماهی به در خانه‌ها، به هم‌میهنان، شگردهای ماهیگیری را آموخت.

در همان راستا، من هرگز از مسئولیت‌ها و وظایف خود شانه

خالی نکرده و نخواهم کرد. چکیده سخنان من آنست که در دنیای امروز، دیگر رهبری فردی امکان پذیر نیست و رهبری باید میان لایه های گوناگون، به هر دو صورت افقی و عمودی، توزیع شود. من از روز نخست، با همین مبنای فکری به مبارزاتمان نگریسته ام و در این روند همگانی و فراگیر، با همین روحیه به ایفای نقش خود خواهم پرداخت. من صراحتاً نظراتم را برای بسیاری از رهبران جامعه مان بیان کرده، و امیدوارم که سایر افراد جامعه نیز برتری این روش را بر دیگر روش های سنتی ولی غیرواقع بینانه و غیرعملی درک کنند.

سقوط رژیم: چهار سناریوی ممکن

باید با گرایش و برداشتی نو، در میان آن دسته از کسانی که در بین ما، متعهد به اصول آزادی هستند، خود را برای یک رشته واکنش ها و عکس العمل های احتمالی رژیم در رویارویی با سرنگونی اش، آماده کنیم. من، وقوع یکی از این چهار سناریو را احتمال می دهم:

اولین سناریو، یک روند تحولی و بدور از خشونت است که رژیم، رفته رفته چهره و ماهیت استبدادی خود را از دست داده و در پاسخ به خواسته های مردم، وادار به تسلیم امتیازهای دموکراتیک روزافزونی می شود. با همین روند، نهایتاً مجلس رأی به برگذاری یک همه پرسی در باره اصلاحات و لغو قانون اساسی کنونی می دهد که به همراه آن، پایان حکومت ملایان و جمهوری اسلامی نیز فرا می رسد. اگر روزی عده ای از اصلاح قانون اساسی فعلی سخن می گفتند و جانبداری می کردند، با گذشت زمان هر روز از تعداد طرفداران این پروژه کاسته می شود. دلیل اصلی اینست که حتی اگر مقام رهبری و ولایت فقیه، صرف نظر از ترفندها و شگردهای پیچیده ای که قصد انکار و کتمان ماهیت مستبدانه آن را دارند، به یک پست انتخابی تبدیل شود، تصور یک رهبر لغزش ناپذیر، به ویژه از نوع انتخابی آن، کاملاً غیرمنطقی و نامتجانس به نظر می رسد. اگر او برآستی از خطا و لغزش بدور نیست، پس چرا باید در تمامی مسائل کلام آخر را بازگو کند و اگر جایزالخطاست در آن صورت، منطقی که در این مقام نهفته، چیست؟ آیا می توان در مورد صحت و سقم قوانین اسلامی به بحث نشست و

بخش‌هایی از قوانین شرعی را در مجلس مردود شناخت؟ نه تنها اسلام، که روند مردم‌سالاری هم در چنین چهارچوبی، آسیب‌پذیر می‌شوند. در عین حال با حفظ یک روش مسالمت‌آمیز و تدریجی، انتقال و گذر از نظم کهنه به نو، نامحسوس شده و خشونت‌آمیز نمی‌شود، و بالاخره، نظم و قانون شکنی وجود نخواهد داشت. در این راستا، حیاتی‌ترین عنصر، آمادگی و تلاش هماهنگ گروه‌ها و سازمان‌های طرفدار مردم‌سالاریست که با همکاری، به رهبری حساس و پراهمیت دوران گذر، شکل خواهند داد. این مدت حساس‌ترین دوره تکامل تاریخی خواهد بود و هر قصوری در راهبرد صحیح این مرحله به فاجعه‌ای دیگر، شاید وخیم‌تر از آنچه که در ۱۳۵۷ رخ داد، خواهد انجامید.

واضح است که فواید این سناریو در ماهیت صلح‌آمیز آن نهفته است. این سناریو از لحظه سرنگونی و فروپاشی نظام، از هرج و مرج احتمالی در مدت گذار احتراز کرده و به احتمال زیاد، در روند خود از حمایت و تشویق بین‌المللی و حتی کمک مالی نیز برخوردار خواهد بود. در حقیقت، این سناریو از بسیاری از جوانب، یک سناریوی ایده‌آل و مطلوب است ولی در عین حال نباید آنقدر ساده لوح بود و تصور کرد که ملایان حاکم در تهران به همین اندازه بلندنظر و بزرگواری باشند. با توجه به کارنامه ننگین رژیم، در ترورها و کشتار مخالفین سیاسی، چه در ایران و چه در خارج، تصور اینکه ملایان به آسانی صحنه سیاست را ترک کنند، دشوار به نظر می‌رسد، چرا که رژیم‌های دیکتاتوری، کمتر رغبت نشان داده‌اند که نظام کهنه را که در واقع منافع عمده خودشان را در بر می‌گرفته، رها کنند. برای «ولی فقیه» هم به ویژه دشوار خواهد بود که مقام و موقعیتی را رها کند که سمبول و مظهر و نمایانگر جمهوری اسلامی است. به عبارت دیگر، ولی فقیه، سمبول حکومت ملایانی است که با نقاب دیانت بر اریکه قدرت تکیه زده و گذشته از اینها، مظهر حکومتی است که منافع مالی سرشاری را برای رهبران فاسد رژیم به ارمغان آورده است. در نتیجه، واقع بینانه نیست که انتظار داشته باشیم ایران از مخصه جمهوری اسلامی، بی‌دغدغه و بدون دردسر خلاص شود.

در سناریوی دوم، باز هم بحث بر سر عبور از مرحله فعلی به سمت یک رژیم مردم‌سالارست، ولی نه چندان بی‌دردسر و آسان. در این

سناریو، ملایان درک می کنند که کشتی آنان در حال غرق شدن است، ولی قادر به ترک کردنش نیستند. مردم سرخورده و مأیوس و خشمگین، به این نتیجه می رسند که روند آزادی نه تنها سرعت چندانی ندارد بلکه پاسخگوی نیازهای فوری و اضطراری آنان هم نیست، و در این میان، رژیم قادر نیست که خود را از سیطره حکومت ملاتی رها کند. با راه یافتن نیروهای مخالف به مجلس و اعمال فشار هرچه شدیدتر، رژیم سعی بر آن خواهد داشت که زمان بیشتری را برای خود دست و پا کند. خاتمی و یا هر اصلاح طلب احتمالی دیگر، حتی اگر مصمم به حمایت از تمامی نیروهای اصلاح طلب هم باشد، اقتدارگرایان سد راهش شده و مسیر فعالیت ها، نهایتاً به تنگنا و بن بست کشانده خواهد شد. در نتیجه رسانه ها در مقابل هر نوع سانسور و کنترل، واکنش نشان داده و با توسل به تاکتیک ها و روش های مخفیانه و پخش و تکثیر شب نامه ها، جبهه وسیعی را در مقابل رژیم می گشایند.

افکار عمومی بین المللی از رژیم می خواهند که مخالفت گسترده را پذیرفته و با مسالمت، مصدر حکومت را ترک کند. به تدریج تعداد افرادی که به رژیم پشت کرده و به جبهه مردم می پیوندند افزوده می شود، و برخورد مردم با نیروهای امنیتی امری عادی می شود. بخش اعظم طرفداران رژیم ناامید شده و خود را از بدنه آن جدا می کنند، و تنها یک هسته سرسخت مقاوم برجا می ماند. مردم عنان امور را به دست گرفته و تظاهرات و اعتراضات و اعتصابات ترتیب می دهند و خواستار یک همه پرسی برای تعیین آینده رژیم می شوند. مردم از ولی فقیه خواهند خواست که از مقام خود استعفا دهد. سرانجام، ملایان مجبور به تسلیم در برابر آمال و خواست های مردم شده و فرصتی خواهند داد که از طریق یک انتخابات پارلمانی غیرمحدود، ملت جانشین رژیم را تعیین کند.

این سناریو نویدبخش است، اما می تواند چند خطر را نیز در بر داشته باشد چرا که سقوط و سرنگونی قدرت و معضلات جدی مقابله نیروها و وقفه دوران گذر از یک دولت به دولتی دیگر، در آن به وضوح مطرح است. در نبود یک قدرت مشروع، احتمال وخامت اوضاع عمومی و هرج و مرج بسیار زیاد است.

در سناریوی سوم، رژیم تا آخرین لحظه، دست از مقابله و مقاومت برنداشته و از نیروهای فشار خود و حتی یگان های پنهانی ویژه سرکوب و مداخله استفاده خواهد کرد، چرا که دیگر دستیازی به قتل عام، برایش هیچ اهمیتی ندارد. فرآیند فوری این عملکرد، یک رژیم شبه نظامی و مستبد است که تمامی اندوخته های گذشته را در ترقی خواهی و مردم سالاری، لغو و فسخ خواهد کرد. اصلاح طلبان، سرکوب، زندانی و حتی ترور خواهند شد و سرانجام، هر نوع تظاهر به مشروعیت اسلامی از میان خواهد رفت. بدون شک، جامعه بین المللی رژیم را محکوم کرده و حکومت بیش از هر زمان دیگری، به انزوا کشانده خواهد شد. تغییر و تحول به مدت نامعلومی به تأخیر خواهد افتاد و فقط یک مبارزه و کشمکش درازمدت مسلحانه می تواند رژیم را از میان بردارد. هر چند که رژیم صرفا به اتکای سرکوب و اعمال زور می تواند چند صباحی بیشتر بر سر قدرت باقی بماند، خرابی اوضاع به انقلاب دیگری منتهی می شود. بدبختانه این سناریوی بسیار تأسف بار و منفی را نمی توان نادیده گرفت.

هر قدر هم که جامعه بین المللی اینگونه رویدادها را محکوم کند، ما نباید واقع بینی خود را از دست داده و به مداخله فیزیکی از خارج، به منظور جلوگیری از وخامت اوضاع داخلی، اتکا کنیم. اگر نیروی بوجود آمده از یک ائتلاف بین المللی، تمایلی به مداخله مستقیم یا حتی کمک رسانی به منظور سرنگون کردن رژیم های خودکامه را نداشته باشد، چنین مداخله ای در ایران مگر در یک سناریوی جنگ، واقعا غیرقابل تصور خواهد بود. در واقع، خطر اصلی در آنجاست که یک دشمن بالقوه رژیم، با عملکردی مشابه آنچه که عراق اندکی بعد از انقلاب به آن دست زد، از آشفتگی اوضاع داخلی ایران سودجویی کند. چنین مداخله ای مسلما موجب واکنش دنیای خارج خواهد شد. حداقل می توان به واکنش هائی چون یک حمایت لفظی و بسیار صریح بین المللی با اعلامیه های رسمی دولت ها و قطعنامه سازمان ملل متحد و دیگر فشارهای دیپلماتیک، امید بست. همه این موارد در صورتی روی خواهد داد که مردم ایران مورد سرکوب وحشیانه و دیوانه واری قرار بگیرند. اما هیچیک از این اقدامات در کوتاه مدت، موانعی

برای رژیم پدید نمی آورند و ایران احتمالا برای زمانی درازمدت، دوباره زیر یوغ حکومتی مستبد، اسیر و گرفتار خواهد ماند.

در سناریوی چهارم، اوضاع وخیمی برای رژیم ترسیم می شود، اوضاعی که به یک هرج و مرج داخلی و درگیری جناح های متخاصم از جمله گروه های مافیائی می انجامد که همه برای کنترل رژیم و بدست گرفتن قدرت و نفوذ تقلا می کنند. چریک هائی از گروه های مختلف، با پیکارهای مسلحانه، بتدریج اوضاع داخلی را به یک جنگ داخلی و یک پیکار خانمان سوز تبدیل خواهند کرد. امکان دارد که فرصت طلبان و نیروهائی که الزاما به اصول مردم سالاری اعتقادی ندارند، پشتیبانانی هم از میان سپاهیان پیدا کرده و در نتیجه تمام کشور را گرفتار یک جنگ داخلی کنند، جنگی که تا یکی از جناح ها بر دیگران مسلط نشود، ادامه خواهد یافت. چنین سناریوئی برای مردم و حتی زیربنا و ساختار کشور فاجعه ای بزرگ ست، چرا که مانند بیروت در اواخر قرن بیستم، جنگ به شهرهای عمده ایران کشیده خواهد شد.

از همه بدتر، ظاهر شدن نهضت های تجزیه طلب ست، جنبش هائی که نمایندگان برخی از آنها، قبلا زمزمه جدائی را سر داده بودند، زمزمه هائی که در حقیقت ممکن است مانند سرانجام یوگسلاوی، منجر به تجزیه ایران شود. در چنین اوضاعی، نقشه سیاسی تمام منطقه، باید دوباره ارزیابی شود. مضافا، اینگونه جبهه بندی ها یا دولت های تازه تأسیس شده، می توانند همسایگان و همجواران سابق ایران را تهدید کنند. همانطور که به دفعات در پهنه اروپا دیده شد، این بخش از جهان هم از کینه توزی های کهنه مصون نبوده است.

هر چه این سناریو، وحشتناک و غم انگیز به نظر می رسد، احتمال وقوع پیوستن آن کمتر از حالات دیگر است چرا که علاقه رژیم به استمرار قدرت تاکنون مانع از بروز اختلافات جدی داخلی شده و ارتش هم دخالتی در سیاست نکرده است. ولی بسیار بعید به نظر می رسد که نیروهای دموکراتیک بتوانند در چنین اوضاعی، با وجود اختلافات و خشونت های داخلی، پیروز شوند. در واقع، در این شرایط، پیروزی معمولا نصیب پرزورترین و بی رحم ترین نیروئی می شود که در عین آنکه در اقلیت قرار دارد، فرصت طلب نیز هست. این به زیان اکثریت

خاموشی است که هنوز به اصول مردم سالاری پای بند است. ایران، یا آنچه که از آن باقی می ماند زیر یوغ یک حکومت تک سالار می رود که الزاماً نه بهتر از آنچه اکنون بر اریکه قدرت تکیه زده، که احتمالاً بدتر از آن هم خواهد بود.

روند رویدادها

مسئله در سناریوی اول، یعنی سرنگون کردن رژیم ملایان از طریق قانونی در مجلس، می تواند مطلوب ترین شیوه و راهکار باشد. من صمیمانه یکایک ایرانیان را به پی گیری آن روش تشویق و ترغیب کرده و در عین حال از نمایندگان رژیم حاضر درخواست می کنم که این فرصت را برای ترک مسالمت آمیز قدرت، غنیمت بشمارند. ولی احتمالاً تصویری ساده لوحانه است که انتظار داشته باشیم رژیم، بسی دغدغه از صحنه سیاست خارج شده، از کنترل دستگاه های دولتی چشم پوشی کرده و پایان جمهوری اسلامی را اعلام کند.

در سناریوی دوم، که احتمال وقوعش بیشتر است، رژیم، علیرغم درخواست اصلاحات از سوی مردم، خود را بر سر قدرت نگاه می دارد و سرانجام شهروندان، خشمگین و سرخورده، اختیار امور را بدست خود می گیرند. مردم از رژیم می خواهند که قدرت را به یک کمیسیون موقت خودساخته و یا به یک دولت ائتلافی کوتاه مدت بسپارد تا آینده سیاسی کشور از طریق یک همه پرسی معین شود، و در عین حال، چه با تجدید نظر و چه از طریق طرحی نو، قانون اساسی مناسبی تدوین شود. به عقیده من، احتمال رویارویی یا برخورد عمومی وجود دارد، ولی امیدوارم که اوضاع به وخامت یا اختلافات داخلی و یا هرج و مرج نیانجامد.

به این دلیل، رزم آرائی من برای آینده مبتنی بر طرح مشروطی برای یکی از دو سناریوی اول و دوم است، به این منظور که از وخامت اوضاع جلوگیری شده و به هرج و مرج عمومی مشروح در سناریوهای سوم و چهارم کشانده نشود.

آنچه در بطن رزم آرائی اصلی من، در رویارویی با رژیم کنونی قرار دارد، بر گرد این محور می چرخد که برای خروج ملایان حاکم از

صحنه سیاست فرصتی بدور از خشونت و مسیری مسالمت آمیز فراهم و اطمینان حاصل شود که اوضاع از محدوده سناریوهای اول و دوم فراتر نرود. البته، بدون تردید، وقتی از استراتژی ترک قدرت صحبت می شود باید فرض کنیم که ملایان حاکم واقعا قصد خروج از حاکمیت را در سر دارند. اخیرا اطلاعات واثقی در مورد آمادگی بعضی از شخصیت های بلندپایه و نیز صاحب منصبان عالی رتبه نیروهای انتظامی - که عده ای از آنان با من ملاقات هم کرده اند - دریافت کرده ام که آمادگی خود را برای همکاری و کمک به این روند اعلام کرده اند.

ممکن است بعضی در صداقت ادعاهای این اشخاص تردید کنند. ولی من می توانم به عنوان نمونه، احساسات واقعی و اعتقادات یک پاسدار انقلاب را درک کنم که تقریبا هم سن و سال من است و امروز، پیامدهای آنچه را که زمانی یک وظیفه مقدس می پنداشت، به خوبی دریافته است. آنان امروز، شاهد بی عدالتی های مریبان و پیش کسوتان خود بوده و دیگر حاضر نیستند که اسلحه خود را به سوی هم وطنان بی گناه خود برگردانند.

من یقین دارم که رهبران رژیم می دانند که اعتبار مذهبی گذشته خود را تا حد زیادی از دست داده اند. فقط کافی ست که به نتایج انتخابات نگریسته و آمادگی مردم را در گزینش هر آنچه که از حکومت ملایان بدور است و به سوی دموکراسی و آزادیخواهی و ترقی خواهی می رود، به وضوح ببینند. احتمال دارد تک تک رهبران فعلی رژیم، نپذیرند که حکومت مذهبی، از لحاظ یک فرایند، به پایان راه خود نزدیک می شود ولی در عین حال نمی توان انکار کرد که این اندیشه و باور، در تمام سطوح و با شتاب در حال سقوط است.

سخنی با ملایان حاکم

در این مقطع از زمان، من با صراحت از ملایان حاکم دعوت می کنم که بگذارند یک همه پرسی ملی آینده کشور را معین کند تا اگر ملت رأی خود را علیه استمرار و ادامه جمهوری اسلامی صادر کرد، آنان با مسالمت از مقام خود کناره گیری کنند. ملایان حاکم، بیش از هر کس دیگر باید نگران سلامت و امنیت خود در برابر انتقام توده های خشمگین

باشند. در این میان، فقط بخش کوچکی از نیروهای امنیتی به حفاظت آنان خواهند شتافت ولی ملایان بی تردید در این اندیشه هستند که در سقوط نظام، چه کسی به فکر ایمنی آنان خواهد بود.

من نمی توانم به پیش گوئی وقایعی بپردازم که در یک نظام جمهوری جدید رخ خواهد داد، ولی اگر من در آینده در موضع رهبری باشم و تا جایی که در چهارچوب قانونی و توانائی ویژه یک پادشاه مشروطه وجود دارد، حاضرم پناه ملایان در برابر یک موج احتمالی «عدالت انقلابی» از سوی شهروندان انتقام جو باشم، موجی که در سال های اول انقلاب اسلامی نیز رخ داد. ملایان حاکم به احتمال زیاد درک می کنند که هیچ گروه و حزب سیاسی و رهبر ملی در موقعیتی قرار ندارد که بتواند در درازمدت آنان را از خشم ملت مصون نگه دارد. فقط نظام پادشاهی به دلایل تاریخی، از مشروعیت و قدرت اخلاقی ویژه ای برای دعوت به آرامش و آشتی گروه های سیاسی رقیب برخوردار است. نظام پادشاهی، در قرون گذشته بطور کلی نه عداوتی با ادیان داشته و نه کینه توزی با ملایان. در یک دولت غیرمذهبی و قانونی، این وضع در آینده نیز تداوم خواهد داشت.

در حقیقت و بر پایه تماس های خود با ملایان به نیکی آگاهم که بسیاری از آنان عملاً روی تئوری «پرهیز از انتقام جوئی در آینده»، حساب می کنند. با این وصف، نمی توانم در یک محاکمه قانونی و تحقیقات قضائی در رابطه با ادعاهای قربانیان بی عدالتی، فساد و اعمال جنایت کارانه مقامات گذشته، حق شفاعت برای خود قائل شوم. من دست به چنین کاری نخواهم زد. با همین استدلال مسلم است که متهم، حق محاکمه عادلانه و حق بهره جوئی از یک وکیل مدافع در یک دادگاه رسمی و خالی از عناد را خواهد داشت. قانونی مبتنی بر اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، باید اولین گام در تحکیم اهداف مردم سالارانه ما باشد. در همین راستا بخاطر داشته باشیم که بدگمانی، دیرینه ترین دشمن دموکراسی است و در نتیجه نباید فرصتی برای گسترش پیدا کند.

کلید موفقیت این سناریو موضعی است که نیروهای سرکوبگر خود رژیم، به ویژه نیروی بسیج و پاسداران انقلاب و یگان های مخصوص دیگر در پیش خواهند گرفت. این نیروهای قهریه، بیش از هر عنصر

دیگری در رژیم باید نگران آینده خود باشند. شکی نیست که اغلب آنها با شجاعت و با افتخار، از کشور خود در دوران جنگ، دفاع کردند و تلفات زیادی دادند. ولی متأسفانه برخی از آنان در گرداب حرص و طمع و فساد گرفتار شدند و با پایمال کردن حقوق برادران خود امتیازات ویژه ای بدست آورده اند. اگر رژیم سرنگون شود آنان دلایل متعددی دارند که نگران آینده خود باشند. آنان هم مانند ملایان حاکم امید دارند که از خشم توده های انتقام جو در امان بمانند. بسیاری از آنها امید خود را از دست داده و کاملاً درک می کنند که این نظام دیگر نمی تواند به وعده های خود عمل کرده و یا حتی در پایان راه، از آنان حفاظت کند. بنابراین، دقیقاً همین گروه، در جستجوی رهبری هستند، ماورای این نظام که بتواند چنین حمایت و پناهنگاهی را پیشنهاد کند. این نکته احتمالاً یکی از مهمترین موضوعاتی است که مستقیماً با روند یک آشتی واقعی و پردوام مرتبط بوده و به عقیده من زیربنای ترقی و ثبات آینده ما و ضامن موفقیت روند مردم سالاری است.

در واقع پیشنهاد پناهندگی به ملایان حاکم و قوای امنیتی آنان، حائز اهمیت بسیاری است و احتمالاً این امید واقعی را القا می کند که آنان می توانند در دوره گذار نقشی داشته و الزاماً قربانیان آن نباشند. می توان پیش بینی کرد که طبقه حاکمی که در رأس هرم قدرت قرار دارد و منزوی شده، سعی خواهد کرد به قوای خود بقبولاند که به مخالفین اعتماد نکنند، چون هر که بر مسند آنان تکیه زده و وارد صحنه شود، بدون استثناء به انتقام و نابود کردن یکایک آنان خواهد پرداخت. این آخرین امید ملایان حاکم برای جلوگیری از ارتداد نیروهای امنیتی و پیوستن آنان به صف مخالفین است. به همین دلیل، من معتقدم که در رزم آرائی ما باید یک روزنه و یک راه خروج باز گذارده شود، راهی که همه طرفداران سابق رژیم را که امروز سرخورده و بیدار شده اند به نفع نهضت ملی برای آزادی و دموکراسی از آنها جدا کند.

آن دسته از افرادی که امید دارند با سقوط رژیم از میان نروند، چه تعهد و مسئولیتی بر دوش دارند؟ آنان باید از همین لحظه از اعمال زور علیه مردم و علیه دانشجویان فعال، زنان، جوانان یا شهروندانی که خواستار آزادی و عدالت اند خودداری کنند، همانطور که برخی در این

اواخر، این خودداری را نشان دادند. نیروهای امنیتی باید نشان دهند که در جبهه مردم هستند. وقتی رژیم ارتداد نیروهای امنیتی خود را حس کند، به این نتیجه خواهد رسید که ادامه مقاومت در برابر اراده مردم بی فایده است. در واقع بسیاری از بلندپایگان رژیم اکنون، با تأمل تنها نقش ناظر صحنه را ایفا می کنند و دخالت چندانی در نظام ندارند. چنین بی تفاوتی و چنین اضطراب گسترده ای در میان نیروهای قهریه رژیم بیش از هر چیز حاکی از آن است که رژیم تا چه اندازه شکننده و آسیب پذیر شده است.

امکان دارد که عده ای، تا پایین کار رژیم، دست از مقاومت برنداشته و مذبوحانه و به سه دلیل از آن پشتیبانی کنند: اول، بخاطر اینکه راه خروجی در سقوط نظام فعلی برای خود نمی بینند. دوم، به این دلیل که تصور می کنند رژیم می تواند خود را نجات داده و موقعیت خود را حفظ کند؛ و سرانجام بخاطر اینکه علایق مالی و شخصی قابل توجهی دارند که رابطه ای تنگاتنگ با استمرار حکومت فعلی دارند. من بار دیگر به آنها یادآوری می کنم که قدرت واقعی نهایتاً در دست مردم است. این گروه احتمالاً می تواند مدت زمان کوتاهی را برای ادامه پشتیبانی خود دست و پا کند، اما سرانجام مهلت آنان پایان خواهد گرفت.

اکثر عناصر تهدید کننده ای که می توانستند مانع عمده ای برای مبارزه ملی باشند، امروز آمادگی خود را برای پیوستن به صفوف مردم و مبارزه در کنار ملت نشان می دهند. این نکته باعث دلگرمی من است، چرا که بازمانده دستگاه رژیم انگیزه چندانی برای مقاومت تا آخرین لحظه را ندارد. زمانی که این واقعیات روشن شود، سرعت فروپاشی رژیم، موجب شگفتی همگان خواهد شد. مخالفت هر چه شدیدتر شود تعداد بیشتری به رژیم پشت خواهند کرد.

سه قشر جامعه ایرانی، با نفوذ قاطع سیاسی

در سقوط رژیم ملایان چه کسانی نقش کلیدی خواهند داشت؟ اصولاً سه قشر در جامعه، نقش هائی تعیین کننده ایفا خواهند کرد. نخستین قشر، مرکب است از فعالان سیاسی از طبقه روشنفکر،

دانشجویان، دانشگاهیان، روزنامه نگاران، نویسندگان، روشنفکران، متخصصان، پزشکان، فن آوران و امثال آنها. این گروه علاقه وافری به مسائل سیاسی داشته و عموماً با رژیم ملایان مخالف و در فعالیت های سیاسی، حتی الامکان سهم هستند. آنان در مبارزه با رژیم، خط اول جبهه را تشکیل داده و خواستار از میان برداشتن اختناق اند.

دوم بخش سنتی جامعه ایران که در طول تاریخ با پشتیبانی از فعالان سیاسی خط اول جبهه، نفوذ خود را اعمال کرده است. این گروه در بخش اقتصادی، در کسب و تجارت و در اتحادیه های کارگری متمرکز است که در زمان تنش و برخوردهای سیاسی تجهیز می شوند. ولی اگر قرار است که بین عناصر مخالف رژیم یک هماهنگی برقرار شود باید از پیش در باره اینکه کدام گروه در چه برهه ای از بحران چه خواهد کرد و ترتیب آن عملکردها در شرایط متفاوت، چگونه خواهد بود، بیاندهشیم. اگر چه بازاریان و ملایان سنتی نقشی کلیدی دارند ولی پیش از آنکه سقوط رژیم کاملاً مشهود شود و پیش از آنکه فعالیت قشر روشنفکر جانی تازه به خود بگیرد، نمی توان از آنان انتظار داشت که ابتکار عمل را به دست بگیرند. عشایر و سایر افرادی که بدور از پایتخت زندگی می کنند نیز جزئی از این مجموعه هستند. این بخش در موقعیتی قرار دارد که می تواند از طریق اعتصابات و نافرمانی مدنی، اوضاع را مختل کند. در نهایت، آنها می توانند چرخ های اقتصادی را فلج کرده یا کاملاً از کار بیاندازند که در واقع، علائم یک هشدار و نمودار نوع مخالفتی است که در ایران شاهدش بوده ایم.

نهایتاً ما نباید تعداد نامعلومی را که در قالب سایر قشرهای کلیدی جامعه فعالیت می کنند، از یاد ببریم، مانند برخی از ملایان وابسته به رژیم و سپاهیان و نیروی انتظامی و پاسداران. گروه اخیر فعلاً با رژیم مرتبط است ولی اندیشه سیاسی واقعی آنان هنوز به شکلی علنی و واضح بیان نشده است. نیروی نظامی رژیم نیز نقش مهمی بر عهده دارد، چرا که می تواند از سرکوب دانشجویان فعالی که خواستار کسب حقوق خود و استقرار مردم سالاری هستند خودداری کرده، و از همکاری با نظام امتناع کنند. هدف من اینست که آن تعداد را که تا آخرین رمق مقاومت خواهند کرد کاهش داده و به حداقل برسانم.

اما ما چگونه می توانیم طبقه روشنفکر و فن آوران داخل رژیم را تجهیز کنیم؟ آنها چگونه می توانند رژیم را تحت فشار گذارده، نه تنها خواستار حقوق فعلی خود باشند بلکه به مراحل بعدی آن نیز بیاندیشند؟ ما باید اطمینان حاصل کنیم که آنها می توانند به طریقی اظهارنظر کنند که سرانجام آن به تشکیل یک جامعه مدنی واقعی یاری کند. کوشش های واحدهائی مانند کانون نویسندگان و گروه های حرفه ای دیگر، مانند پزشکان، استادان دانشگاه، دانشمندان، دبیران، آموزگاران، فن آوران و کارشناسان باید رساتر شده و به اطلاع شمار بیشتری از شنوندگان برسد. در میان جامعه برون مرزی، استعدادهای فراوان و در واقع برخی از درخشان ترین مغزهای جهان وجود دارد. این دسته از ایرانیان همراه و همگام با هموطنان داخل کشور باید اعتراضات خود را به گوش دولت برسانند که اوضاع کنونی به هیچوجه قابل تحمل نیست. ما باید تلاش خود را به ایجاد یک تغییر اساسی معطوف کنیم. بنابراین ما می توانیم اقتدارگرایان را از فکر نادیده گرفتن و از میان بردن احساسات مردمی منصرف کنیم. رادیو تلویزیون های خارجی که برنامه های زنده به سوی ایران پخش می کنند، تسهیلات مؤثری را برای ایرانیان به منظور داد و ستد فکری و گفتگو فراهم کرده اند و در عین حال فشار بیشتری به رژیم وارد می کنند که دیگر نمی تواند امواج تبلیغاتی را به انحصار خود درآورد.

رژیم ملایان باید به طور مستمر مورد فشار قرار گیرد، فشار از جانب مردمی که از هر فرصت و روزنه ای برای دستیابی به آرمان های آزادیخواهانه خود استفاده می کنند. حتی رویدادی مانند یک مسابقه فوتبال می تواند نتایج غیرمنتظره ای را به همراه بیاورد. وقتی در ۱۹۹۸، در حین مسابقات مقدماتی جام جهانی، ایران به یک پیروزی دست یافت، مردم به خیابان ها ریخته، زنان روسری های خود را برداشتند و اختیار اوضاع از دست رژیم خارج شد. در زمان تحریر این نوشته، بعد از یک مسابقه فوتبال در یک استادیوم بین دو تیم مشهور تهران، برخورد های شدیدی رخ داد. مردم با شجاعت علیه رژیم شعار می دادند و خواستار یک همه پرسی ملی شدند. در واکنش، پاسخ رژیم به این اعتراضات خودجوش، توسل به خشونت بود. اخیراً، بعد از حمله

تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، ایرانیان به تعداد بی شماری در خیابان ها جمع شدند و با شمع افروزی، شعارهایی در پشتیبانی و همدردی با آمریکا سر دادند. همانطور که انتظار می رفت، رژیم این تظاهرات را درهم کوبید و تظاهرکنندگان را وحشیانه سرکوب کرد. این نمونه ها، در کنار مواردی مشابه، هدف بزرگی را به کرسی نشانده اند و آن جدا کردن حساب مردم از رژیم منفور ایران در انظار جهانیان است.

فشارهای مداوم باید از تمام سطوح جامعه مدنی وارد شود. در نبود این فشارها، روند ترقی خواهی فلج شده و به درازا خواهد کشید و دولت با اعطای امتیازاتی کوچک و کم ارزش، بر سر قدرت باقی خواهد ماند. موفقیت تنها هنگامی نصیب ما می شود که ما به این فعالان و عناصر ترقی خواه کمک و یاری کنیم. ما می توانیم با شکستن سدهای انزوا، از طریق ایجاد ارتباط و گفتگوی مستقیم، در کنار حمایت گروه های مختلف، از آنان پشتیبانی کنیم. برخلاف دو دهه گذشته، امروز بسیاری از ایرانیان می توانند با دنیای بیرون ارتباط برقرار کرده و حتی به خارج از کشور مسافرت کنند. این شرایط باعث می شود تا به سادگی واقعیات جهان را با چشمان خود دیده، بر معلومات سیاسی خود افزوده و تشویق شوند و الهام بگیرند تا فعالیت ها و نیازهای خود را با دنیای خارج در میان بگذارند. به همین نحو، بسیاری از ایرانیانی که سال ها در خارج زندگی کرده اند، اطلاعات و پیشنهادهایی برای هموطنان درون مرز خود دارند، کاری که با سفر به ایران بهتر می توانند به آن جامه عمل بپوشانند.

در این میان، سردمداران رژیم، جهانیان را به مبادله فرهنگی دعوت کرده اند، ولی این مبادله نباید محدود به مشاوران بلندپایه سیاسی یا استادان ارشد یک دانشگاه آمریکائی یا ایرانی شود، بلکه این تسهیلات باید برای همه فعالان جامعه فراهم شود. به علاوه، جهانیان باید درک کنند که رژیم هنوز هیچ آمادگی و علاقه ای برای انجام یک گفتگوی متمدنانه با مردم از خود بروز نداده است، چه رسد به گفتگو با تمدن های دیگر. روی هم رفته، با سرعت بخشیدن و جهت دادن به روند تغییر و تحول می توان انتظار داشت که جامعه بین المللی از بی تفاوتی پرهیز کرده، واکنشی مثبت نشان دهد و مردم ایران را در تلاش برای

دستیابی به خواسته هایشان تشویق کند. چنین تشویقی برای ملت هائی مانند افریقای جنوبی، لهستان، نیکاراگوئه، فیلیپین، اندونزی و سایر کشورها در برهه حیاتی تلاش آنها به منظور حذف رژیم تحمیلی و دولت های غیرمردمی، کاملاً سودمند و مؤثر بود.

اما نهایتاً ایرانیان باید در موقعیتی قرار بگیرند که تصمیم گیرنده اصلی باشند. به احتمال زیاد، چنین وضعی طبیعتاً پیش خواهد آمد. در این میان، جهان خارج باید نسبت به روندی که در ایران شکل می گیرد و تکامل می یابد، حساس باشد. مردم ایران از مشارکت و حمایت بین المللی استقبال خواهند کرد، ولی نه به قیمت استقلال و هویت فرهنگی خود. در حقیقت، اوضاع مشابهی در سراسر جهان به چشم می خورد ولی جامعه بین المللی عاملی حیاتی است: این جامعه چگونه باید واکنش نشان دهد؟ آیا خود را به کناری کشیده و تنها در فکر منافع خود خواهند بود، و یا با علاقه بیشتری این مشکلات را دنبال خواهند کرد؟

موضوع اساسی، حمایت از مردم است. تصاویر گویا و دیگر مدارک و اسناد ملموس، عناصر مهمی را در این برهه از زمان تشکیل می دهند. عکس دانشجوی چینی که در مقابل تانک در میدان «تی یانان من» ایستاد، تأثیر انکارناپذیر در سیاست جهانیان نسبت به دولت پکن داشت. شورش و خشونت در اندونزی نیز، افکار بین المللی را نسبت به آینده رژیم سوهارتو تحت تأثیر قرار داد. تظاهرات مداوم در خیابان های بلگراد، سرانجام میلسویچ را از اریکه قدرت به زیر کشید و خشم جهانیان، مقاومت سرسختانه او را خنثی کرد. با این وجود، هر قدر اینگونه حمایت ها الهام بخش ما ایرانیان می شوند، واقعیت این است که انزوای کشور ما مانع حضور ناظران بین المللی به ویژه رسانه های جهانی شده است که می توانستند، با حضور خود و بازگو کردن حقیقت ها، ما را یاری کنند. اکثر جوامع جهانی از خواست های مردم ایران آگاه نیستند. تاکنون گردآوری مدارک از داخل ایران که بتواند بصورتی مثبت افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار دهد بسیار دشوار بوده است. این وضع، به ویژه در عصر اینترنت، بطور حتم تغییر خواهد کرد، مشروط بر اینکه ناظران جهانی، به ویژه رسانه ها، به جای آنکه به

داده هائی که از دستگاه های تبلیغاتی رژیم پخش و منتشر می شود به شبکه ها و روزنه هائی که مردم از طریق آنها خواست های خود را منعکس می کنند، توجه و افکار عمومی را ارزیابی کنند.

نقش مهمی که من به نوبه خود در تمام این جریانات می توانم ایفا کنم و خواهم کرد، این است که تماس های گسترده خود را با عناصر مختلف ملی و گروه های اپوزیسیون در داخل و خارج ایران حفظ، و مواردی را که باید پیشاپیش مد نظر داشت، هماهنگ کنم. اما من هیچگونه تصور خامی در سر نمی پرورانم که بتوانم تمامی این نیروها را تحت کنترل داشته باشم. آنها باید به خاطر اعتقاد شخصی و آینده کشور به اعتبار این روش ایمان بیاورند. با این وجود، من کماکان نقش خود را در قالب عنصری امید دهنده و آینده نگر ایفا خواهم کرد، نقشی که بر مبنای باور استوار من به توانائی هم میهنانم پایه ریزی شده است، و این در زمانی ست که بسیاری از مردم اطمینان ندارند که چه آینده ای در پیش دارند و نمی دانند ایران از این بن بست سیاسی چگونه خارج خواهد شد.

عملیات درون مرزی

من مرتبا با رهبران داخل کشور در تماس هستم، هم از کانال های مستقیم و هم از طریق سازمان های اپوزیسیون در برون مرز. گروه های مختلف متعددی در این جریان دخیل هستند و بسیاری از این تماس ها و کارهای سازمانی علنی نیستند، چرا که مأمورانی که در ایران هستند نقش های حساس دارند. آنها شبکه هائی را تشکیل داده اند که ابعاد آن به درون رژیم کشانده شده، شبکه هائی که می توانند با فراهم کردن اطلاعات برای اقدام در مواقع حیاتی، فلج کردن رژیم را تسریع کنند. این فعالیت ها باید سری بمانند زیرا افشای آنها مسلما به آن دسته که با من همکاری دارند و خود را وقف اقدامات آینده کرده اند، لطمه خواهد زد. عملیات آنها از مجراهای زیرزمینی که اکثرا دست نخورده باقی مانده اند، هماهنگ می شود. آگاهی در باره کادر این افراد بسیار محرمانه و تماس تنها از طریق رسته های فرماندهی منظم صورت می گیرد.

این نکته ای حیاتی ست که فعالان، از افشای وجود خود به هر

نحوی که زودرس تلقی شود، خودداری کنند، زیرا عملیات ویژه در زمانی که رژیم هنوز کنترل اوضاع را در دست دارد، فقط ارزش سمبولیک خواهد داشت و به سرعت خنثی و سرکوب خواهد شد. من پیوسته به حفظ جان افراد اصرار ورزیده و به عملیاتی رضایت نخواهم داد که صرفاً جنبه تظاهرات داشته و به قیمت مرگ زودرس و ناروای میهن پرستان شجاع ما بیانجامد. نکته بسیار مهم دیگر اینست که این گروه ها باید در مناسب ترین زمان یعنی وقتی که رژیم کنترل اوضاع را از کف می دهد، وارد مرحله عملیاتی شوند.

در این زمان یکی از مهم ترین مسائل، نیاز به پشتیبانی گسترده مادی و معنوی از ناحیه جامعه ما برای تمامی این شبکه ها و سازمان های داخل و خارج کشور است. هر ایرانی صرفنظر از امکانات خود، می تواند و باید در حدود توانائی، به این نهضت و جریان کمک و در این تلاش شریک باشد. اکنون که بالاخره فرصت برای تغییر و تحول مؤثر فراهم شده، وظیفه ماست که در آن سهیم شده و صراحتاً تعهد خود را برای آزادسازی وطن مان ابراز کنیم.

فصل آخر

در عین آنکه انتظار ندارم که رژیم صرفاً تسلیم شده و بگذارد که نیروهای مردم سالار اوضاع را به دست بگیرند، می دانم که عده زیادی از وابستگان رژیم به آن اندازه درایت دارند که واقعیات اطراف خود را درک کنند. بسیاری از آنهایی که به داشتن تماس با من یا با سایر گروه های اپوزیسیون متهم شده اند، بارها دستگیر و بازجوئی شده اند، معهداً هنوز عده زیادی از آنها علناً با من تماس دارند بدون اینکه نگران کیفر و انتقام جوئی رژیم باشند. بدین ترتیب برای رژیم بسیار دشوار شده که با این موضوع به عنوان یک جرم سیاسی برخورد کند.

مردم، به ویژه جوانان، به دعوت من پاسخی مثبت می دهند. الزاماً نه به خاطر نام من، بلکه به این دلیل که تشنه افکار، نگرش های نو و آینده ای هستند که آزادی های فردی، ترقی خواهی و مردم سالاری و وحدت و تحول مثبت را به ارمغان بیاورد. در واقع، به نفع رژیم هم نیست که این حوادث را به سمت و سوی یک حمام خون بکشاند که در آن هیچکس برنده نخواهد شد.

مسئله رژیم از گفت و گوهائی مانند بحث در باره اضمحلال و سقوط اجتناب ناپذیرش به جنون سوء ظن دچار شده ولی هر چه این روند شفاف تر باشد رژیم زودتر مسیر حوادث و نیاز تسلیم شدن در مقابل احساسات نیرومندی ملی را درک خواهد کرد.

عناصر بسیاری برای پدید آوردن تغییر و تحول حاضرند. ما منابع اولیه و اساسی لازم برای شعله ور ساختن این نهضت را در اختیار داریم که از همه مهمتر یک اکثریت متعهد ایرانی است که در لحظه نهائی، از

هیچ گونه فداکاری ابائی ندارد. من به سهم خود تضمین می کنم که از هیچ کوشش و تلاشی در راه آزادی وطنم فروگذار نکرده و بالاتر از همه، صمیمانه و صادقانه نسبت به افکار و اصول مندرج در این کتاب، وفادار بمانم.

به علاوه، من کماکان به همکاری خود با سازمان های سیاسی موجود، هم در ایران و هم در خارج، ادامه خواهم داد. پیام های صلح و صلح دوستی ملت ایران و شوق آزادیخواهی آنان را به اطلاع جامعه جهانی، دولت ها، رسانه ها، دانشگاهیان و پژوهشگران خواهم رساند، با این امید که آنها هم به نوبه خود از هدف ایرانیان، به همان صورتی که در مورد سایر ملت های اصلاح طلب عمل کردند، پشتیبانی کنند.

ایران اینک وارد یکی از پرتحرک ترین مراحل تحول درونی خود می شود. نسیم دگرگونی در تمام شهرها و روستاهای وطن من در حال وزیدن است. یکایک ما این نسیم و این امید را در دل خود احساس می کنیم. بیش از هر زمان دیگر آماده ایم که به علاقه وافر خود در ایجاد یک دولت مردم سالار و پایدار، برای اولین بار در تاریخ کشورمان، جامه عمل بپوشانیم.

سپاسگزاری

سال هاست که عده کثیری الهام بخش، آموزگار، چالش گر و مشوق من بوده و با عشق و علاقه از من پشتیبانی کرده اند. برای من، این سفر، بسیار طولانی و اغلب با تنهایی و درد همراه بوده است. ولی هرگز در طول آن، از یاد نبرده ام که هدف نهائی، آزادی کهن میهن عزیز است.

غیر از بستگان و دوستان نزدیکم، صدها نفر به طرق مختلف، بر زندگی و اندیشه های من تأثیر گذارده اند. من نمی توانم نام یکایک آنان را در اینجا ذکر کنم و اگر هم می توانستم، شماری از آنان هستند که نباید نامشان در شرایط کنونی افشا شود. امیدوارم روزی - روزی نه چندان دور - بتوانم آشکارا از آنان سپاسگزاری کنم.

از همه مهم تر، بزرگ ترین الهام دهنده من و آنچه که عزم و اراده مرا استوارتر کرده تا در این راه، جان فشانی و فداکاری کنم، جوانان دلاور ایران هستند. پایداری و دلیری آنان برای مقابله با مصیبت ها و سرکوبی ها برای همیشه در تاریخ کشورمان ثبت خواهد شد. من در برابر آنان، سر تعظیم فرود می آورم و ایمان دارم که آنها بر پلیدی پیروز شده و غرور، اراده و شأن و منزلت ربوده شده ما را اعاده و هویت ملی و نام و تمدن پرشکوه ایران را دوباره زنده خواهند کرد. امید دارم که شاهد آن روزهای پرافتخار باشم.

خداوند نگهدار ایران باد!

ضمائم

پیام رضا پهلوی

در مورد ابعاد پیکار

جمعه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲

هم میهنان عزیزم،

پس از گذشت ۲۴ سال از مقاومت و مبارزات پی گیر، ما ایرانیان متعهد به آزادی، حقوق بشر و مردم سالاری، اکنون به حساس ترین مرحله این پیکار ملی رسیده ایم - مرحله ای که آغازگر پایان جمهوری اسلامی ست. به جز گروهی انگشت شمار از سرسپردگان این نظام، مردم آگاه ایران در سرنگون کردن این رژیم از هر زمان دیگر متحدتر و مصمم تر شده اند.

در راستای تلاشی ملی برای آزادی و حاکمیت مردمی، تحریم انتخابات نهم اسفندماه گذشته، درخشانترین نمونه نافرمانی مدنی، به منظور اثبات عدم مشروعیت این نظام بود - اقدامی که از دید جهانیان نیز پوشیده نماند.

علاوه بر این دگرگونی های فاحش داخلی، تحولات اخیر منطقه نیز سردمداران رژیم را نگران تر کرده است. آنان بناچار برای نجات خود، ترفندهای جدیدی را بکار بسته اند. این نظام از یک سو، بیش از ۹۰ نشریه را توقیف، جوانان را زندانی و شکنجه و حتی نمایندگان مجلس اش را مورد تعقیب و بازخواست قرار می دهد و از سویی دیگر برای مصرف جهانیان، صحبت از برقراری روابط با آمریکا و برگزاری رفراندوم می کند.

در این بن بست و از موضع ضعف، هدف نظام این است که توجه دنیا را بار دیگر، از جنبش آزادیخواهی ایرانیان منحرف کرده، و همچنان خود را سخنگو و نماینده ملت ایران وانمود کند. غافل از اینکه مردم هشیار

ایران، دیگر به اصلاحات بسنده نکرده، ماورای این رژیم، خواهان برگزاری یک همه پرسی برای تعیین نوع حکومت و نظام دلخواه خود هستند.

در این مرحله، لزوم شکل گیری شورائی که نمایانگر همبستگی ملی باشد بیش از همیشه آشکار است - شورائی که مرکب از ایرانیان معتقد به مردم سالاری و جدائی دین از حکومت باشد و روند مبارزه را در قلب یک اتحاد ملی بر دوش بگیرد.

از بدو مبارزه، من همواره مشوق اتحاد و همکاری میان افراد و سازمانهای باورمند به آزادی و مردم سالاری بوده و زمینه سازی برای برگزاری یک همه پرسی ملی را - به منظور تعیین نظام دموکراتیک آینده کشور - در گروی همسوئی فراسازمانی و فرامسئلی امروزمان دیده و می بینیم.

در این برهه از زمان، من از همیشه به آینده کشورمان خوش بین تر هستم، زیرا که این هم صدایی و یکدلی را در سرنگون کردن رژیم اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی، بوضوح در عملکرد مبارزان داخل و خارج کشور می بینم. بدیهی ست که تعهد به اولویت ها و تمرکز بر آنهاست که متضمن پیروزی نهایی ما در این مبارزه خواهد بود.

هم میهنان عزیزم،

علاوه بر ضرورت تشکیل یک شورای رهبری، توجهمان باید معطوف به گروه های مختلف صنفی و سازمانهای آزادیخواه درون مرز باشد که اکنون نیازمند پشتیبانی گسترده تری هستند.

در کنار تحریم سیاسی، این نظام باید از لحاظ اقتصادی نیز فلج شود، زیرا که ادامه حیاتش رابطه مستقیمی با توانایی مالی آن و سردمدارانش دارد.

اعتصابات گسترده، کم کاری ها، تحریم ها، تظاهرات و توسعه شبکه های پیکار سراسری همه و همه برای تداوم خود، نیازمند حمایت مستقیم و پشتیبانی های مالی هستند.

- باید از دانش آموزان، دانشجویان و دیگر جوانان مبارز حمایت کرد.

- باید به خانواده زندانیان سیاسی کمک های مالی و حقوقی رساند.

- باید خسارت بیکاری کارگرانی را که دست به اعتصاب

می زنند، جبران کرد.

– باید اعتصابات سراسری به کادرهای اداری کشور نیز گسترش یابد.
– باید از روزنامه نگاران و نویسندگانی که به روشنگری می پردازند، پشتیبانی کرد.
– باید نهادها و بنیادهای وابسته به رژیم را با عدم خرید کالاهایشان، تحریم کرد.
– باید نهادهای جامعه مدنی و سازمانهای غیردولتی و غیروابسته را تقویت کرد.
و باید بطور کلی جامعه را به حداکثر امکانات برای یک قیام بدور از خشونت مسلح کرد.
در این راستا، باید از هرگونه انتقام جویی پرهیز شود. نیروهای انتظامی، زمانی به هم میهنان مبارزشان ملحق می شوند که دو نکته اساسی برایشان مسلم گردد:

اول اینکه، نیروهای انتظامی، عضوی از خانواده ملت هستند. هرگز فراموش نکنیم که آنها نیز در راه پاسداری از مرز و بوم کشورمان جانفشانی کرده اند. آنها بدون تردید در بازسازی و ساماندهی آینده کشور، چه در لباس سپاهیگری و چه در شغلی دیگر، سهم خواهند بود.
دوم اینکه، حرکت های نافرمانی مدنی باید گسترده و همگانی شود و فلج شدن رژیم ابعادی آشکار پیدا کند تا نیروهای انتظامی عملاً بتوانند از دستور حاکمان سرپیچی کرده و به صفوف مردم بپیوندند.

هم میهنان عزیزم،

هیچ نیروی توانمندتر از اراده یک ملت مصمم و متکی بخود نیست. آینده ایران، تنها باید بدست ما مردم ایران رقم زده شود – چه دنیا با ما باشد، چه نباشد. ایرانیان همواره از چالش ها و فراز و نشیب های تاریخ سرافراز بیرون آمده اند. من یقین دارم که این بار نیز، پیروزی از آن ملت آزادمنش ایران خواهد شد.

رضا پهلوی

پیام به آزاد زنان ایران

اردیبهشت ۱۳۸۰

هم میهنان عزیزم، به یکایک شما درود میفرستم.
روی سخنم امروز با شما آزاد زنان ایرانیست. آزادزنانی که پس از
گذشت ۲۲ سال، در رویارویی با نابرابری ها، اجحاف و واپسگرایی، هرگز
سر تسلیم فرود نیاورده اید.

بی جهت نیست که صفحات تاریخ سرزمین کهنسالمان، از
دیرهنگام تا به امروز، بارها و بارها، شاهد سخت کوشی، پایداری و
فداکاری شما بوده، که در سخت ترین شرایط، در راه دستیابی به حقوق
اساسی خود، از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکرده اید.

در گذشته ای نه چندان دور، پیش از آنکه نظام دین سالار کنونی،
جامعه ما را به سراشیب انحطاط و خفت بکشاند، آزاد زنان این سرزمین
از جایگاه والائی برخوردار بودند. شما زنان، دوشادوش، و گهگاه
پیشاپیش مردان ایرانی، در راه سربلندی و سرافرازی کهن میهن عزیز،
گام برمی داشتید.

از مشاغل خصوصی گرفته، تا امیری ارتش، سفارت و وزارت،
شما نیمه دیگر ایران، با بهره گیری از استعداد و نبوغ خود تلاش
می کردید که زادگاهتان را با سرعتی هرچه بیشتر در زمره پویاترین و
مرفه ترین ممالک جهان قرار دهید.

۳۸ سال پیش، این تلاش ها، این پایداری ها و این مبارزات به
جائی رسید که شما، با پشتوانه آداب و فرهنگی که گهواره زیباترین
اندیشه هاست، در تعیین سرنوشت کشور خود، با دستیابی به حق رای،
سهیم و شریک نیمه دیگر ایران شدید.

شما این پیروزی را زمانی در صفحه مبارزات خود ثبت کردید که
هنوز هم ردیفانتان در بیش از ۴۵ کشور دنیا از این حق اساسی برخوردار
نبودند.

هم میهنان عزیزم،

انقلابی که ۲۲ سال پیش بنیاد جامعه ما را با لرزه درآورد، و نظامی که به دنبال آن حکومت را به دست گرفت، تیشه دلخراشی به ریشه و پیکر پیروزی‌ها و افتخارات بانوان این سرزمین زد. حقوق همه ایرانیان در این سالها پایمال و نادیده انگاشته شده، اما لطمه ای که به مقام شما زنان ایرانی، به جان و روح و غرورتان وارد شده، در تاریخ ما پیشینه ندارد.

این نظام ضد ایرانی، که در گفتار به شعارهای عوام فریبانه متوسل می‌شود، در عمل، تعدد زوجات، ازدواج خردسالان و سنگسار را در قوانین مدنی کشورمان گنجانده است؛ کشوری که بیش از ۲۵ قرن پیش، مصدر اولین اعلامیه حقوق بشر بوده است.

امروز، سرزمین ما در بند کسانی است که دم از جامعه مدنی می‌زنند، اما در عمل، حتی آزادی انتخاب جامه و پوشاک را، که از ابتدائی‌ترین حقوق انسان‌هاست، از شما سلب کرده‌اند. مردم سالاری دینی، که به تبلیغ و ترویج آن برخاسته‌اند، ارزش و اعتبار قضائی شما زنان ایرانی را، در بیدادگاه‌های این رژیم به حد نیمی از شهادت مردان تنزل داده است. اینان مردسالاری را از مردم سالاری تمیز نمی‌دهند.

هم میهنانم،

در طول این سالها، ما ایرانیان، چه از نسل امروز و چه از نسل دیروز، چه زن و چه مرد، تجربیات بسیار دردآور و پربهایی را از این دوران سیاه کسب کرده ایم.

ایران ما زمانی به بهار راستین آزادی دست می‌یابد که قوانین مدنی آن، بدور از دیدگاهی کهنه و واپسگرا، و با بهره‌گیری از اندیشه زنان و مشارکت کامل و بی‌قید و شرط آنان در تعیین حقوق خود، تدوین شوند.

زدودن نگرشهای منفی به آزادی‌های فردی زنان، یا به عبارتی دیگر، از میان بردن دشواری‌هایی که به بازپس گرفتن حقوق از دست رفته زن ایرانی می‌انجامد، باید از اولویت‌های ایران فردا باشد، ایرانی که حکومتش با رأی مردم، جایگزین این رژیم زن ستیز خواهد شد.

من در افق ایرانی را می بینم که در آن تبعیض، به هر شکلی که باشد، جایی نخواهد داشت. برابری در مقابل قانون ایجاب می کند که هیچ شهروندی خود را ضعیف و بی پناه حس نکند، و هرگز در حسرت دستیابی به حقوق خدادادی خود بسر نبرد. قوانینی که شما زنان ایرانی را تا حد یک انسان درجه دوم تنزل می دهند، نه با روح ایرانی سازگارند و نه جایی در فرهنگ ملی ما دارند.

زنان و مردان ایران باید در آرامش و اطمینان خاطر، بدور از تکفیر و تهمت محاربه با خدا، قوانینی را پایه ریزی کنند که همگام با زمان و همسو با اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد؛ قوانینی که هم سرچشمه در فرهنگ ملی ما دارند، و هم شایسته کشوری باشند که در آن نام زن با واژه زندگی هم ریشه است.

در ایرانی که من آرزویش را دارم، افراد جامعه، در هر جایگاه و مقامی که باشند، نمی توانند به اتکای جنسیت، نژاد، و یا دین و رنگ خود با دیگران زورمندانه رفتار کنند. ایرانی است که امنیت قضائی زنان را تضمین می کند تا دستگاه دادگستری اش، به جای آنکه ناقض حقوق اساسی زنان باشد، از آزادی های فردی و اجتماعی آنان پاسداری کند.

زنان ایرانزمین،

در این ۲۲ سال، هیچ گروه و دسته ای، زجر نابرابری، درد محرومیت و خفقان تبعیض را به اندازه شما لمس نکرده است. امروز، در هیچ کشور متمدنی، و تحت نظر هیچ دولتی که خود را طرفدار جامعه مدنی می انگارد، قانون گذاری مبنای جنسیت پیدا نمی کند، و نابرابری زن و مرد به نام یک اصل پذیرفته شده، صورت قانونی به خود نمی گیرد. نظامی دین سالار که در آن، امنیت فردی و اجتماعی زنان در موارد مهم و حساس به حکم قانون سلب می شود، اصلاح پذیر نیست.

در مقابل، من آرزوی ایرانی را دارم که در آن با مشارکت همه جانبه شما آزادزنان میهن، درد نابرابری ها را درمان کرده و در احیای حقوق اساسی تان، موانع و دشواری ها را برای همیشه از سر راه خود بردارید.

من آینده ای را آرزو دارم که در آن، جنسیت، همانند مذهب یا تیره یا اندیشه سیاسی، محک خدمت و لیاقت و کفایت هیچ شهروندی نباشد؛ ایرانی که در آن، هم به دین و معنویت احترام گذارده شود، و هم قوانین امروزی و پویایش، آزادی های فردی و اجتماعی شهروندان آنرا تضمین کند.

چنین جامعه ای دست یافتنی است، اما برای دستیابی به آن، ایران عزیز ما احتیاج به نظامی دارد که در آن ملت نه تنها صغیر شمرده نشود بلکه با اراده خود و بدون دخالت ولی و قیم، سرنوشت خود را در دست بگیرد و با آزادی کامل سیاسی، در رفاه اجتماعی و اقتصادی، کوتاهی ها و کورفکری ها را جبران کند.

هم میهنانم،

من از شما دعوت می کنم که مانند گذشته، به مبارزات بدور از خشونت خود ادامه دهید، و جوی را که در طول این ۲۲ سال، شما آزاد زنان ایرانی را در زمره شهروندان نامرئی انگاشته است بشکنید. آنگاه است که دوشادوش نیمه دیگر ایران، که از ظلم و ستمی که به شما روا داشته شده، به نیکی آگاه است، به شرکت کنندگان مؤثر عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران فردا مبدل خواهید شد.

امروز، از تمام قشرهای جامعه درون مرزی، میهن پرستان بسیاری با من تماس می گیرند و پاکدلانه آمادگی خود را برای پشتیبانی از یک فراندم، از یک همه پرسی آزاد، ماورای این نظام زن ستیز و ضد ایرانی، اعلام می کنند.

شما آزاد زنان ایرانی باید بدانید که بسیاری از دست اندرکاران سیاسی، مذهبی و نظامی همین رژیم، با ندامت و پشیمانی از کرده خود، آماده اند که دوشادوش ملت ایران، دین خود را به جامعه ادا کنند. مقاومتی که شما زنان ایران در برابر احکام غیرانسانی و مقررات محدود کننده این اقتدارگرایان، در طول این ۲۲ سال، از خود نشان داده اید، نه تنها باید سرمشق دیگر مبارزان راه آزادی باشد، بلکه باورم را به آزادی دوباره کهن میهن عزیز، دوچندان کرده است.

با وجود تمام مصائبی که متحمل شده اید، چون به روح آزادیخواه

و آزادمنش شما باور دارم، چون به پایداری شما ایمان دارم، آینده ای
پر بار و روشن را در افق کشورمان می بینم: آینده ای که در آن، به همت
و اراده شما، بدور از فشار کهنه اندیشی ها و نابرابری ها، سرنوشت خود
و سرزمینمان را در دست خود گرفته، و ایرانی را بنا خواهیم کرد که
سربلندتر و نیرومندتر از همیشه باشد؛ ایرانی که از استعدادها و
تخصص های تمامی شهروندانش بهره جوئی کند.

هم میهنانم،

آرزوی روزی را دارم که ندای آزادی زنان، از کناره های رود ارس و
دشت مغان تا فلات گرمسیر زابل و زاهدان، از کرانه های کارون و
اروند رود و نخلستانهای اهواز و خرمشهر تا باغهای بیرجند و نیشابور و
بلندیهای بینالود، از شالیزارها و جنگلهای آستارا و گرگان تا کویرشهرها
یزد و اردکان، از دامنه های البرز و سهند و سبلان تا سواحل خلیج
همیشگی فارس، تمامی خاک زادگاهم را فرا گیرد تا بهار راستین آزادی
به ایرانمان بازگردد.

آن روز دور نیست، زیرا که برابری حق شماست.

خداوند نگهدار ایران باد!

پیام به جوانان ایران

فروردین ۱۳۸۰

هم میهنان عزیزم،

بار دیگر به همه شما درود میفرستم،

امروز روی سخنم با شما جوانان است که پرارزش ترین سرمایه ملی میهن عزیزمان هستید. شما وارثان گذشته پرافتخار وطن و سازندگان ایران فردا هستید. اما در همه این سالها به سبب جهل و دشمنی رژیم جمهوری اسلامی از همه لوازم آموزش و پرورش مناسب محروم بوده اید.

آموزش و پرورش درست، هم احتیاج به بهترین و پیشرفته ترین امکانات تحصیلی، ورزشی و تفریحی دارد، و هم نیاز به یک محیط فکری آزاد، که در آن یک جوان، از تمامی آزادی های فردی برخوردار باشد و بتواند آنچه را که مورد علاقه اش است انتخاب کند، در باره هر موضوعی که مورد پسندش باشد بدون وا همه صحبت، بحث و تحقیق کند، و به آرزوها و آمالش، در محیطی باز و آزاد، در آسایش و آرامش، جامعه عمل بیوشاند. ولی در عوض، ما امروز در مملکت و جامعه خود چه می بینیم؟ حکومتی را می بینیم که ۲۲ سال پیش به نام آفریدگار و با نقاب دیانت و وعده آزادی، زمام امور را در دست گرفت و بجز جنگ، ویرانی، فقر، بی عدالتی، ناامنی، خفت و غم چیز دیگری به ارمغان نیاورد.

با انقلاب شوم فرهنگی، این رژیم ضد ایرانی، دانشگاه را هم که مهمترین پایگاه پیشرفت و ترقی جامعه بود به سرایش رخوت و رکود افکند. بسیاری از استادان دانشمند و آزموده و دانشجویان آزاده و وطن دوست را به بهانه های گوناگون از این نهاد حیاتی کشور بیرون راند. در نتیجه همین فاجعه بود که تخصص و صلاحیت علمی قربانی مکتب و مذهب دولتی شد و سطح و کیفیت آموزش به گونه ای فاجعه آمیز

فروافتاد. در پس این حمله ضد فرهنگی بود که حرمت و قداست دانشگاه
آماج یورش های وحشیانه ایادی مزدور رژیم شد.

فاجعه، تنها در محروم شدن دانشجویان توانای میهن از امکانات
آموزشی و پژوهشی، از آزادی اندیشه و بیان و از حداقل امکانات زندگی
شرافتمندانه نیست، میلیون ها دیگر از دختران و پسران ایران که به
دانشگاهها راه نیافته اند نیز به سرنوشتی تلخ و تاریک محکوم شده اند
و اکثریت عظیم آنان از زندگی انسانی و بارور محروم و از آینده خود
نامیدند.

چرا شما جوانان باید تا این حد از آینده خود مأیوس باشید؟ شما
جوانانی که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهید و در
هوش و استعداد و سخت کوشی، از دیگر هم سالانتان در جوامع پیشرفته
دنیا کم و کاستی ندارید. چرا فرار مغزها امروز، پس از ۲۲ سال، هنوز
هم گریبانگیر جامعه ماست؟ چرا شما جوانانی که متعلق به ایرانید و
ایران به شما تعلق دارد، از ناچاری، این فکر را در سر می پرورانید که
چگونه و از چه راهی میهن خود را برای همیشه ترک کنید؟ چرا باید شما
فرزندان ایران از حداقل وسائل و فضای آموزشی، از نعمت اشتغال مفید،
از دسترسی به درآمد و مسکن مناسب و از امکان تشکیل خانواده
محروم باشید؟

مگر در این ۲۲ سال تنها از درآمد نفت بیش از ۳۰۰ میلیارد
دلار به خزانه رژیم سرازیر نشده است؟ اگر سیل انقلاب ۵۷ ساختار نظام
پیشین را دگرگون کرد، بنیاد یک کشور موفق و ثروتمند را که با خود
نبرد؟ حقیقت تلخ این است که واپسگرایی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی
ایران، از نخستین روزهای انقلاب آغاز شد و هنوز متوقف نشده است.

هم زمان با این واپسگرایی ها، سردمداران رژیم، که همان مبلغین
انقلاب گل در مقابل گلوله اند، زمانیکه شما در اعتراض به این اوضاع
وخیم، دست به تجمعی آرام برای کسب آزادی های اساسی خود زدید،
گلوله را جایگزین گل ها کردند و بوسیله نیروهای فشار خود ندای
حق طلبانه شما را در گلو خفه کردند، شما را از بام خوابگاه دانشگاهتان
به زیر افکندند، به خاک و خون کشیدند، و در زندانهای خود شکنجه
دادند. آنچه که امروز تداوم دارد همین مسیر اختناق و واپسگرایی است.

آیا این است سرنوشتی که ما برای خود و برای سرزمین خود آرزو داشتیم؟ آیا براستی این است آنچه که ما ایرانیان در آغاز قرن بیست و یکم، شایسته اش هستیم؟

پیش گامان راه آزادی، جوانان آگاه،

امروز به خوبی دریافته ایم که راه نجات ایران بروی کار آمدن حکومتی است که در آن مردم، بدون ولی و قیم، و در آزادی و مشارکت کامل حاکم بر سرنوشت خویش باشند. مردم هشیار ایران به نیکی آگاهند که آزادی در قالب یک دولت دینی، مفهومی ندارد. مردم سالاری دینی، نقابی است بر بن بست اجتناب ناپذیر یک حکومت دین سالار.

تجربه تلخ ۲۲ ساله جمهوری اسلامی ثابت کرده است که دخالت دین در حکومت، هم برای حکومت زیان آورست و هم برای دین. روحانیون اصیل هم از ابتدا بر همین عقیده بوده اند و امروز بیش از هر زمانی بر ضرورت این تفکیک اصرار می ورزند.

جدائی دین از حکومت، از نخستین گامها برای بنیان گذاری یک دموکراسی واقعی است. برای ایجاد حکومتی است که مردم در آن بتوانند قوانینی را وضع کنند که، همگام با زمان، ضامن عدالت اجتماعی و منافع سیاسی و اقتصادی آنان باشد. این همان راهی است که تمامی کشورهای دموکراتیک و پیشرفته جهان آنها پیموده اند. اما رهبران این رژیم، حتی آنان که ادعای حسن نیت دارند، هرگز چنین گامی را برندخواهند داشت و به چنین راهی نخواهند رفت. این نظام و قانون اساسی اش که ملت ایران را صغیر می انگارد، نمی تواند پاسخگوی انتظارات برحق شما باشد. بنابراین، بیش از این، نباید با امیدی واهی برای آزادی و دموکراسی در چهارچوب این رژیم، فرصت ها را از دست بدهیم و شاهد نابسامانی و حقارت روزافزون جامعه و میهن خود باشیم.

جوانان شریف و غیور ایران،

امروز زمان آن فرا رسیده است که زمینه همکاری را در ابعاد ملی فراهم کنیم. لازمه این کار، ایجاد وحدتی است که در آن همه گرایش های سیاسی، اهداف ایدئولوژیک و حزبی خود را بطور موقت

کنار گذارند و تمام نیروی خود را در اختیار یک هدف واحد قرار دهند. همه گروه‌های سیاسی و احزاب، جمهوری خواهان، مشروطه خواهان، چپ‌ها و راست‌ها، همه و همه باید بدانند که اولویت، نجات ایران است. هدف واحد ملی، رسیدن به آزادی و حاکمیت مردم است، و هر آرزو و هر خواست و هر اندیشه و هر باور دیگری در مقایسه با این اولویت، امروز فرعی و ثانوی است.

امروز فقط باید به اتحاد بیندیشیم.

بیائید با یکدیگر زمینه این اتحاد ملی را فراهم کنیم تا جهانیان بدانند که در مقابل این حکومت و این ظلم و ستم، ملت ایران همفکر، همصدا و یکپارچه اند. ما باید همگی این راه را در کنار هم، با اراده‌ای آهنین و بدور از خشونت بپیمائیم. اما سران نظام باید بدانند که اگر دست به خشونت بزنند، مردم ایران با شجاعت از حقوق خود دفاع خواهند کرد.

هم رزمان دلیر،

هدف من تدارک همکاری و همسوئی بین تمامی گرایش‌های آزادمنشی است که یک همه‌پرسی آزاد را، بدون دخالت رژیم جمهوری اسلامی، و با نظارت سازمانهای بی‌طرف بین‌المللی، کارساز و نجات‌بخش می‌دانند. امیدوارم تمامی ایرانیانی که به این هدف باور دارند، مرا در این حرکت سرنوشت‌ساز یاری کنند.

می‌دانم که در راه آزادی کشورم، در راه مبارزه با رژیم‌هایی که کارنامه سیاهش، هر روز با ناچیز شمردن خواست‌های شما جوانان سیاه‌تر می‌شود. تنها نیستم. رژیمی که نیازها و خواستهای ۱۹ میلیون دانش‌آموز ایرانی را نادیده گرفته و میلیون‌ها دلار سرمایه ملی را در راه اهداف و برنامه‌های گروه‌های تروریستی تلف می‌کند، به ایران و ایرانی نمی‌اندیشد. هیچ ملتی، سزاوار چنین حکومتی نیست.

آزادزنان و آزادمردان ایران،

به نیروی خود ایمان داشته باشید. من به شما اطمینان می‌دهم که ملت ایران، با مشاهده صفوف یکپارچه شما، از صمیم قلب و با تمام

اراده و توان خود، به پشتیبانی از شما برخوانند خاست و به این خواست ملی، برای سازماندهی به یک همه پرسی، فراسوی این نظام ضد ایرانی، جامه عمل بپوشانند.

روحانیونی که صمیمانه و صادقانه به جدائی دین از دولت اعتقاد دارند، باید دست از حکومت بکشند و رسالت دیرینه خود را که راهنمایی اخلاقی جامعه است ادامه دهند تا شما فرزندان ایران، در کنار هم، بتوانید میهن عزیزتان را به آزادی و سربلندی برسانید و از کشورمان، در کوتاه ترین زمان، سرزمینی مترقی، آزاد و نیرومند بسازید.

روزی که شما در شرایطی کاملاً آزاد، به پای صندوقهای رأی بروید و در انتخاباتی خالی از اختناق و تزویر، نظام آینده خود را برگزینید، من به آرزوی قلبی خود رسیده ام. من امروز بر آنم که این حرکت را به دروازه پیروزی برسانم. من مصمم هستم که مینهم را، به پشتوانه حمایت شما، از ورطه نابودی نجات دهم و مانند بسیاری از شما از جان خود نیز در این راه دریغ نخواهم کرد.

خداوند نگهدار ایران باد!

امروز... فقط اتحاد!

دی ۱۳۷۹

هم میهنانم، ملت شریف و آزاده ایران،
به یکایک شما درود میفرستم،
۲۲ سال است که رژیم ضد ملی، غیرانسانی و مردم ستیز بر
جامعه ما حاکم شده است.

۲۲ سال است که زمامداران این حکومت با ریاکاری، با دروغ و
فریب، و با نقاب دیانت هستی ما را غارت کرده، غرور ملی ما را پایمال
نموده، و زندگی میلیونها ایرانی را به فقر و فلاکت و نابسامانی و
پریشانی کشانده اند.

در تمام این سالهای شوم و دهشتناک، هزاران هزار ایرانی، چه در
ادامه جنگی بی حاصل و چه در زندانهای رژیم، جان خود را از دست
دادند و هزاران هزار خانواده سیاه پوش و داغدار شدند. در تمام این
سالها، من که خود رنج دوری از وطنم را بدوش کشیده و می کشم، با
تمام وجودم در درد و رنج و پریشانی شما سهیم بوده ام و در چهارچوب
وظایف ملی خود سخت کوشیده ام تا جهان و جهانیان را از بیدادی که بر
مردم مینهم میروید آگاه سازم و فریاد درد و خشم و اعتراض شما را از
درون زندانی که از ایرانمان ساخته اند به گوش دنیای آزاد برسانم.

هم میهنانم،

امروز، پیام های متعدد و پرشور شما که از راههای گوناگون و از
دورافتاده ترین نقاط ایران به من می رسد امیدم را به اتحاد ملی که
لازمه آزادی و رهائی مینهمان است دوچندان کرده است. به پشتوانه این
اراده ملی است که امروز به شما این نوید را میدهم که عمر مصیبت و
تیره روزی ملت ما بسر آمده است. من بعنوان یک شهروند پرمسئولیت
ایرانی، به عنوان یک مبارز آزادیخواه، با تمام وجود، احساس، ایمان و

اراده خود دریافته ام که اینک تا دروازه رهایی مینهم چند گامی بیش باقی نمانده است.

من امروز، در این ایام خطیر و تعیین کننده، بیش از هر زمان دیگری خود را در کنار شما خواهران و برادرانم احساس میکنم و با اعتقادی استوار به روح آزادگی شما ایمان دارم که با همت شما مردان و زنان ایرانی، شما جوانان دلیر ایرانی، این چند گام کوتاه و سرنوشت ساز برداشته خواهد شد و میهن ما ایران بار دیگر به خوشبختی، آرامش و آزادی خواهد رسید. این حکومت، این دوران ظلم و تباهی، این رژیم ضد ملی برچیده خواهد شد و خداوند ما را در این راه یاری خواهد داد.

هم میهنانم،

ما اکنون به مرحله بسیار حساسی از مبارزه نجات بخش خود رسیده ایم. به اوج مبارزه ۲۲ ساله خود، به اوج روند و جریانی که رهایی میهن ما را در پی خواهد داشت. و چنین است که وظیفه و مسئولیت ما، یکایک ما، سخت حساس، سخت سنگین، و سخت تعیین کننده است. از همین روی، من اینک با یکایک شما سخن میگویم:

با شما مادران و پدران داغدیده که فرزندان دلیرتان در ادامه بیهوده جنگ، در شنزارهای بیگانه جان سپردند...

با شما پدران و مادرانی که جگرگوشه هایتان در زندانهای این رژیم ضد انسانی اعدام شدند و اینک در گورهای دسته جمعی مدفون هستند...

با شما خواهرانم، مادرانم، زنان دلیر ایرانی، که از آغاز این حکومت در محنت و تبعیض گرفتار شده و از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم گشته اید...

روی سخنم با شما جوانان ایران است. با شما جوانانی که با مبارزه بی امان خود پایه های اقتدار این حکومت را لرزانده اید؛ با شما دانشجویان و دانش پژوهان بیدار، با شما پرچمداران مبارزه در راه آزادی، با شما جوانان که آماج سخت ترین حملات و توطئه های رژیم هستید؛ رژیمی که امید و آینده شما را به تباهی کشیده است...

روی سخنم با شما آموزگاران و استادان است که کلاسهای درس را

از شما گرفته اند و دست و دهانتان را بسته اند تا حقیقت دانش، حقیقت تاریخ، و عظمت ایران و افتخار ایرانی بودن را تعلیم ندهید...

روی سخنم با شما کارگران ایرانی است. با شما که کارخانه هایتان را غارت کرده اند، محصول کارتان را به یغما برده اند و خدمات گذشته شما را نادیده گرفته اند. آینده حرفه و دست رنجتان را نابود ساخته و هزاران هزار از شما را بیکار و دشواری هایتان را دو چندان کرده اند...

با شما کارمندان و متخصصین سخت کوش سخن میگویم که ۲۲ سال است قربانی ندانم کاری و مدیریت ناآگاه و فاسد وابستگان سران رژیم هستید و به چشم می بینید که نظام اداری و اقتصادی کشور، غرق در رشوه و فساد، در حال فروپاشی کامل است...

با شما روستائیان وطنم سخن میگویم. با شما کشاورزانی که در نبود آینده ای روشن و مرفه و به قصد درمان گرفتاریهای مالی و ابزاری، کشتزار خود را با اکراه ترک کرده اید و امروز نابسامانی زندگی شهری شما را نیز مانند هزاران هزار ایرانی دیگر قربانی بیکاری کرده و آینده شما را از همیشه تاریک تر ساخته است...

روی سخنم با شما پیشه وران و بازاریان است. با شما که از همه بیشتر نبض اقتصاد را در دست دارید، اما ضربان هر روز کندتر آن شما را به حق دلواپس و نگران سلامت می کند...

سخنم با شما هنرمندان و صاحبان قلم است. با شما که صدای آزادیخواهی مردم را رساتر می کنید، با شما که در نبود آزادی بیان، احساس خفقان قلب و روحتان را لبریز کرده است...

با شما روحانیون راستین سخن می گویم، که شاهد تضعیف و تحقیر مبانی دینی و معنوی بدست مدعیان این ولایت فجیع بوده اید و اینک شاهد دردمند فرورفتن هزاران هزار ایرانی در گرداب فساد و فحشا و اعتیاد و رویگردانی آنان از دین هستید و امروز آماده اید تا با پشتیبانی از مردم دین خود را به جامعه ادا کرده و رسالت واقعی خود را پی گیری کنید...

و سرانجام، با شما افسران، سربازان، سپاهیان و پاسداران سخن میگویم که در جنگ هشت ساله خاک مقدس ایران را حفظ کردید. سخنم با شما رزمندگان هشیاری است که می خواهید خود را از این بن بست

برهانید و در انتظار فرصت مناسبی هستید که به صفوف هم وطنان آزاده و بی گناه خود پیوندید...

آری، برادرانم، خواهرانم، با تک تک شما سخن میگویم، و با ایمانی راسخ یادآور میشوم که دور تازه ای در مبارزه یکپارچه ملت ایران برای فروپاشی دیوار ظلم این بیدادگران آغاز شده است. مبارزه ای که سرانجامش پایان بی حرمتی ها، بی عدالتی ها، غارتگری ها، و مردم فریبی هاست.

هم میهنانم،

امروز برای یک ایرانی آزاده روشن شده است که امید بستن به این رژیم، به قانون اساسی اش و به این جناح یا آن جناح اش، کار عبث و بیهوده ایست که بیش از پیش موجب زیان و نابودی میراث و سرمایه های ملی ما خواهد شد.

امروز دریافته ایم که این نظام واپسگرا با هیچ اصلاح و آرایشی، و با هیچ ترفند و تلاشی نمی تواند خود را با منافع ملت و حق حاکمیت مردم سازگار کند.

امروز دریافته ایم که قوای سه گانه این حکومت: ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه، همه ابزار عوام فریبی این نظامند در دست چند خانواده، گروه و زمامدار که هر چه در این ۲۲ سال خواسته اند با جان و مال و ناموس مردم ایران کرده اند:

اگر مصلحتشان ایجاب کرد، جوانان مبارزمان را یا به زندان انداختند و یا سر به نیست کردند.

اگر مرد و زن آزاده ای به خود جرأت و جسارت بخشید و رو در روی این بساط ظلم ایستاد، یا سینه اش را شکافتند، یا گلویش را دریدند و با زنجیره ای از قتل های سیاسی کارنامه سراسر گناه خود را سیاه تر کردند.

اگر روزنامه و نشریه ای، حتی در حاشیه، واقعیت‌های تلخ این بیداد را قلم زد، آنرا بستند و تعطیل کردند. و اگر نویسنده آزادیخواهی سخن از آزادی گفت، به زندانش افکندند شکنجه اش دادند و خائنش نامیدند.

این، تمامی کارنامه سیاه این رژیم نیست. امروز رنج بیکاری جامعه مستعد ایرانی را، و به ویژه جوانان ناامید از آینده را، دچار افسردگی ساخته است. امروز، فقر و بیماری بیداد می کند. گرانی، آلودگی هوا، نابودی جنگلها و دریاچه ها، و ویرانی منابع طبیعی فرازهای دیگری از گناهان این رژیم است.

امروز، منابع نفت و گاز کشور به یغما و غارت می رود و هیچ نظارت و محدودیتی در مقابل این غارتگری وجود ندارد. آری، اینک کاملاً روشن است که رهبران خودکامه این رژیم هرگز به اصلاحات تن در نخواهند داد.

اینان انتظار دارند که در ازای اندک آزادی هائی که گهگاه به امید تداوم حکومت خود به شما می دهند، دست از مبارزه بردارید و با صبر و سکوت خود سر تسلیم فرود آورید.

هم میهنانم،

پرسشهای اساسی این است: مگر آزادی ها و حقوق یک ملت قابل داد و ستد است؟ مگر عمل کرد ۲۲ ساله این رژیم کافی نیست؟ آیا باید همچنان در این انتظار واهی بسر برد که حکومتی که از روز نخست، آزادی ستیز، ضد ایرانی و عین مصیبت بوده است، تغییر ماهیت دهد؟ مگر نمی شنویم که پرچمداران اصلاحاتشان به ناتوانی خود اعتراف می کنند؟

هم میهنانم،

اگر میگویند توطئه خارجی و دشمن داخلی مسئول فجایع کنونی ایران، فقر و ورشکستگی اقتصادی، و بیکاری و نابسامانی های اجتماعی است، آشکارا دروغ میگویند.

مسئول این درماندگی ساختار سیاسی غلط و رهبرانی هستند که از فردای انقلاب ۵۷ تاکنون طراح سیاست های ضد ملی آمران جنایت ها و توطئه ها و مسببین غارت اموال ملی بوده اند. این گروه همان مسببین و طراحانند که میکوشند در پناه نقاب اعتدال و اصلاح طلبی بر ماهیت تغییرناپذیر استبداد مذهبی رنگ مردم سالاری

زنند، و ملت ایران را با وعده اصلاحات از ادامه مبارزه باز دارند. اینها نمی گویند در کدام سرزمین و در کدامین زمان حکومت خودکامگان و مستبدین با اصلاحات خود را مردمی کرده است؟ مگر خشم و نارضائی و فریاد و اعتراض مردم نبوده که بنیاد حکومت های ضد ملی جهان را در هم فروریخته است؟

نظام های کمونیستی داوطلبانه عرصه فرمانروائی را ترک نکردند. اقلیت نژادپرست آفریقای جنوبی هنگامی از حکومت دست کشید که مردم مظلوم آن سرزمین، طی سالها مقاومت و مبارزه، راهی جز تسلیم برایش باقی نگذاشتند. مبارزه بی امان و حضور میلیونی مردم یوگسلاوی رهبران خودکامه آن کشور را از مسند قدرت به زیر کشید. استعمار بریتانیای کبیر را مبارزه و مقاومت مردم هند از پای درآورد. این همه بیانگر این حقیقت است که لازمه مقاومت و مبارزه خشونت و خونریزی نیست. آگاهی، حضور در صحنه اعتراضات و تظاهرات، مبارزه منفی و تحصن ها و اعتصابها، و مهم تر از همه، همبستگی و همدردی و همدلی است که در دنیای امروز کاربردی به مراتب قاطع تر و مؤثرتر در فروپاشی رژیم های خودکامه دارد: روندی که امروز در میهن ما، به پاس روح آزادیخواه ایرانی، آغاز شده است.

هم میهنانم،

امروز، در ایران ما نسیم تازه ای وزیدن گرفته است که عطر آزادی از آن به مشام می رسد. امروز، ملت مان، بویژه جوانانمان بر آن شده اند تا سکان کشتی طوفانزده میهن را از دست ناخدایان گمراه درآورند و با شجاعت و آگاهی آنرا به ساحل امن و آرامش، و سربلندی و آزادی برسانند.

من امروز، روشن تر از همه سالهای گذشته، این کرانه آزادی و رهائی را در افق می بینم. من امروز ایرانی را می بینم که مردمش، با تجربه آموزی تلخ خود از روزگار سیاه گذشته، زندگی شیرینی را دوباره آغاز کرده اند. من ایرانی آباد را می بینم، ایرانی خالی از بغض و کینه، ایرانی بدون اعدام، بدون شکنجه، بدون زندانی سیاسی، مقتدر، ثروتمند، مستقل و سربلند.

من ایمان دارم که به یاری خداوند و با اراده و همت ملی، با
مبارزه ای رو به گسترش خواهیم توانست امید کسانی را که کمر به
استمرار عمر این رژیم بسته اند به یأس مبدل کنیم و سرانجام به
حکومتی دموکراتیک و مردم سالار و به جامعه ای خوشبخت و میهنی
آزاد برسیم.

هم میهنانم، من بار دیگر و بزودی با شما پیرامون نجات
میهنمان سخن خواهیم گفت.

خواهرانم، برادرانم،

بیائید به نیرو و توانائی خود باور کنیم.

قلب من برای آن روزی می تپد که در میهن عزیزیم، زادگاهی که
۲۲ سال است از دوری اش جسم و روحم در رنج است، با یکایک شما
دیدار کنم و در چشمان شما شادمانی و امید را جایگزین غم و ناامیدی
ببینم.

آن روز دور نیست. باور دارم، ایمان دارم، چرا که خداوند با ماست.
زیرا ایمان و اراده ما با ماست.

هم میهنان، امروز... فقط اتحاد!

خداوند نگهدار ایران باد!

رضا پهلوی

ایران آینده

به سوی یک جامعه آزاد و مترقی

(بیانیه ۱۴ ماده ای)

دی ۱۳۶۸

هموطنان عزیزم،

فراخوان من در چهاردهم مرداد ۱۳۶۷ سرآغاز پیام تازه ای بود. من در آن فراخوان تأکید کردم که هیچکس نمی تواند خود را قیم مردم بداند و به جای مردم تصمیم بگیرد. و گفتم که حق حاکمیت بر ایران از آن مردم ایران است. آن فراخوان و اقدامات بعدی من در بین ایرانیان بازتاب یافت، باب تبادل نظر را گشود و زمینه ای فراهم کرد که ما امروز بتوانیم در باره آینده کشور و گامهای عملی لازم برای رهایی ایران و ایجاد یک نظام دموکراتیک در کشور با همدلی بیشتری با هم سخن بگوییم و با احساس ضرورت و فوریت بیشتری به عمل برخیزیم.

روی سخن من به ویژه با مبارزان راه آزادی در داخل و خارج کشور است. در این یازده سالی که از سلطه شوم جمهوری اسلامی بر کشور ما می گذرد، شعله مقاومت مردم ایران هرگز خاموش نبوده. هسته های مقاومت و مبارزه همه جا فعال بوده اند، چه بسیار فرزندان ایران که در راه این مقاومت پرشور جان باخته اند، و در داخل و خارج کشور به دست عمال ارتجاع و استبداد مذهبی کشته شده اند. نام و یاد همه آنها در تاریخ ایران گرامی خواهد ماند. لکن اینگونه کوشش ها و مبارزه ها هنگامی به نتیجه خواهد رسید که نخست اصول اعتقادی راهنمای آنها روشن و صریح و مورد قبول مردم ایران باشد و آنگاه در چنان قالبی از تشکیلات و رهبری سیاسی شکل گیرد که به تحقق اجماع عام سیاسی بینجامد و با کمک آن بتوان نیروهای به کار نیفتاده را هرچه بیشتر جذب و کوششهای پراکنده را هرچه بیشتر متحد و همسو کرد.

هموطنان عزیزم،

حل هر مسئله ای، نخست موکول به شناخت و طرح درست مسئله است. اگر داده ای واقعی مسئله ای را به درستی نشناسیم و آنها را در ارتباط با هم و با کلیت شرایط اجتماعی به درستی مطرح نکنیم، هرگز نخواهیم توانست راه حلی برای مسئله بیابیم. سنگینی تجربه ای که کشور ما در تحمل نظام ولایت فقیه از سر گذرانده، حرمت خونهای پاک و بیگناهی که در جریان این تجربه بر زمین ریخته شده و احترام به نجابت و مظلومیت ملتی که کوره آزمون این تجربه بوده است، حکم می کند که در تعقل و تفکر برای شناخت درست مسئله و چاره جویی برای رهایی کشور، ملموس ترین و بدیهی ترین داده های حاصل از این تجربه را به پیشگاه داوری عمومی بگذاریم تا زمینه ای مساعد برای بحث و گفت و گو و سنجش انتقادی آراء و نظریات، و در نهایت امر، شکل گرفتن یک نظام جانشین ملی برای اداره کشور فراهم گردد.

از دیدگاه هر ایرانی ناظری که تنها به انگیزه نجات کشور و با اتکاء به عقل سلیم در چهارچوب مسئله ملی اش می اندیشد، داده های اصلی مسئله ای که پیش روی ما ایرانیان نهاده شده، به حد کافی روشن است:

یازده سال پس از استقرار «ولایت فقیه» با عنوان «جمهوری اسلامی» در ایران، کشور ما به روزی افتاده است که دورنمای آینده آن از هر جهت سخت نگران کننده است. این را همه شما می دانید. و می دانید که بنیانگذار جمهوری اسلامی که فلسفه سیاسی اش بر نفی حاکمیت مردم و انکار آشکار هرگونه حقوق بشری نهاده شده بود، پس از ده سال حکومت مطلق جز کارنامه مفصلی از سرکوب آزادی و کشتار بی امام آزادیخواهان، جز شکست و رسوایی در جنگ، جز ویرانی بخش اعظمی از آبادیهای کشور، جز متلاشی کردن اقتصاد ایران و بیکار کردن میلیون ها ایرانی، جز آواره کردن میلیونها تن از فرزندان لایق مملکت، خلاصه، جز به میراث گذاشتن کشوری از هر جهت ویران، آشفته، گرفتار ناامنی و بیداد و ستم در داخل، چیزی نداشت که به هنگام مرگ خود به مردم ایران عرضه کند. تشبث بازماندگان رژیم اسلامی به فراندوم برای تغییر قانون اساسی رژیم و جابجا کردن مواضع قدرت و انتخاب جانشین رهبر و

رئیس جمهوری تازه نیز هیچ تغییر مثبتی در وضع کشور ایجاد نکرده و آشکارا به شکست انجامیده است.

نزدیک به یک سال و نیم از آتش بس با عراق و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می گذرد، اما بخشهایی از خاک ما همچنان در تصرف عراق است و حکام تهران نیز نمی توانند کوچکترین گامی برای واداشتن دشمن به پذیرش تعهدات خود من جمله قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و اجرای قطعنامه ۵۹۸ بردارند. اقتصاد کشور همچنان متلاشی و از کار افتاده است، تورم و گرانی و بیکاری و فقر و کاهش شدید درآمد مردم همچنان بیداد می کند. آزادیهای اساسی و حقوق طبیعی مردم همچنان قربانی خودسری و خودکامگی رژیم است و سران رژیم در چنین هنگامه ای از مصیبت و فاجعه، به جای ارائه برنامه ای مؤثر برای بازسازی کشور و ایجاد نظامی که قادر به حل مشکلات و اداره جامعه باشد، همچنان سرگرم نزاع بر سر قدرت و استفاده از ابزار تروریسم در جهت تثبیت مواضع شخصی و گروهی خویش اند. همه اینها در شرایطی است که مسائل ایران، به دنبال رشد بی سابقه و مهارنشده جمعیت کشور، که به زودی از مرز شصت میلیون نفر خواهد گذشت، روز به روز ابعاد فاجعه بارتتری پیدا می کند و نیازمندیهای جامعه ما در زمینه بهداشت و درمان، تأمین مسکن برای مردم آواره و بی خانمان، ایجاد زیربنای لازم برای آموزش و پرورش کودکان و جوانان تربیت و تأمین نیروی انسانی کارآموده برای گرداندن چرخ اقتصاد کشور روز به روز شدیدتر می شود. ابعاد این مسائل آنچنان غول آساست که اگر در یافتن راه حلی ملی برای خروج از بن بست که «جمهوری اسلامی» کشور ما را در آن گرفتار کرده است، اقدام عاجلی صورت نگیرد، بیم آن می رود که ما به چنان حدی از عقب ماندگی و انحطاط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سقوط کنیم که بیرون شدن از آن تا دهه های متمادی میسر نباشد.

ویرانی کشور و انحطاط جامعه ما در زیر سلطه ولایت فقیه فقط معلول سوء نیت، بی کفایتی و نادانی رهبران و گردانندگان این نظام نیست. وضعی که کشور ما در سایه نظام ولایت فقیه بدان گرفتار شده است، به گوهر خود این نظام مربوط می شود. ما با نظامی روبرو هستیم که حق حاکمیت مردم را نفی کرده و ادعای موهوم و ضد تاریخی «ولایت

فقیه»، آن هم از نوع مطلقه اش را، به جای آن نشانده است. این نظام نه تنها از دیدگاه سیاسی، استبدادی و انحصارگر است، بلکه باید گفت اصولاً چیزی به نام جامعه مدنی، متشکل از افراد و گروههای ذیحق و صاحب اختیار سیاسی نمی شناسد و خود را پایبند به هیچ قاعده و قانونی که در حقوق بشر و میراث سیاسی و فرهنگی بشریت امروز معتبر دانسته می شود، نمی داند. نظامی است انسان ستیز و آزادی کش که به ذات و گوهر خود با هرگونه مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خویش مخالف است. پس رسالت ما کنار گذاشتن قاطعانه این تلقی نادرست از اداره کشور و اصرار بر حق حاکمیت مردم و تأسیس نظامی است که بر پایه قانون برخاسته از اراده ملت اداره شود.

آشکارا سخن فقط بر سر مبارزه با جمهوری اسلامی و براندازی این نظام نیست. جانشین این رژیم یعنی حکومتی که قادر به جلب همکاری و مشارکت همگان باشد نیز مطرح است. حتی اگر گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی در عمل به تنهایی به براندازی این نظام قادر شود، اداره کشور بدون مشارکت سیاسی دیگر گروهها و برخورداری از حمایت مردم و داشتن مقبولیت در وجدان عمومی جامعه، امری ناپذیرفتنی است. هر برنامه یا نظری که برای آینده ایران تدوین می شود، باید در آغاز و بدون غل و غش و آشکارا اعلام دارد که وراثت حاکمیت مردم هیچگونه ولایتی به نمایندگی خدا یا به موهبت الهی برای کسی نمی پذیرد و هیچ سابقه «زندان و شهادت»، هیچ سرمایه «وجاهت»، هیچ «میراث سنت» و هیچ اسباب «زور و قدرتی» را آنقدر معتبر نمی داند که به تنهایی جانشین اجماع اجتماعی و اراده عام ملی شود. این را نه تنها تجارب ما ایرانیان در ده سال گذشته، که برخی از آنها با از خودگذشتگی و ایثارهای حیرت انگیز نیز همراه بوده نشان داده، بلکه بیش از نیم قرن تجربه در نظامهای مطلق گرای دیگر جهان نیز به روشنی ثابت کرده است.

مردم جهان نمونه های بارز این حقیقت را در صفحات مطبوعات و بر پرده های تلویزیون ها هر روز به چشم خود می بینند.

از آنجا که هیچ گرایش و نیرویی نباید و نمی تواند خود را به تنهایی مدعی اداره ایران آینده بشناسد، نوع نظام آینده را نیز هیچ

گروهی نباید و نمی تواند اکنون و پیشاپیش تعیین کند. اما این حرف به معنای آن نیست که نیروها و گرایشهای مختلف سیاسی نوع نظام مورد علاقه خود را فراموش کنند. برعکس، نیروها و گرایشهای مخالف ولایت فقیه باید نظریات و برنامه های خود را در قالب نظام دلخواه خویش، اعم از پادشاهی مشروطه یا جمهوری، از هم اکنون تعیین و اعلام کنند. اما در نظر داشته باشند که اعلام نظریات و گزینشهای دلخواه آنان یک چیز است و مبارزه سازمان یافته در چهارچوب اصول مشخص برای رسیدن به مرحله ای که رأی مردم ایران از طریق گزینشی آزاد و نظارت شده از سوی سازمان های سیاسی نوع نظام آینده ایران را تعیین کند، چیز دیگر. اصرار هر گروهی در تحمیل گزینش خویش پیش از مراجعه به آراء عمومی مردم ایران، در واقع پافشاری در انحصارطلبی سیاسی است. این نه تنها کمکی به شکل گرفتن یک نظام جانشین ملی و دموکراتیک نخواهد کرد، بلکه همه راهها را برای شکل گرفتن چنین نظامی خواهد بست و در عمل جز ادامه حاکمیت باندهای همین نظام ورشکسته و نامشروع ولایت فقیه و عمیق تر کردن عقب ماندگی و انحطاط کشور ما نتیجه ای به بار نخواهد آورد. نظام آینده ایران باید نظامی کثرت گرا، یعنی در بر دارنده گرایشهای گوناگون سیاسی، مبتنی بر توافق عام سیاسی و مشارکت دموکراتیک همه نیروهای فعال و سازنده در اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و سیاست کشور باشد، وگرنه امکان دوام و موفقیتی نخواهد داشت.

چنین نظام کثرت گرا و دموکراتیکی خود به خود بر اساس حرکات خودجوش و خودانگیخته، حتی در صورت تحقق یک عصیان عمومی برقرار نخواهد شد. این شیوه از اجماع عام و پذیرش ضرورت مشارکت دموکراتیک همه نیروهای فعال و سازنده کشور در سرنوشت ایران را باید هم اکنون و در مرحله مبارزه با نظام کنونی پایه ریزی و ایجاد کرد و ساختهای متناسب با آن را به وجود آورد تا خود مبنایی باشد برای حراست از آزادی و دموکراسی و پیشبرد آن در آینده کشور، و اهرمی نیرومند، برای توازن نیروها و تعدیل قدرت در ایران آینده. ما دیگر نمی توانیم در باب ضرورت آزادی در ایران و برقراری نظامی که حقوق همگان در آن محفوظ بماند فقط به دادن شعار و بیان گفتارهای

کلی بسنده کنیم. ما باید هم اکنون و در مرحله مبارزه با نظام ولایت فقیه در عمل ثابت کنیم که انحصارگرا نیستیم و وجود خود را محور همه چیز نمی بینیم و حاضریم با مخالفان سیاسی خود به گفت و گو بنشینیم و با کمک آنها یک رهبری سیاسی متشکل از سازمانها و نیروهای معتقد به آزادی و دموکراسی را ایجاد کنیم. آنان که از رأی مردم سخن می گویند و مدعی اند که آزادی را تنها برای خود نمی خواهند و برای همگان می خواهند، آنان که معتقدند کشور بدون وجود سازمانهای سیاسی، اتحادیه ها و انجمنهای آزاد و دموکراتیک قادر نیست زندگی سیاسی سالم و آزادانه را به راستی تجربه کند، آیا راهی جز این می بینند که دارندگان نظریه های سیاسی گوناگون، هم اکنون و در مرحله مبارزه با نظام کنونی به تقویت روند دموکراسی برخیزند، با مخالفان خود به گفت و گو بنشینند و کوششهای خود را با حفظ اصول و هویت سیاسی خویش در چهارچوب یک رهبری ملی هماهنگ سازند؟

من که به عنوان وارث پادشاهی ایران برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران سوگند یاد کرده ام و خود را موظف به دفاع از آرمانهای انقلاب مشروطیت می دانم و نظام پادشاهی مشروطه را با توجه به شرایط تاریخی، گستردگی جغرافیایی کشور و تعدد و چندگانگی قومی و تنوع فرهنگهای محلی، بهترین نظام برای تضمین وحدت ملی و گسترش دموکراسی در کشور می شناسم، به همه هموطنانم می گویم که بحث در باره شکل و عنوان نظام نباید به صورتی طرح شود که مسأله اصلی ما را تحت الشعاع قرار دهد. ما می توانیم و باید تصمیم گیری در باب این موضوع را به رأی مردم ایران و مجلس مؤسسان موکول کنیم و نوع نظام و قانون اساسی آینده ایران را تعیین و ندوین خواهند کرد. در این مرحله از مبارزات مردم ایران، ما باید وارد عمل شویم، خود و همفکران خود را در روندی دموکراتیک و برخاسته از پایه و توده های ایرانی سازمان دهیم، آنگاه با دیگر سازمانها و انجمنها و اتحادیه هایی که بر پایه اعتقاد به اصولی مشترک با اصول ما برای آینده کشور شکل گرفته اند، صمیمانه و بدون پیشداوریهای بازدارنده عمل به گفت و گو بنشینیم. ما تا در عمل به تشکل خود و همفکران خود برنخیزیم، تا

سازمانها و نیروهای سیاسی گوناگون ایران را به بازشناسی یکدیگر و همکاری با هم برای ایجاد همبستگی ملی و رهبری سیاسی مورد قبول مردم همگام و همسو نکنیم، تا نیروی ملت را در داخل و خارج کشور در زیر یک برنامه سیاسی روشن که اصول بنیادی آن برای همگان پذیرفتنی باشد، بسیج نکنیم، تا با مبارزه ای بی امان، با بهره گیری از کلیه امکانات، نظام کنونی را به تسلیم در برابر مردم و اندازیم، هرگز فرصتی برای مردم ایران پیش نخواهد آمد که بتوانند در باب نظام دلخواه خود، هر چه که باشد، رأی دهند. در غیر این صورت، همه بحثها بیهوده خواهد بود و هر کس در هر قالبی، مدعی هر نام و عنوانی که باشد، تنها در رویاهای خویش سرگرم خواهد ماند. و در این میان تنها عوامل ولایت فقیه سود خواهند برد و کشور ما زیر ادامه حاکمیت نامشروع آنان عقب مانده تر و ویران تر خواهد شد، آن هم در روزگاری که ملت‌های در بند جهان با درایت سیاسی و تجدید نظر در گذشته‌ها شجاعانه به پا خاسته اند، زنجیرهای اسارت را می گسلند و یکی پس از دیگری به سوی وحدت در چندگانگی، به سوی همدلی ملی و آزادی و دموکراسی روی می آورند. بنابراین، مسأله ما در مرحله کنونی ارائه محتوای نظام و توافق بر سر اصول بنیادی حکومت برای سازمان دادن به نیروهای خود و ایجاد رهبری سیاسی مورد قبول مردم ایران است.

برای آن که همه هم میهنانم روشن تر از همیشه بدانند که چه آرمانهایی برای آینده میهن خود دارم و کدام اصول و مبانی کلی را برای نظام آینده ایران ارج می گذارم، بار دیگر اصول و پایه های نظام حکومتی و خطوط کلی سیاستهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را که مدافع آنها به شرح زیر اعلام می کنم:

۱ - نظام سیاسی ایران باید بر پایه حاکمیت مردم و حکومت قانون استوار گردد. حکومت باید ناشی از اراده ملت، تابع اکثریت و حافظ حقوق اقلیت باشد.

۲ - همه مردم ایران در برابر قانون برابرند. هیچ فرد، گروه یا حزبی نباید خواست و اراده خود را با اعمال خشونت جانشین حکومت قانون سازد و هیچ برتری طبقاتی، قومی، جنسی یا دینی برای کسی نباید شناخته شود.

۳ - آزادیهای سیاسی، به ویژه آزادی اندیشه، بیان و نشر عقاید و آراء آزادی تشکیل احزاب، سندیکاها و انجمنها، که از مبانی اساسی یک جامعه دموکراتیک و کثرت گراست، باید تضمین شود و میثاقهای حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد احترام و اجرا قرار گیرد.

۴ - دولت و حکومت باید از دین و مذهب جدا باشد. یازده سال تجربه مستقیم ولایت فقیه و حکومت کردن به نام دین و نتایج مصیبت باری که از این رهگذر نه تنها برای کشور، بلکه برای دین و مذهب به بار آمده، بار دیگر ضرورت این جدایی را اثبات کرد. در این جدایی، آزادی عقیده مذهبی که از حقوق بشری تضمین خواهد شد. مذهب در تحکیم مبانی اخلاقی جامعه نقش دیرینه و ضروری خود را ایفا خواهد کرد، و روحانیت اصیل به انجام رسالت اخلاقی و معنوی خویش و ترمیم آسیبهایی که در رژیم جمهوری اسلامی به مبانی و اعتقادات مذهبی مردم ایران وارد آمده است برخواهد خاست.

۵ - ستمی که بر زنان ایران رفته است باید جبران گردد و برابری آنان با مردان در همه زمینه های سیاست، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به رسمیت شناخته شود و حقوق و اختیارات طبیعی زنان، منجمله اختیار پوشش، به آنان اعاده گردد.

۶ - با تفکیک قوای سه گانه حکومتی، نقش فائده قوه مقننه و استقلال قوه قضائیه باید تأیید گردد. یک قوه قضائیه مستقل ضامن نهایی حفظ حقوق و آزادیهای مردم ایران و پاسداری از آنها در برابر هرگونه تعدی و تجاوز فردی، گروهی یا حکومتی است.

۷ - استانها و شهرستانها و دیگر واحدهای تقسیمات کشوری، هر یک در حد خود، باید برای اداره امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محلی خویش از حقوق و اختیارات کافی برخوردار باشد. انجمنهای استان، شهرستان و شهر و روستا باید تقویت گردند و مردم هر استان باید بتوانند در حفظ و اشاعه سنن، فرهنگ و زبان بومی و قومی خود از آزادیها و حقوق لازم بهره مند گردند. بودجه عمومی و عمرانی دولت باید به گونه ای تنظیم گردد که مردم سراسر ایران به فرصتها و امکانات برابر و منصفانه برای رشد و رفاه دست یابند.

۸ - حکومت باید مبارزه جدی و همگانی با بیسوادی، فراهم کردن امکانات مادی و معنوی آموزش برای همه کودکان و نوجوانان کشور، و تأمین رفاه فرهنگیان ایران را در صدر اولویت برنامه های اجتماعی خود قرار دهد.

۹ - دانشگاههای ایران باید به استقلال اداری، علمی و پژوهشی دست یابند و بتوانند دور از خشونت‌های مسلکی و مذهبی و فارغ از دخالت‌های سیاسی، به پژوهش و آموزش، به انتقال دستاوردهای ارزنده علمی و فنی دنیای پیشرفته و به حفظ و اشاعه میراث فرهنگی، هنری و علمی ایران اهتمام ورزند.

۱۰ - مردم ایران باید از حق فعالیت و آفرینش هنری و آزادی پژوهش و نشر و تبلیغ آراء علمی و آثار فرهنگی خود برخوردار شوند.

۱۱ - هدف سیاست‌های اقتصادی و مالی دولت باید رشد سالم و هماهنگ صنعت و کشاورزی کشور، ایجاد اشتغال هرچه بیشتر، توزیع عادلانه درآمد ملی و بهبود محیط زیست باشد. در این مسیر دولت باید با اتخاذ سیاست‌های مناسب در جهت توسعه صنایع داخلی و آزاد کردن نیروهای تولیدی و کمک به افزایش بنیه و ظرفیت اقتصادی کشور گام بردارد و بالا بردن سطح زندگی توده های محروم جامعه، کاستن از شکاف‌های طبقاتی و تعمیم بیمه های اجتماعی را از اصول عمده برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود قرار دهد.

۱۲ - حمایت از خانواده های شهدا و معلولین جنگ، تأمین نیازهای اساسی آوارگان، کوشش برای آزادی اسرای جنگ و استقبال از بازگشت همه ایرانیانی که در دوران تسلط رژیم اسلامی ناخواسته ترک وطن کرده اند، به ویژه آنان که می توانند در بازسازی ایران سهم مؤثری ایفا کنند، باید جزء اولویتهای نظام مردمی قرار گیرد.

۱۳ - ارتش و نیروهای انتظامی ایران باید برای نگهداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور و تأمین امنیت داخلی به نحوی سازمان یافته و مجهز شوند که ضمن دست یافتن به آمادگی کافی برای انجام این مسؤولیت، به مسابقه تسلیحاتی در منطقه دامن نزنند و بالاخره،

۱۴ - حفظ تمامیت ارضی و استقلال و منافع ملی ایران باید سرلوحه سیاست خارجی حکومت قرار گیرد. استقرار روابط

مسالمت آمیز با همه کشورهای جهان بر پایه موازین و حقوق و میثاقهای بین المللی و حسن همجواری با همسایگان بر اساس احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر باید از هدفهای این سیاست باشد.

هموطنان عزیزم،

در زندگی ملتها لحظات تاریخ ساز پیش می آید. در اینگونه لحظات، رهبران سیاسی و همه کسانی که برای خود نقش و رسالتی در ایفای وظایف ملی خویش می شناسند باید به خود آیند و با حقیقت زمان با شجاعت اخلاقی روبرو شوند. حقیقت زمانه ما اکنون حقیقت همبستگی ملی بر پایه پذیرش اصول و مبانی روشن و دربر گیرنده سرنوشت همه افراد و گروههای کشور است. ما در دوران گذشته نیز فرصت داشتیم این همبستگی اصولی را تحقق بخشیم و با توافق بر سر اصول، از ویرانی کشور جلوگیری کنیم اما از آن فرصت استفاده نشد و ویرانیها پیش آمد. شاید تقدیر چنین بود که ما روزی دیگر با علم به چنین تجربه هایی دوباره رو به سوی هم آریم و بکوشیم تا دست در دست یکدیگر به نجات کشور برخیزیم. با درک همین ضرورت زمانه است که من این اصول را با کسانی که فکر می کنم در نظرگاه کلی با من هم عقیده اند، در میان می گذارم تا با تلاش، تعهد و حمایت آنان و پشتیبانی بی دریغ خود من، تشکیلات مؤمن و متعهدی از معتقدان به این اصول پدید آید. هدف این است که در ارتباط و گفت و گو با سازمانها و مبارزان راه آزادی در داخل و خارج کشور، زمینه یک همبستگی ملی متشکل از همه نیروها و سازمانهای معتقد به اصول در طیفهای سیاسی گوناگون کشور فراهم آید، نیروی ایرانیان بسیج شود، مبارزه در داخل کشور گسترش یابد و حاکمیت مردم به کشور بازگردد.

خداوند نگهدار ایران باد!

دی ماه ۱۳۶۸